

بولتن کنگره شماره ۴

بخش ۲

تویان ،
قدم بر
ن سخن
ایتکار

ت ها و
بیج گاه
م آن
کنیم
وانند

دامنه
رژند
جست
ه چتگی
شاید
ه پلکه

رت
زسوی
ا این
نلاب
من و
ن-که
نلابی

فهرست

- بهد لذکر در رابطه با استراتژی و تاکتیک سازمان (خسرو) ۲۰
علیه خطاها (محمد) ۱۴
درباره هم‌مونی و دیکتاتوری پرولتاریا (علی) ۳۱
کدام درک از مارکسیسم - لنینیسم - کدام درک از انترناسیونالیسم پرولتری (اکبر) ۴۲
هم‌مونی و دو استراتژی (مهدی) ۶۰

سابی

چند تذکر در رابطه با استراتژی و تاکتیک سازمان

پس از درج مقاله "درباره استراتژی تاکتیک سازمان در انقلاب ضد امپریالیستی - دمکراتیک ایران" در بولتن شماره ۲ مباحثی طرح گردید و مقالاتی در نقد مقاله فوق در بولتن شماره ۲ انتشار یافت. من در این نوشته به چند تذکر در رابطه با این مباحث و در ادامه مقاله مندرجه اشاره می‌کنم.

در نوشته گذشته به نقد ۲ برخورد انحرافی به استراتژی و تاکتیک انقلاب و به طور مشخص در پاسخ گویی به آلترناتیو رژیم جمهوری اسلامی و چگونگی فرارویی انقلاب به انقلاب سوسیالیستی پرداخته شد. (۱ - انحرافی که ما در گذشته بدان دچار بودیم. و در بطنوم سازمان آن را به عنوان انحراف به راست از سیاست مستقل طبقه کارگر ارزیابی کردیم این انحراف پیشروی انقلاب دسکراتیک و سمت گیری سوسیالیستی را بدون رابطه با تأمین هژمونی پرولتاریا و ارتقای نقش رهبری کننده طبقه کارگر ممکن می‌دید. ۲ - ایده‌هایی که در حاکمیت آلترناتیو انقلابی غایب پرولتاریا را الزامی می‌دانند و سوم ایده‌هایی که یکی از اشکال حاکمیت پرولتاریا را به عنوان چنانچه رژیم جمهوری اسلامی پیشنهاد می‌کند. در مقالاتی که در بولتن شماره ۲ منعکس گردید به استدلال‌های مطرح شده در رد انحراف دوم برخورد شده و مقاله از این زاویه مورد نقد قرار گرفته است.

انحراف مورد بحث به طور مرتب و سیستماتیک در چند سال اخیر بیش از همه توسط سازمان کارگران انقلابی تبلیغ و ترویج شده و من نیز در استدلال‌های خود عمدتاً به رد استدلال‌هایی که توسط این سازمان طرح می‌گردد تاکید نمودم و طبیعتاً با تفاوت‌هایی و به درجات متفاوتی این استدلال‌ها در رابطه با دیگر نیرو‌هایی که از ایده فوق دفاع می‌کنند نیز صادق است. از آن‌جا که همه کسانی که چنین ایده‌ای را مطرح می‌کنند نظرات این سازمان را مورد تأیید قرار نمی‌دهند، در مقاله گذشته تلاش به عمل آمد تا علاوه بر نقد سیستماتیک این نظر به دیگر نظراتی که در همین چارچوب می‌کنند ولی با نظرات این سازمان متفاوتند نیز در همان حدی که طرح گردیده بود اشاره شده و با توجه به تمایزات آن‌ها با آنان برخورد شود.

در مقالات و مباحثی که در نقد نوشته فوق طرح استراتژی تاکتیک نوشته شده و طرح گردیده است چندین نکته مورد تاکید قرار گرفته است. برای این که مباحث ما بتواند به طور سازنده جریان یابد و با کمک هم قادر شویم به برنامه‌ای بر اساس اصول مارکسیسم - لنینیسم و منطق هر شرایط ایران دست یابیم قبل از هر چیز باید مسائلی را که برای سمت گیری امروز و فردای سازمان حاضر اهمیت بوده و مورد اختلاف و بی‌مهم و غیر دقیق است مشخص کنیم. بحث‌ها را در آن رابطه متمرکز داده و ادامه دهیم. لنین تاکید می‌کند بیش از ۵۰٪ حل مسأله در گروه مطرح نیست. قبل از هر چیز باید مشخص کنیم موضوع مورد اختلاف در رابطه با طرح بحث شده چیست. تاکید می‌گردد

تأمین هژمونی پرولتاریا برای پیروزی انقلاب دمکراتیک ضروریست و ما باید در این راستا هژمونی این امر مورد اختلاف نیست. در طرح استراتژی تاکتیک تاکید گردیده که تأمین هژمونی پرولتاریا اساسی‌ترین وظیفه استراتژیک سازمان است. تاکید می‌گردد در جریان انقلاب دمکراتیک طبقه کارگر می‌بایست در قدرت سیاسی به نیروی برتر بدل گردد. این نیز مورد اختلاف نیست. در رابطه با موضوع مورد بحث مسأله اینست که آیا باید برای آلترناتیو انقلابی رژیم جمهوری اسلامی پیش شرط غلبه پرولتاریا را قائل گردیم یا خیر. طرح استراتژی تاکتیک چنین پیش شرطی را قائل نگردید و من نیز معتقدم قائل شدن چنین الزامی نادرست است.

سرگردگی پرولتاریا از اوایل قرن ۲۰ که لنین ضرورت سرگردگی پرولتاریا در انقلاب دمکراتیک را به طور همه جانبه بسط داد تا به امروز جهان دگرگونی‌های عظیمی را پشت سر نهاده ولی تمامی تجربیات ۸۰ سال اخیر اثبات‌گر آن بوده است که سرنوشته انقلاب بستگی به آن دارد که کدام طبقه موفق شود هژمونی خود را اعمال نماید. انقلاب دمکراتیک تنها در صورتی می‌تواند به پیروزی نهایی خود دست یابد که طبقه کارگر سرگردگی آن را در دست داشته باشد. تجربه‌ها انقلاب پیروز و شکست خورده اثبات نموده است که هرگاه پرولتاریا در رأس انقلاب قرار نگیرد انقلاب در نیمه راه متوقف مانده و راه شکست را پیموده است.

من در این نوشته قصد توضیح مفهوم سرگردگی و رابطه آن با حاکمیت را ندارم و تنها اشاره می‌کنم که هژمونی (سرگردگی) یعنی نفوذ سیاسی در میان توده‌های مردم و هدایت عملی انقلاب. معادل داشتن سرگردگی انقلاب با نقش غالب در قدرت سیاسی خطایی است جدی. هژمونی پرولتاریا نه از راه اجبار دیگران به پذیرش آن، نه از طریق عقد قرارداد بلکه در عمل انقلابی از طریق اشباع سلاحیت پرولتاریا برای رهبری جنبش تأمین می‌گردد

و شرط دستیابی بدان ارتباط و پیوند پیدایش شاهنگ با طبقه کارگر و اتخاذ سیاستی صحیح و اصولیست. در راه تامین همونی حزب کارگر باید موفق شود پیروان تاربا و دیگر زحمت کشان را تحت رهبری خود بسیج کرده و افشار میانی را به پذیرش برنامه خود جلب نماید. سرکردگی و حاکمیت هر چند در ارتباط با یکدیگرند ولی دو مقوله اند. سرکردگی امریست نسبی و تامین آن در یک پروسه ممکنست و در مراحل مختلف مبارزه در سطوح و اشکال مختلف تظاهر می کند و از جذب توده های مردم به برنامه و سیاست طبقه کارگر و پذیرش آن توسط ائتلاف دمکر اتیک قبل از کسب قدرت تا برقراری حاکمیت پرولتاریا به عنوان عالی ترین شکل و مرحله نهایی آن را در برمی گیرد.

درک این نکته که نقش رهبری کننده را کسی به طبقه کارگر تفویض نمی کند و باید چنین نقشی را بدست آورد، درک این نکته که این نقش ناگهانی و دفعتا بدست نیامده و به یک شکل تظاهر نمی کند

و باید آن را در جریان پیشرفت مبارزه طبقاتی در یک پروسه تامین نمود و ارتقا داد، در مبارزه برای تامین همونی پرولتاریا دارای اهمیت قطعی است.

به قدرت رسیدن حاکمیتی انقلابی و مردمی در گرو آنستکه دهقانان و افشار میانی برنامه های پرورزویی را نفی کرده در جهت برنامه انقلابی طبقه کارگر سمت گیری نمایند و پرورزوی منفرد با خطمی سازشکارانه آن خنثی گردد. در صورت عدم تامین این شرایط سطور رژیم جمهوری اسلامی به جایگزینی یکی از اشکال حاکمیت پرورزویی منجر شده و انقلاب در حد رفم های پرورزویی متوقف خواهد شد. پیشروی انقلاب در گرو آنست که طبقه کارگر موفق گردد نقش رهبری کننده خود و طبیعتا نقش و سهم خود را در قدرت سیاسی ارتقا بخشد و در مرحله نهایی این نقش به استقرار حاکمیت پرولتاریا ارتقا یابد.

* در مقاله درباره استراتژی تاکتیک سازمان ... در بولتن شماره ۲ درکی که حاکمیت پرولتاریا را تنها در رابطه با وظایف آن تشریح می کند مورد نقد قرار گرفته و نوشته شد در آلمان دمکر اتیک و کشورهای مشابه آن "توضیح ماهیت این حاکمیتها در رابطه با وظایفی که پیش می برند بدون تاکید بر عاملی که این وظایف را در برابر آن ها قرار می دهد یعنی ترکیب نیروهای شرکت کننده و وزن آن ها ... خلط میست است" (۱) به عبارت دیگر در آن مقاله بر ارتباط متقابل وظایف انقلاب، ترکیب طبقاتی نیروهای حاکم و وزن پرولتاریا در حاکمیت تاکید گردید و پروسه ارتقا حاکمیت دمکر اتیک به حاکمیت پرولتاریا در این کشورها به طور مختصر تشریح شد. در همان مقاله در ذکر مثال از کشورهای اروپای شرقی به کشورهای که حزب کمونیست از ابتدا اقوی ترین و جانفوذترین حزب در سطح کشور و در درون قدرت سیاسی بود نیز اشاره گردیده بود. در بولتن ۲ متاسفانه نظر من به غلط مورد تفسیر (تحریف) قرار گرفته و به درک نادرستی که تصور کند در هر شرایطی بدون توجه به چگونگی کسب قدرت، ترکیب طبقاتی ائتلاف حاکم، وزن نیروهای شرکت کننده در حکومت و وظایف انقلاب (که در رابطه متقابل با یکدیگرند) به محض آن که طبقه کارگر از دیگر نیروها قوی تر گردد حاکمیت به حاکمیت پرولتاریا بدل خواهد گردید حمله شده است. من از تکرار استدلال های بولتن قبل و بحث تفصیلی بیشتر در این زمینه به دلیل آن که ممکنست این امر ما را از بحث اصلی منحرف سازد احتراز کرده و تنها اشاره می کنم در ویتنام شمالی در سال ۱۹۴۵ به دلیل عقب ماندگی کشور و طبقه کارگر کم شمار آن انقلاب تنها می توانست پس از یک دوره اقدامات دمکر اتیک، ناپودی فئودالیزم و رشد طبقه کارگر به بوسیله ایسم یانهمد، چنین اقداماتی تنها با تکیه به توده عظیم دهقانان این کشور، شکن دهی سازمان های توده ای و شرکت مستقیم آن ها در قدرت سیاسی امکان پذیر بود. حاکمیت در این کشور حاکمیت دمکر اتیک کارگران دهقانان بود و جز این هم امکان نداشت. بدون شرکت مستقیم دهقانان در قدرت سیاسی انجام انقلاب ناممکن بود. در کشورهای اروپای شرقی چگونگی گذار به چگونگی کسب قدرت، ائتلاف طبقاتی حاکم و آمادگی پرولتاریا بستگی داشت. در این کشورها در جریان تحولات دمکر اتیک مبارزه ای حاد در درون قدرت حاکم جریان داشت که به تغییر ترکیب ائتلاف حاکم پیروزی پرولتاریا و در نهایت غلبه قطعی او در قدرت خاتمه یافت و ائتلافی حاکم به شکل دمکر اتی توده ای حاکمیت پرولتاریا ارتقا یافت. در شوروی هر چند انقلاب فوریه به هیچ یک از وظایف اساسی انقلاب دمکر اتیک را انجام نداد و این وظایف به قوت خود باقی بود اما در جریان این انقلاب احزاب خرد پرورزویی با بورژوازی سازش کردند و بلشویک ها موفق شدند پرولتاریا را تحت رهبری خود بسیج

نقچه در صفحه بعد

همی
طبقه
ترین
نائب
وازی
دست
مواهد
کدام
که
بودن
سلب
ب
ید
ت
رگر
انند
ولات
قشار
اتی
ر نظر
با
تا
حله
آن
وجه
شد
ایی
باید
کار
زای
لایی

تاکیدات رفقا در مقالات خود بر ضرورت تامین هم‌مونی پرولتاریا و مبارزه در این راستا در صورتی که با درک صحیح مفهوم هم‌مونی و چگونگی دست‌یابی به آن همراه باشد تاکیداتی است به جا اصولی، بر ای ناپابندی به چنین تاکیداتی باید مسولانه در راه تامین آن رزمید و تشخیص داد که اتخاذ کدام سیاست تامین سرکردگی پرولتاریا امکان‌پذیر می‌سازد و کدام سیاست‌ها علیه آن عمل می‌کنند.

حاکمیت آلترناتیو، بحث اصلی تا خصوصیات آلترناتیو انقلابی رژیم جمهوری اسلامی است. من بحث را از ایده‌های لنین آغاز می‌کنم. لنین بر ضرورت سرکردگی پرولتاریا در انقلاب دمکراتیک تاکید کرده و ایده حاکمیت دمکراتیک کارگران و دهقانان را طرح ساخت. در ده‌ها مقاله لنین ضرورت سرکردگی پرولتاریا در انقلاب تشریح کرده و از آن پس نیز در ده‌ها سخنرانی و اسناد احزاب کمونیست و آثار تئوریکسین‌های معتبر چنین ضرورتی مورد تاکید قرار گرفته است. اما لنین به هیچ وجه برخلاف برخی برداشت‌ها از تاملین سرکردگی، الزام غلبه پرولتاریا در حاکمیت آلترناتیو را مدنظر نداشت و می‌گوید "آیا دهقانان قادر خواهند بود که حزب خود را به وجود آورند و آباد را انجام این کار موفق خواهند شد، آیا چنین حزبی در حکومت دیکتاتوری در اکثریت خواهد بود یا در اقلیت و وزنه و اعتبار نمایندگان پرولتاریا در حکومت انقلابی چگونه خواهد بود، هیچ یک از این سوالات را از پیش نمی‌توان پاسخ داد" "مساله دیکتاتوری طبقات انقلابی را ابدانی‌توان با مساله اکثریت در این میان حکومت انقلابی و یا پارلیامنتی که تحت آن سوسیال‌دمکرات‌ها مجاز به شرکت در این‌یا آن حکومتی مساوی فرض کرد" (۲). اگر اعتقاد داریم در شرایط کنونی جهان و ایران کماکان ایده‌های اساسی لنین در رابطه با انقلاب دمکراتیک صادق است باید آن‌را همان‌گونه که هست درک کنیم. در مقالات گذشته بولتن رفقا به تفصیل بر ضرورت سرکردگی پرولتاریا بر انقلاب تاکید کرده و از جملات لنین اسناد جنبش کمونیستی جهان به درستی در این راستا نقل قول‌هایی ذکر کرده و سپس از آن نتیجه می‌گیرند که عدم پذیرش الزام تفوق حزب طبقه کارگر در حاکمیت آلترناتیو معنای عدم وفاداری به مبارزه برای تامین سرکردگی است. لنین هیچ‌گاه از ضرورت سرکردگی پرولتاریا در انقلاب الزامی بودن غلبه پرولتاریا بر حاکمیت آلترناتیو انقلابی را نتیجه نگرفت. در این زمینه ضرورت ندارد به نقل قول‌های متعدد وی در این رابطه استناد کنیم و بر تفسیر آن‌ها به بحث بپردازیم. ^{***} بر خورد عینی وی با انقلاب فوریه در زمان حیاتش روشن‌ترین گواه نظر اوست. لنین می‌گوید "شوراهای لحاظ ترکیب طبقاتی خود ارگان‌های جنبش کارگران و دهقانان و شکن حاضر و آماده دیکتاتوری آن بودند" (۴) وی بارها به کسانی که این امر را درک نمی‌کنند حمله می‌کند و این در شرایطی است که در این شوراها پلشویک‌ها در اقلیتند. لنین می‌گوید "موج عظیم خرده‌بورژوازی همه چیز را در خود غرق کرده، نه تنها با کثرت عده خود بلکه از لحاظ ایدئولوژی نیز پرولتاریای آگاه را فرو کوفته است بدین معنا که نظرات خرده‌بورژوازی را در رشته سیاست به محافل بسیار وسیعی از کارگران سربایت داده و این محافل را فرا گرفته است" (۵) "به این واقعیت اعتراف شود که حزب ما در اکثر شوراها در اقلیت و فعلا در اقلیت ضعیفی است" (۶) این نتیجه‌گیری که تاکید لنین مبتنی بر ضرورت سرکردگی انقلاب به معنی آنست که در حاکمیت کارگران و دهقانان الزامی‌بایست طبقه کارگر نیروی غالب باشد خطاست و زندگی و عمل لنین به این آشکاری خلاف چنین استنتاجی حکم می‌دهد دیکتاتوری دمکراتیک کارگران و دهقانان در فوریه سال ۱۹۱۷ به وجود آمد و پلشویک‌ها در آن در اقلیت بودند. آیا درک ایده‌های لنین با توجه به این تجربه عملی آن قدر دشوار است که ما مجبور شویم لایحای مقالات لنین به تفسیر نقل قول‌هایی از وی و

بقیه از صفحه قبل

کنند. دهقانان، غیر مرفه و افشار میانی حمایت از پرولتاریا و حزب وی را پذیرفتند. لنین می‌گوید "کشیدن دیوار مسنوعی بین میان انقلاب اول و دوم، جدا ساختن آن‌ها با هر چیز دیگری به جز درجه آمادگی پرولتاریا و درجه اتحاد وی با دهقانان فقیر به معنی دستبرد دهشتناک به مارکسیسم، عامیانه ساختن آن و جایگزینی آن با لیبرالیسم است" (۲) بنابراین قدرت به اتحاد کارگران و زحمت‌کشان تحت رهبری طبقه کارگر انتقال یافت و حاکمیت پرولتاریا مستقر گردید.

^{***} لنین بارها بر ضرورت رهبری دهقانان توسط پرولتاریا تاکید می‌نماید. این ایده بیان دیگری از ضرورت سرکردگی پرولتاریا در انقلاب است لنین از کسب قدرت توسط پرولتاریا در اتحاد با دهقانان سخن گفته است و این را با مفهوم کسب قدرت در یک ائتلاف دمکراتیک بکار گرفته است. تفسیر این ایده‌ها با مفهوم الزام غلبه پرولتاریا در حکومت کارگران و دهقانان نادرست است.

توضیح شریبط و دلالتا طرح هریک بورد ازیبم . لنین حاکمیت کارگران و دهقانان را عرصه ای از مبارزه طبقاتی و حاکمیتی برای گذار از گذشته ای که تزاریسیم حاکم بوده به آیندگان که حاکمیت پرولتاریا تا مین گردیده است می داند . مبارزه برای بسیج طبقه کارگر و جلب افشارمیانی در این حاکمیت به عالی ترین شکل آن ادامه خواهد یافت . لنین می گوید " اگر تمامی قدرت بدست آن ها می افتاد آن گاه نقش عمده قشرهای خرده بورژوا و گناه عمده آنان یعنی خوش باوری شان به سرمایه داران در جریان عمل از زمین می رفت و تجربه حاصله در حین اقداماتشان این نقش را مورد انتقاد قرار می داد . تعویض طبقات و احزاب حاکم ممکن بود از راه مسالمت در درون شوراها برپایه قدرت واحد و مطلق آنان انجام گیرد" (۷) " در آن موقع گسترش مسالمت آمیز حتی از این لحاظ امکان پذیر بود که مبارزه طبقاتی و احزاب موجود در درون شوراها در صورت انتقال به موقع تمام قدرت دولتی به دست شوراها می توانست به مسالمت آمیزترین و بی دردترین وجهی انجام پذیرد" " در درون شورای سراسری روسیه وجود مناقشات و مبارزه احزاب بر سر قدرت حاکم امریست ناگزیر" . این قدرت که از دل انقلاب بیرون آمده بود و از آن جا که مستقیما به توده های کارگران و دهقانان تکیه داشت و نمایندگان وی آن را شکن می دادند حاکمیت کارگران و دهقانان بود و احزاب گوناگون نماینده آنان در آن نقش مهم داشتند . آینده این حاکمیت به مبارزه این احزاب جهت جلب توده ها بستگی داشت . حاکمیت کارگران و دهقانان نه پایان راه بلکه بخشی از مسیر انقلاب است . لنین تاکید می کند که در شرایط وجود این حاکمیت پیشبرد مسالمت آمیز مبارزه مابین طبقات و احزاب امکان پذیر بود . آیا لنین که چنین حاکمیتی را تحقق شعار خود در شکن و شریبط مشخص می داند به ایده ضرورت تامین سرکردگی پرولتاریا اعتقاد نداشت ؟

راه تامین سرکردگی پرولتاریا در آن زمان درک این نکته بود که می بایست همراه یک ائتلاف دمکراتیک برای کسب قدرت رژیم و حاکمیت آتی حاکمیتی دمکراتیک است . اگر بپذیریم که افشار و طبقات گوناگون در این مبارزه سهیمند و نتیجتا ائتلاف ، ائتلافی است دمکراتیک باید بپذیریم که نیروهای شرکت کننده در آن حق دارند به نسبت نفوذ خود در حاکمیت سهم داشته و حتی تفوق داشته باشند . نمی توان به ائتلاف دمکراتیک اعتقاد داشت و غلبه خود را از ابتدا الزامی دانست . ائتلاف دمکراتیک ائتلافی است بر مبنای برنامه و آماج های مشترک . پیش شرط غلبه یک نیروی خود ائتلاف دمکراتیک است ، ما در چند سال گذشته در جنبش خود چنین تجربه ای را پشت سر نهاده ایم . کسی که غلبه خود را در حاکمیت آتی و ائتلاف دمکراتیک الزامی می داند نه به ائتلاف و حاکمیت دمکراتیک بلکه به حاکمیت خود اعتقاد دارد . لنین ایده پاروس و ترسکی را که شعار حاکمیتی با اکثریت سوسیال دمکرات را طرح می کنند رد می نماید . این بدان مفهوم نیست که لنین نمی گوید بالاترین نقش وزن را در حاکمیت آتی داشته باشد . وی چنین شعاری را رد می کند زیرا این شعار یعنی نفی امکان تفوق بیانگران شاهمگون دمکراسی انقلابی را مغایر شعار حاکمیت دمکراتیک و نتیجتا نادرست می شناسد . شعار حاکمیت کارگران و دهقانان انعکاس اراده مشترک کارگران و دهقانان در این مرحله از مبارزه است . اگر چنین ائتلاف طبقاتی قدرت را در دست گیرد چه آن زمان که بلویکها اقلیت را در حکومت تشکیل می دهند و چه آن زمان که اکثریتند تا زمانی که به اراده مشترک کارگران و دهقانان تکیه کرده و به برنامه و آماج های مشترک آنان وفادار است حاکمیتی است دمکراتیک و انقلابی . قید اکثریت سوسیال دمکرات به این حاکمیت دمکراتیک بودن این حاکمیت را نفی می کند . کسی که چنین الزامی برای ائتلاف قایل می شود در جوهر فکر خویش اراده مشترک را نفی می کند . باید اکثریت را از راه مبارزه برای جلب توده ها به دست آورد و ائتلاف دمکراتیک چنین امکانی را برای ما فراهم می سازد . پذیرش ائتلاف دمکراتیک یعنی پذیرش امکان تفوق هریک از نیروهای شرکت کننده در ائتلاف .

یکی از رفقا در بولتن شماره ۲ این دو حکم مرا که گفته ام در ایده آل ترین شکل ما نیروی برتر در حکومت خواهیم بود و رد شعار حاکمیتی با تفوق پرولتاریا را متناقض یکدیگر دانسته نوشته است که من خود ایده آل ترین حالت را تحقق همین شعار دانسته ام* لنین نیز حاکمیتی با اکثریت سوسیال دمکرات را بهترین حالت آلترا تاتیو

* مناسفانه در مقالات درج شده در بولتن شماره ۲ در موارد متعددی مطالب مطرح شده در مقاله گذشته من مورد تحریف قرار گرفته و سپس صفحات متعددی در رد نظر تحریف شده مطلب نوشته شده است . حتی در یک مورد در مقاله ترسکی را به شیوه لنین بشناسیم جمله ای از مقاله من " در ایده آل ترین حالت ... نقل شده و در داخل گیومه نویسنده را تفسیر خود یعنی جمله (شکلی از دیکتاتوری پرولتاریا) را به نقل قول من افزوده است جدا از صحت و سقم بقیه در صفحه بعد

که اگر
... و
ن کردن
می نهد
ض های
ود اما
ز برای
ا بر این
مهوری
اساس
کار را
است
م شده
ندیشه
د اما
ایانه
شده و
است
کمیت
لداته
کمیت
وجود
فغان
د از
کها
ح با
ته شد
دیشه
القعی
آزاد
آن و
بادت
درت
الیم
د
بنای

می دانست. وی در فوریه ۱۹۱۷ در اقلیت ضعیف ماندن پهلویک ها در شوراها را ناشی از موج عظیم خرده بورژوازی و ضعف عنصر آگاه پرولتری می داند و سیاستی را که بتواند این تعادل را تغییر دهد و توده های مردم را به سوی برنامه های طبقه کارگر جلب نماید از این می دهد ولی این مانع از آن نیست که ایده آلترناتیو با اکثریت سوسیال دمکرات را پوچ گویی نماند. بحث بر سر مخالفت با تشکیل حاکمیتی با اکثریت سوسیال دمکرات نیست بحث بر سر نادرست بودن طرح این شعار یا به عبارتی دیگر محدود کردن آلترناتیو انقلابی به حالتی که سوسیال دمکرات ها در حاکمیت اکثریت دارند است.

حاکمیت هایی نظیر حاکمیت کوبا، نیکاراگوئه، دولت انقلابی پس از انقلاب در پرتغال، دولت آلمده (اگر تمام قدرت را کسب می کرد) از شمار حاکمیت های انقلابی و خلقی هستند. چنین حاکمیت هایی تنها پس از پیشرفت یک دوره مبارزه در دوران ائتلاف حاکم می توانند انقلاب را به فرجام رسانند. اگر تصور کنیم می بایست از ابتدا الزاماً حاکمیتی بر سر کار آید که بتواند از پیروزی نهایی و فرجام رسیدن راه اطمینان قطعی داشت و خصوصیات پایان راه را برای لحظه کسب قدرت قائل گردیم هیچ چاره ای نخواهیم داشت که حاکمیت آلترناتیو را الزامی از اشکال حاکمیت پرولتاریا بدانیم.

هیچ کس نمی توانست مطمئن باشد که در حاکمیت ساندینیست ها نیکاراگوئه (چدا) از خطر تهاجم خارجی و کسب قدرت توسط ضد انقلاب (خطر غلبه نیروهای راست و شکست انقلاب به طور کلی منتفی بوده و این حاکمیت قطعا نیکاراگوئه را به سوسیالیسم می رساند. حتی امروز نیز نمی توان چنین حکم قطعی صادر کرد. در پرتغال مبارزه درون حاکمیت مسیری عکس کوبا را طی کرد. نیروهای چپ در درون حاکمیت انقلابی پرتغال در جهت هم کاری و نزدیکی با حزب کمونیست (که حزبی نیرومند بود) حرکت نکردند و نیروهای راست کام به کام تقویت شده و قدرت را به چنگ آوردند. در هیچ یک از کشورهای اروپای شرقی در سال ۱۹۴۵ امکان این که با اطمینان از به فرجام رسیدن انقلاب سخن گفت وجود نداشت. حتی در کشورهای که حزب کمونیست نیرومندترین و با نفوذترین حزب کشور بوده و در قدرت حاکم وزن و نقشی پیش از دیگران داشت به فرجام رسیدن انقلاب پس از یک مبارزه حاد در درون حاکمیت امکان پذیر گشت و فراموش نکنیم که حضور ارتش سرخ در روند حوادث در این کشورها نقشی جدی و در مواردی تعیین کننده داشت. حاکمیت انقلابی را پیش برده و ظرفیت آن را داد که آن را به فرجام رساند موفقیت در این راه در گرو پیروزی مبارزه و رقابتهای است که از قبل از کسب قدرت آغاز می گردد و در جریان پیشروی انقلاب ادامه می یابد.

یکی از رفقا در بولتن شماره ۲ می گوید حاکمیتی نظیر حاکمیت کوبا پس از انقلاب راه به عنوان آلترناتیو تأیید می کند. در کوبا نه طبقه کارگر بلکه دمکراسی انقلابی در حاکمیت تفویض داشت در ائتلاف حاکم در کوبا قوی ترین نیرو و انقلابیون سیرا بودند که طبقه کارگر را نمایندگی نمی کردند و از نیروهایی با گرایش ها و نظرات متفاوت تشکیل می شدند. یکی از جناح های نیرومند آن ها اسامبا سوسیالیسم مخالف بود و بخش عمده آنان شعار نه سوسیالیسم و نه سرمایه داری را تأیید می کردند. در اولین ماه های حکومت این امکان که نیروهای راست نقش فاشی را در حکومت بدست آورند امکانی جدی بود و حتی آمریکایی ها با توجه به شناختی که از مجموعه ترکیب این نیرو داشتند و شفاخت نزدیکی آن از جناح راست (موسوم به پاتلاق) تصور می کردند انقلاب کوبا در حد فرم های بورژوازی محدود خواهد ماند. تأیید کوبا به عنوان یکی از اشکال حاکمیت آلترناتیو یعنی تأیید حاکمیت انقلابی خلقی.

بقیه از صفحه قبل

تفسیر نویسنده که قبلاً مورد بحث قرار گرفت اضافه نمودن تفسیر نویسنده به نقل خورد داخل گیومه تحریف نقل قول است.

در مقاله "باز هم نکاتی..." نوشته شده که من در نقد شعار حاکمیت کارگران و زحمت کشان به نقد کدام نظر پرداخته ام و نوشته ام چنین شعاری به معنای آنست که بخش های وسیعی از دهقانان و اقشار میانی نمی توانند در حاکمیت آتی سهم باشند چنین شعاری توسط سازمان کارگران انقلابی ایران در چند سال گذشته طرح گردیده و در مقاله اول بولتن شمار ۱ نیز این شعار مورد تأیید قرار گرفت. این شعار معنای معینی دارد یعنی نیروهای محرک انقلاب و شرکت کننده در حاکمیت آتی را کارگران و زحمت کشان می داند و اگر کسی نظر دیگری دارد طبیعتاً باید از این شعار انشقاق کند.

خلاصه آن که بحث ما بر سر ضرورت یا عدم ضرورت تأمین هژمونی بیرونتاریا نیست بحث بر سر چگونگی تأمین آنست. مساله اینست که آیا حاضریم اگر در شیلهی باشیم ائتلاف حزب کمونیست، میر و سوسیالیست ها را، اگر در آفریقای جنوبی باشیم در ائتلاف با کنتره ملی آفریقا، اگر در نیکاراگوئه باشیم و در ائتلاف با ساندینیست ها و اگر در بریتانیا باشیم آلترناتیو دمکراتیک را به عنوان جانشین رژیم حاکم معرفی کرده و در راه کسب قدرت همراه با این ائتلاف ها بر زمین یا می بایست چنین ائتلاف هایی را زمانی به عنوان آلترناتیو معرفی کنیم که به نیروی برتر مبدل شده باشیم. امروز در السالوادور و ژنیرواهی چپ در چپه فارپوند و مارتی بیش از وزن این نیروها در جریان انقلاب نیکاراگوئه است. به عبارت دیگر اگر در السالوادور فارپوند و مارتی قدرت را به دست گیرد از نظر مهارزه درون حاکمیت خطرات کمتری وی را تهدید می کند. در شیلهی امروز وزن حزب کمونیست در چپه افزایش یافته ولی چه در شرایطی که آلفده قوی ترین نیرو در درون چپه بود و چه آن زمان که حزب کمونیست قوی ترین باشد تشکیل این چپه و تلاش برای کسب قدرت توسط آن اصولی و ضرور است.

برخی رفقا می گویند که می پذیرند حاکمیت های انقلابی بدون تفوق بیرونتاریا نیز می توانند شکل گیرند و در آن شرایط سیاست صحیح را نسبت به این حاکمیت ها می توان اتخاذ کرد و مثلا در آن ها شرکت نمود. پذیرش این ایده مثبت است ولی تمامی مساله را پاسخ گو نیست. نباید برای تشکیل حاکمیت دمکراتیک که چنین حاکمیت هایی را ما شامل می شود تلاش کرد و آلترناتیو انقلابی - دمکراتیک را شکل داد. نادرست ترین سیاست آنست که به خاطر اعتقاد به ضرورت تفوق طبقه کارگر در حاکمیت آتی و طبیعتا در آلترناتیوی که می بایست قدرت را بدست گیرد شکل دهی آلترناتیو را منوط به تأمین تفوق حزب طبقه کارگر نمائیم و هر یک از جریان های چپ دمکرات حاکمیت مورد نظر خود را ارائه داده و از ارائه آلترناتیو واحد در برابر رژیم بازنمانند و خود را در برابر آلترناتیوهای بورژوازی خلیع سلاح نمایند.

ترتسکی چه می گفت، در مقاله درج شده در بولتن ۲ تلاش به عمل آمد تا مشابهت برخی از ایده های طرح شده در جنبش در این زمینه معین با ایده هایی که ترتسکیست ها طرح کرده و می کنند نشان داده شود. این امر بدین دلیل ضرور بود که زمانی که ما همه معتقدیم احکام اساسی لنین در رابطه با انقلاب دمکراتیک در شرایط کنونی جهان و ایران صادق است و ضروریست که این احکام را به درستی درک کنیم، هم در مقاله قبل و هم در این مقاله کوشش به عمل آمد تا با توضیح نظر و عمل خود لنین درک های نادرست از نظرات وی نقد شود. در این راه علاوه بر تشریح نظرات لنین و استدلال های وی در رد نظرات انحرافی، آشنایی با ایده هایی که در برابر وی قرار داشتند ضرور است. برای درک لنین شناخت دقیق نظرات منشوریک ها و ترتسکیست ها به همان گونه که خودشان طرح می کردند و تشریح دلایل انحراف این نظرات بالاخص زمانی که در این رابطه در جنبش ما اغتشاشاتی پدید آمده است ضروریست. ارائه نظرات ترتسکی از آن رولازم و حائز اهمیت بوده و هست که زمانی که ما همه نظرات ترتسکی را رد می کنیم و معتقد به مهارزه با آن هستیم اطلاع از این نظرات در اشکال پیچیده آن به ما امکان می دهد که ایده های انحرافی را نفی کرده و به پرنامه علمی دست یابیم طرح این نظرات از آن رولازم و حائز اهمیت بوده و هست که می بایست از ۶۰ سال تجربه جنبش کمونیستی و کارگری در مهارزه با این انحرافات بهره جست. به همین دلیل من این ایده های انحرافی را از زبان خود بنیان گذاران آن نقل کرده و به ذکر این که چنین نظراتی انحرافی و نادرست است اکتفا ننمودم.

نقل قول های ذکر شده در مقاله گذشته اساسا از دو کتاب انقلاب بیکبر (۱۹۲۹) و پرنامه انتقالی (۱۹۳۳) ترتسکی انتخاب شده بود به این دلیل که این کتاب ها زمانی به رشته تحریر در آمده است که ترتسکی در اوج تکامل نظرات انحرافی خود نه به عنوان یک تئوریسین منحرف در جنبش کمونیستی شوروی بلکه به عنوان رهبر یک جریان اپورتونیستی یعنی ترتسکیسم سخن می گوید. این نوشته ها به عنوان پلاتفرم ترتسکیست ها سال ها مورد تأکید و تبلیغ قرار گرفته است و اگر می خواهیم با نظرات ترتسکیست ها مقابله کنیم می بایست به نظرات آن ها در تکامل یافته ترین شکل آن پاسخ گفته و رد کنیم. ترتسکی در این سال ها نظرات انحرافی خود را اصلاح نکرده بلکه آن ها را در کامل ترین شکل خود ارائه داده است.

ترتسکی در نوشته های خود بارها و بارها تاریخ را تحریف می کند. در صورتی که خواننده بدون آشنایی با تاریخ جنبش کمونیستی تنها به مطالعه کتاب های وی اکتفا کند به این نتیجه خواهد رسید که او در فوریه ۱۹۱۷ درست می گفت، انقلاب آلمان حقانیت نظرات وی را اثبات کرد، انقلاب چین اثبات و رشکستگی کبیترین و شمار دیکتاتوری دمکراتیک کارگران و دفاعانان و صحت نظرات وی بود و بعدها هم در مورد انقلاب اسپانیا همین

بکد
فاق
ندا
نیر
تشد
دور
رزه
پرو
بدا
بر
تسل
خلق
انچه
اید
نیست
است
متنا
علا
است
نمی
اتح
قدر
معاه
جام
معیا
سرت
مرح
پرو
محد
می ز
لنین
نمی ف

ه های
انج
مونی
کند و
برای
ایف
لاب
سم

نتیجه را می گیرد. ولی بالاخره پس از همه تحریفات نظر خود را در مورد این که انقلاب می بایست چه روندی را طی کند ارائه داده و همه تحریفات را در خدمت اثبات صحت این نظرات به کار می گیرد. من در نوشته خود سه برضاوت وی نسبت به حوادث تاریخی بلکه بر احکامی که وی بعنوان نظر خود ارائه می دهد تکیه کردم و عبارات نقل شده نه حملات فرعی و اتفاقی بلکه احکام اصلی است که روی بارها در نوشته های خود بر آن ها تاکید کرده است اگر می خواهیم با نظرات وی مبارزه کنیم نباید ابتدا توجه کنیم که او خودش نظر خود را چگونه بیان می کند و سپس نتایج لازم را از سخنان وی استنتاج کنیم. نظر ترسکی را بهتر از هر کسی می توان از زبان خود ترسکی شنید و مفهوم واقعی سخنان وی و دلایل نادرستی آن ها را از زبان لنینیست ها، باید روشن به این سوال پاسخ داد که آیا نظراتی که ترسکی در رابطه با انقلاب پیگیر مطرح می کند صحیح است. آبیاری در او خرد دهه ۲۰ یعنی دوره شکل گیری ترسکیسم نظرات خود را اصلاح کرده و تنهاترین گلاشه می گوشت نظرات نادرست سابق خود مبنی بر بی بها کردن دهقانان را پنهان سازد. با نظرات وی در رابطه با انقلاب پیگیر انحرافی است. فراموش نکنیم که ترسکی سیاستمداری وزریده بود و ترسکیسم پس از ده سال هنوز به حیات خود ادامه می دهد و منبع تغذیه ایندولولوژیکی برای بسیاری از دیگر انحرافات جنبش کمونیستی (ماولوتسم و...) بوده است.

نباید تصور کنیم با اکتفا به این که ترسکی به نقش دهقانان بها نمی داد، ساختمان سوسیالیسم را در یک کشور نمی پذیرفت و... و مانند دهقانان را تایید می کنیم ایده های وی را نقد کرده ایم. باید ایده های وی را به همان شکل پیچیده ای که خودش ارائه می دهد بشناسیم بلاخره در دوره ای که نظرات انحرافی خود را تکامل داده و به یک سیستم ابورتونیستی تبدیل کرده است و اگر در جنبش ما در زمینه مورد بحث نظراتی مشابه وی مطرح گردد با نباید معتقد باشیم در شرایط کنونی جهان احکام وی (حداقل در زمینه مورد بحث) نادرست نیستند و باید با دیدن چنین نظراتی را نقد و اصلاح کنیم.

تاریا
آهان
نه به
فج
ریک
تجد
د

در نوشته گلاشته چند حکم وی که نظیر آن بارها در نوشته های ترسکی در رابطه با موضوع مورد بحث طرح گردیده ذکر شد وی می گوید "شرکت پرولتاریا در حکومت تنها اگر به صورت غالب و رهبری کننده باشد از نظر اصولی جایز بوده و از نظر عینی نیز محتمل ترین شکل شرکت است. البته می توان این حکومت را دیکتاتوری پرولتاریا و دهقانان، دیکتاتوری پرولتاریا و دهقانان و روشنفکران و بالاخره حکومت ائتلافی طبقه کارگر و خرده بورژوازی نامید ولی این سوال هم چنان به قوت خود باقی می ماند که تفوق و تسلط در حکومت و به وسیله آن در کشور متعلق به که خواهد بود.

وقتی ما از یک حکومت کارگری صحبت می کنیم به این وسیله جواب می دهیم که تفوق و تسلط باید به طبقه کارگر تعلق داشته باشد".^(۸) این ایده که در نوشته های وی ده ها بار تکرار شده و شکل تکامل یافته همان شعار حاکمیتی با اکثریت سوسیال دمکرات سال ۱۹۰۵ پاریس است نظر وی را به روشنی منعکس می کند. این ایده همان گونه که توضیح دادیم ائتلاف دمکراتیک را نمی پذیرد و زمانی که از اتحاد با دهقانان و خرده بورژوازی سخن می گوید اعتقاد به آزاده مشترک آن ها بر مبنای آماج های مشترک در یک مرحله از مبارزه ضد اردوی می گوید "موقعی که کمینترن جانشینان لابی کوشیدند فرمول دیکتاتوری دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان را که تاریخ جانشین کرده بود احیا کنند به فرمول حکومت کارگران و دهقانان محتوایی کاملاً متفاوت و... بورژوازی بخشیدند"^(۹) وی به نقش انقلابی دهقانان اعتقاد ندارد و این بی اعتقادی وی که در همه زمینه ها انعکاس دارد در رابطه با حاکمیت آلترناتیو در جنبش فرمول خاصی چهره می کند. لنین کمینترن و لنینیست ها حق دارند که علیرغم انکارهای ترسکی وی را به دلیل بی اعتقادی به نقش دهقانان و بی اعتقادی به اتحادهای طبقاتی مورد انتقاد قرار دهند و اگر نیرویی واقعا نقش افسار میانی را در تحولات دمکراتیک بپذیرد و اتحادهای طبقاتی را تایید کند نمی تواند چنین احکام، شعارها و آلترناتیوهایی را تایید کند و نسبت مشابهت با این احکام دچار خطاست و باید خطای خود را اصلاح کند.

اندن
ی ما
از
این
رجه
توسط
نم در
ارت
های
روی
ادما
عمال

نتایج عملی سیاسی، برای درک روشن تر از اهمیت و نتایج این ایده ها صحیح است که این بحث را در رابطه با نتایج مشخص عملی و سیاسی آن که برای امروز و فردای سازمان به با می آورد ادامه داد. مطابق درکی که از ایده ها می بایست در راستا بر زمین ۱ - عمل ما و تجربه توده ها نباید بتواند این ایده را که تنها طبقه کارگر قادر است به همه مشکلات توده ها پاسخ بدهد و پیگیرترین مدافع دمکراسی، پرولتاریا و نماینده آن کمونیست ها هستند را وسیعاً در میان توده ها اشاعه دهد و آن را ارتقا دهد و از آن متقاعد سازد که پیروزی نهایی انقلاب تنها در صورتی ممکن است که کمونیست ها رهبری آن را در دست داشته باشند. خط مشی ما باید در جریان عمل توده ها را به صحت آن متقاعد سازد و

آن‌ها را تحت رهبری ما بسیج کند. ۲- ما باید در شرایط مناسب همراه با نیروهای انقلابی و دمکراتیک کثرت اتحادی را شکل دهیم که بتواند جایگزین رژیم جمهوری اسلامی گردد و سوم آن که ما با همه نیروهای ضد رژیم (منهای سلطنت طلبان) در راه سرنگونی رژیم همکاری کرده و از جبهه وسیع نیروهای ضد رژیم در راه سرنگونی جمهوری اسلامی و برقراری صلح و آزادی دفاع می‌کنیم. این سه راستا نه متناقض و نه متنافس و نهی‌کننده هم بلکه در خدمت یکدیگرند. باید با هر ایده‌ای که مبارزه در یکی از این راستاها را ثمرانی کرده یا جایگاه واقعی آن را در نظر نمی‌گیرد مبارزه کرد. ممکنست هر یک از این وظایف را در برابر دیگری قرار داده و در عمل آن را نفعی کرد. تجربیات متعددی وجود دارد که به خاطر حفظ اتحاد، مبارزه در راه تأمین رژیم‌ها و پروتاریا نفعی شده با در عمل بی‌بها گردیده و از سیاست مستقل طبقه کارگر عدول شده. در جنبش ما بحث گسترده‌ای جریان داشت (و هنوز هم ادامه دارد) که آیا می‌توان با نیروهای بورژوازی علیه رژیم همکاری کرد یا خیر و آیا ائتلاف وسیع در برابر سیاست انقلابی و ارائه آلترناتیو انقلابی ما قرار نخواهد گرفت. این بحث در زمان شاه تحت عنوان ضرورت یا انحرافی بودن شعار جبهه واحد ضد دیکتاتوری تا روز سقوط شاه تمام داشت.

در واقعیت زندگی این سه وظیفه همواره به شکل ساده و به تفکیک از هم وجود ندارند. دو ائتلاف مجزا از هم یکی جبهه وسیع همه نیروها و دیگری اتحاد نیروهای خلقی در درون آن کمتر به این شکل بروز می‌کند. در مقاطع مختلف تأکید بر این یا آن وظیفه اهمیت بیشتری می‌یابد. در مواردی ائتلاف نیروهای خلقی قادر می‌گردد به عنوان تنها آلترناتیو در برابر رژیم قرار گیرد و آن دسته از نیروهای بورژوازی که به دشمن نمی‌پیوندند مجبور به حمایت با پیوستن به این ائتلاف می‌شوند. در ویتهام جنوبی ائتلاف نیروهای خلقی و در راس آن حزب کمونیست موفق گردید همه نیروهای مترقی را گرد خود بسیج کرده و قدرت را تسخیر کند. در مواردی اصولاً تشکیل جبهه ممکن نمی‌گردد و اتحاد طبقاتی به ائتلاف سیاسی مابین احزاب و سازمان‌ها منتهی می‌شود و با چندین جبهه مجزا از هم شکل می‌گیرد که باید یکدیگر علیه دشمن اتحاد عمل دارند. ولی به هر حال مادر برابر همه وظیفه قرار دارد. چگونگی برخورد مشخص با هر یک و رابطه آن‌ها با یکدیگر به تحلیل از اوضاع مشخص بستگی خواهد داشت.

در شیلی این ۲ راستا به شکل روشن و به تفکیک از یکدیگر توسط حزب کمونیست پیگیری می‌شود. حزب کمونیست در راه تأمین رژیم خود می‌رزد. همراه با حزب سوسیالیست و میر جبهه خلقی را تشکیل داده و می‌کوشد پس از سرنگونی پیونوش همراه با این جبهه قدرت را کسب کند و تلاش می‌کند سایر جریان‌های سوسیالیست را که موضع بینابینی اتخاذ کرده‌اند به این جبهه جلب نماید و در عین حال شعار اتحاد همه نیروهای ضد رژیم پیونوش را که دمکرات مسیحی‌ها و دیگر نمایندگان بورژوازی ضد رژیم را در بر می‌گیرد بیکپیکرانه تعقیب می‌کند. حزب کمونیست می‌کوشد جبهه خلقی را جایگزین رژیم پیونوش سازد و این مانع از شعار اتحاد وسیع در راه سرنگونی رژیم پیونوش نیست و بالعکس شعار اتحاد وسیع مانع از ائتلاف نیروهای خلقی برای تشکیل حکومت آینده نمی‌گردد و این هر دو در خدمت تأمین رژیم پرولتاریا و نه در تقابل با آن قرار دارند.

راجح به این که در لحظه کنونی در ایران برخورد با این وظایف چگونه ممکن است و چشم انداز این رابطه طبقات و احزاب سیاسی باید یکدیگر چیست باید بحث‌های بیشتری انجام داد. سازمان امروز به درستی شعار تشکیل جبهه وسیعی از نیروهای ضد رژیم را طرح می‌کند. و آن را در مرکز سیاست خود قرار می‌دهد من فکر می‌کنم در ایران در آینده قابل پیش‌بینی ائتلاف وسیع نیروهای ضد رژیم و در یک جبهه واحد شکن نخواهد گرفت و چندین ائتلاف که هر یک مدعی کسب قدرت می‌باشند تشکیل خواهد شد و از این نظر تا حدی به وضع شیلی شایسته خواهد داشت. امروز زمینه‌های واقعی برای تشکیل ائتلافی از نیروهای انقلابی و دمکرات فراهم گردیده است. ما باید چنین اتحادی را شکل دهیم. این اتحاد می‌تواند برنامه‌ای انقلابی برای دولت آینده را ارائه دهد و سایر نیروها را به تشکیل جبهه‌ای وسیع و اتحاد علیه رژیم در راه سرنگونی آن دعوت نماید. اتحادهای طبقاتی در عمل و در مبارزه علیه رژیم شکل خواهند گرفت و از ائتلاف‌های سیاسی پیشی خواهند گرفت ما چنین اتحادهایی را کسترش داده و با تأکید بر شعار اتحاد همه نیروهای خواهان سرنگونی رژیم سیاست نیروهای خرده بورژوازی بورژوازی که اتحاد سیاسی با کمونیست‌ها را نمی‌پذیرند را افشا خواهیم کرد.

بحث ما در این نوشته در این رابطه متمرکز است که جدا از آن که این ائتلاف‌ها چه پیروسهایی را طی کند و چه رابطه‌ای با یکدیگر در مراحل مختلف مبارزه داشته باشد آیا ماحق داریم در برابر رژیم آلترناتیوی انقلابی و دمکراتیک ارائه دهیم یا ارائه چنین آلترناتیوی تنها در شرایطی که حزب طبقه کارگر به نیروی برتر این ائتلاف

راه
بسم
ارگر
ادبا
وری
ایی
ملی
ودر
نیک
شابه
ژیم
ارژه
ن در
کرد
بست
رجم
مقتار
ن
رزه
از
ات
اسی
دت
کان
بیار
چم
زب
نی
فج
م
ها

بدل گردیده باشد مجاز است. هم اکنون به جز سلطنت طلب ها دو نیرو اولی لیبرال ها به رهبری مهدی بازرگان و دیگری شورای ملی مقاومت و با در واقع مجاهدین خود را به مردم معرفی کرده و در شرایط بحران خود را مدعی کسب قدرت خواهند دانست. وظیفه ما چیست.

در این رابطه چند برخورد انحرافی می تواند طرح گردد یک برخورد انحرافی آنست که تشکیل هر نوع جبهه ای را در شرایط تامین هموفنی بیرون تار یا مجاز بشناسد. سیاست برخی گروه های چپ تا جندی قبل در این چارچوب می گنجید.

برخورد انحرافی دیگر آنست که همکاری با نیروهایی که در راه سرنگونی رژیم مبارزه می کنند را بپذیرد و تشکیل جبهه ای برای سرنگونی رژیم را تایید کند ولی آلترناتیو رژیم را تنها حاکمیتی بداند که حزب طبقه کارگر نیروی غالب آن باشد. سیاست سازمان کارگران انقلابی در این چارچوب می گنجید. معنای عملی این سیاست آنست که تا زمانی که ما قدرت نداریم نیروهای خلقی نباید آلترناتیو واحدی به توده های مردم معرفی کنند و طبیعتاً هر یک از جریان های چپ و دمکرات همانند ما حاکمیتی تحت رهبری خود را به عنوان آلترناتیو پیشنهاد دهند و در شرایط بحران انقلابی خود را در برابر آلترناتیوهای بورژوازی خلع سلاح کنند. زاهی از این عمل تر برای مقابله با هموفنی بیرون تار یا در انقلاب وجود ندارد.

نیروهای دیگری که واقع بین ترند می پذیرند که امروز نمی توان حاکمیت با طبقه بیرون تار را به عنوان جانشین رژیم معرفی کرد. این نیروها تشکیل جبهه گسترده برای سرنگونی رژیم را با اهداف عاجل برقراری دموکراسی می پذیرند و دموکراسی توده ای را به عنوان هدف استراتژیک تبلیغ و ترویج می کنند. این نظر تا آن جا که بر همکاری و ائتلاف وسیع نیروها در راه سرنگونی رژیم تاکید می کند اصولیست ولی آن جا که ارائه آلترناتیو دمکراتیک و انقلابی را نفی می کند در عمل در خدمت دموکراسی بورژوازی خواهد بود.

برای روشن شدن مطلب مثال دیگری ذکر می کنم. در سند نقد خط مشی گذشته اعلام کردیم که ما می بایست از همان ابتدا در راه ائتلاف نیروهایی که خواهان پیشروی انقلاب بودند می کوشیدیم. اگر با مختصات آن زمان نیروها را بررسی کنیم این نیروها عبارت بودند از جریان های چپ و مارکسیست سازمان مجاهدین خلق، حزب دمکرات کردستان، جریان های دمکراتی مانند جبهه دمکراتیک ملی جنبش مسلمانان مبارز و چاما و... این ائتلاف می بایست در یک پروسه به آلترناتیو رژیم جمهوری اسلامی بدل می گردید. اگر این فکر را امتداد دهیم حتی قبل از کسب قدرت توسط خمینی ما وظیفه داشتیم چنین اتحادی را بنیان گذاریم. ما باید می کوشیدیم اتحادی از نیروهای انقلابی و دمکرات کشور حول برنامه ای انقلابی برای حکومت آینده شکل دهیم. شعار صحیح جبهه واحد ضد دیکتاتوری در آن شرایط ناکافی بود. چنین ائتلافی در آن زمان با خمینی علیه رژیم شاه متحد بود ولی اتحاد با خمینی نباید مانع از تشکیل ائتلافی انقلابی و دمکراتیک می گشت چنین سیاستی به مفهوم پذیرش یک دولت ائتلافی انقلابی به جای رژیم شاه و ارائه آن به توده های مردم بود. در برابر جمهوری اسلامی خمینی یک آلترناتیو دمکراتیک (دولت انقلابی - دمکراتیک) باید به توده ها معرفی می شد. هر چند در شرایط آن زمان چنین دولتی شانس تحقق نداشت ولی در تعادل نیروی جدید تنها چنین سیاستی می توانست به کسب حاکمیت منجر گردد. این سیاست نفوذ و تاثیر عرضه کنندگان آن را تقویت نموده و در جهت تامین هموفنی بیرون تار یا عمل می نمود. نتیجه عدم ارائه چنین آلترناتیوی چه از جهت در تقابل قرار دادن این ائتلاف با ائتلاف وسیع علیه رژیم شاه و چه از جهت در تقابل قرار گرفتن حاکمیت ناشی از این ائتلاف با حاکمیتی که طبقه کارگر در آن غالب است در برابر مبارزه در راه تامین هموفنی بیرون تار یا به سوی نیروهای بورژوازی بود.

برخی از رفقای ما این نتایج سیاسی را می پذیرند و دوشو به برخورد انحرافی ذکر شده را رد می کنند. پذیرش این نتایج هیچ معنایی جز ارائه آلترناتیوی انقلابی و دمکراتیک به جای رژیم جمهوری اسلامی ندارد. یعنی علاوه بر آن که ما همه نیروهای ضد رژیم را به اتحاد دعوت می کنیم و سیاست ما تشکیل جبهه وسیعی از نیروهای مترقی ضد رژیم است از یک سو توده های مردم را به سوی کمونیست ها فرا می خوانیم و سوسیالیسم را به عنوان حاکمیتی که می تواند به همه مشکلات مردم پاسخ دهد معرفی کرده و آن را تبلیغ می کنیم و از سوی دیگر در شرایط مناسب و بالخصوص در بحران انقلابی اتحادی از نیروهای انقلابی و دمکرات را حول برنامه ای انقلابی به عنوان آلترناتیو رژیم جمهوری اسلامی شکل می دهیم. در صورت کسب قدرت توسط این اتحاد، دولتی که قدرت را در دست خواهد گرفت دولتی خواهد بود با سلطت های انقلابی و دمکراتیک و وزن نیروها و طبقات در درون حاکمیت به قدرت و

نفوذ آن‌ها بستگی خواهد داشت. چنین دولتی در شرایط جامعه ما تنها می‌تواند ابزار حاکمیتی خلقی باشد. این که این دولت در ماه سرکار خواهد بود یا چند سال را در این‌ها بماند، در فوریه حاکمیت شوراها ۴ ماه دوام آورد. در برنخال عمر دولت انقلابی کمتر از یک سال بود. در کوبا چنین حاکمیتی پیش رفت و به حاکمیت بی‌روئاریا ارتقا یافت. در نیکاراگوئه چنین حاکمیتی چند سال است که قدرت را در دست دارد. مبارزه طبقاتی در درون ائتلاف حاکم ادامه خواهد یافت با این تفاوت که این مبارزه می‌تواند از راه‌های مسالمت‌آمیز پیش رود و تغییر وزن احزاب و سازمان‌ها در حاکمیت از راه جلب توده‌ها صورت گیرد.

نمی‌توان چنین نتایج سیاسی را پذیرفت و با ارائه آلترناتیوی از نیروهای انقلابی-دمکراتیک موافق بود ولی نتیجه آن یعنی حاکمیت انقلابی خلق را رد کرد. مخالفت با حاکمیت انقلابی خلق تنها می‌تواند به یکی از سیاست‌های انحرافی که تشریح شد منجر گردد.

دولت موقت یکی از رفاقا در بولتن ۳ شعار تشکیل دولت موقت انقلابی را می‌پذیرد و در توضیح مخالفت خود با حاکمیت انقلابی خلق می‌گوید این دولت ابزار اعمال حاکمیت خلق نیست و وظیفه تأمین آزادی کامل تبلیغات پیش از انتخابات مجلس موسسان از طریق سرکوب ضد انقلاب را عهده دار است و حاکمیت جدید پس از تشکیل مجلس موسسان تأسیس خواهد شد.

پس از انقلاب قدرت سیاسی چابا خواهد شد. نیرویی که قدرت را به دست خواهد آورد نمی‌تواند به طبقات معینی متکی نبوده و در تحلیل نهایی ابزار سیاسی اعمال حاکمیت طبقه یا طبقات معینی نباشد.

این قدرت ممکنست دولتی باشد بورژوازی. چنین دولتی تمام نیروی خود را در جهت آرام کردن امواج انقلاب به کار خواهد گرفت و تلاش خواهد نمود که ماشین دولتی را با کمترین تغییرات تصاحب کند. مجلس موسسانی که توسط این دولت دعوت خواهد شد مجلسی خواهد بود در جهت تثبیت حاکمیت وی- این دولت همواره با آزادی تبلیغات کمونیست‌ها مخالف نیست و می‌تواند امکان آن را بدهد ولی از صدها ابزار خود با تکیه بر قدرت دولتی و امکانات مادی بورژوازی در جهت فریب توده‌ها و آرام کردن امواج انقلاب استفاده خواهد کرد.

برای روشن‌تر شدن مطلب تجربه انقلاب بهمین را مرور کنیم. پس از انقلاب دولت موقت بازرگان تشکیل شد و در واقع حاکمیت جمهوری اسلامی قدرت را در دست گرفت. این حاکمیت نه پس از تشکیل مجلس خبرگان بلکه پس از قیام به قدرت رسید. چرخش‌های بعدی تغییر و تحول در ساختار و ترکیب نیروهای آن و شکل‌گیری ارگان‌ها و ابزارهای آن بود. در ماه‌های اول ما آزادی تبلیغات داشتیم. ما استاد داشتیم، نشریه داشتیم، میتینگ و سخنرانی داشتیم. حملات گروه‌های حزب الهی در آن زمان مزاحمت ایجاد می‌کرد ولی هنوز جدی نبود و مانع از فعالیت ما نمی‌گشت روزنامه‌های پرتیراژ مانند آیندگان و تاحدی کیهان و اطلاعات به سود ما تبلیغ می‌کردند. بازرگان می‌تواند مدعی باشد که نیروهای سیاسی از آزادی تبلیغات بهره‌مند بودند ولی آیا در واقعیت نیز چنین بود و اهرم‌ها و ابزارهایی که بورژوازی در دست داشت در اختیار مانیز بود؟

این دولت ممکنست قدرتی انقلابی و خلقی باشد. لنون در توضیح شوراها فوریه بر این امر انگشت می‌گذارد که این شوراها هیچ ارگان قانونی دعوت نکرده است بلکه از دل انقلاب بیرون آمده و توده‌ها خود آن را شکل داده‌اند. دولت انقلابی مورد نظر ما چنین قدرتی است. این دولت تنها وظیفه برگزاری انتخابات مجلس موسسان را بر عهده نداد و از همان روز اول کسب قدرت برنامه‌های معینی را به اجرا می‌گذارد. اگر می‌پذیریم که یکی از بزرگ‌ترین ضعف‌های طرح استراتژی تاکتیکی عدم ضرورت درهم شکستن ماشین دولتی جمهوری اسلامی است باید بپذیریم که این دولت از همان ابتدا چنین راستایی را خواهد داشت. این دولت فوراً ارگان‌های قهر دشمن را در هم خواهد شکست، مقاومت آن‌ها را سرکوب خواهد کرد، به تشکلهای توده‌ای گسترده‌ترین ابعاد را بخشیده و آن‌ها را مستقیماً در قدرت شرکت داده و امکانات لازم جهت مقابله با بازگشت ضد انقلاب را در اختیار آن‌ها قرار خواهد داد و... برای اجرای این اقدامات انقلاب نمی‌تواند منتظر تشکیل مجلس موسسان باشد. چنین قدرتی تنها می‌تواند قدرتی متکی به خلق باشد و در شکل خود ویرانه آن ابزار حاکمیتی انقلابی، دمکراتیک و خلقی خواهد بود. چنین قدرتی قادر است مجلس موسسان واقعی را فراخواند. ممکنست پس از مجلس موسسان نیز همین دولت با همان ترکیب نیروها به حیات خود ادامه دهد و ممکنست تغییراتی در ترکیب نیروهای آن به وجود آید. شکل‌گیری ارگان‌های حاکمیت و قوام یافتن آن‌ها در یک پروسه ممکنست ولی از همان ابتدا قدرت سیاسی در تحلیل نهایی حاکمیت طبقه یا طبقات معینی خواهد بود

در واقعیت زندگی حوادث پیچیده تر و بخرنچ تر از آن چه تشریح شد رخ خواهند داد. دولت انقلابی خاص با بورژوازی خاص کمتر شکن می گیرد. ممکنست در جامعه تامدنی حاکمیت دوگانه برقرار باشد. ممکنست تامدت ها جنگ داخلی درگیر شده و نتوان قدرت واقعی را مشخص کرد. ممکنست دولتی بنیادپارتیستی یا خرده بورژوازی با عمل کردهای متناقض قدرت را در دست گیرد ولی به هر حال دولت جانشین در تحلیل نهایی (تاکید می کنیم در تحلیل نهایی) ونه به شکن ساده شده و مستقیم) سمت گیری طبقاتی معینی خواهد داشت و اگر کسی چنین دولتی را به عنوان آلترناتیو رژیم بپذیرد در آن صورت نمی تواند آلترناتیو خود را محدود به حاکمیتی با غلبه پرولتاریا نماید.

خسرو

پانویس ها

- ۱- بولتن ۲ مقاله درباره استراتژی تاکتیک ...
- ۲- لنین انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد جلد ۲۸ ص ۲۹۹.
- ۳- لنین هدف مبارزه پرولتاریا در انقلاب ما.
- ۴- لنین درباره شعارها
- ۵- لنین، وظایف پرولتاریا در انقلاب ما.
- ۶- لنین، درباره وظایف پرولتاریا در انقلاب حاضر.
- ۷- تروتسکی، انقلاب پیگیر ص ۷۴.
- ۸- تروتسکی، برنامه انتقالی.

نارگر

درک

نی به

پاشیم

دولتی

ستری

تییکی

للابی

دفاع

ورش

لیت

های

نجام

ترین

رکن

بخش

بنیم

خود

راس

یچود

متکی

خرنم

واند

اند.

ش در

ودی

کی ها

ارگر

مدعی

فی از

للابی

ن خط

علیه خطاها

"رفقای عزیز!

هیست و هفت ماه پیش، در پایان یک دوره حدوداً هیست ماهه مباحثه و مجادله فکری در دستگاه رهبری سازمان، و نیز در راستای کمک و تقویت آغاز یک دوره طوفانی مبارزه ایدئولوژیک و سیاسی جدید سازمان نیافته در سطح کمیته مرکزی، منبلیب پیرامون سیاست انحرافی سازمان در قبال رژیم مرتجع ج.ا. تحت عنوان "علیه خطاها" تهیه کردم و در اختیار رفقای کمیته مرکزی قرار دادم. در آن زمان شخصاً بر این اعتقاد بودم که "علیه خطاها" ضروری است تا در اختیار همه رفقا، تشکیلات قرار گیرد. ولی آن‌جا که هیات سیاسی هنوز فاقد مصوبه‌ای در زمینه پذیرش این واقعیت بود که بر اساس آن، بررسی و نقد گذشته اگر بخواهد راهنمای عمل آینده باشد می‌باید در سطح تشکیلات به بحث گذاشته شود، لذا رعایت پرنسپ‌های سازمانی حکم می‌کرد که به انتشار مقاله فقط در سطح کمیته مرکزی بسنده شود.

اما اکنون که همه ما مصوبه مسئولانه اجلاس دی‌ماه ۱۳۶۵ هیات سیاسی مبنی بر انتشار بولتن کنکره را پیش رو داریم، پرنسپ‌ها حکم می‌کند تا حد اکثر کوشش‌ها به عمل آید که رفقای کادر و عضو سازمان هر چه پیش‌تر و دقیق‌تر با سیر تاریخی مجادلات فکری مربوطه خط‌مشی سازمان در سال‌های "شکوفایی ج.ا." و نیز در رابطه با دیگر محورهای در دستور کنکره سازمان آشنا شوند، انتشار مجدد مقاله "علیه خطاها" در سطح وسیع و در مقیاس تشکیلات پاسخی است به این ضرورت. باید باورمند بود،

"کارگری را که برخورد جدی نسبت به تاریخ جنبش خویش ندارد، نمی‌توان کارگری برخوردار از آرگانی طبقاتی دانست." (لنین - از مقاله مبارزه ایدئولوژیک در جنبش طبقه کارگر ۴ ماهه مه ۱۹۱۴) مقاله "علیه خطاها" در شش فصل تحریر شده بود. اکنون سه فصل اول مقاله به دلیل این‌که بیان‌گر برخی مسیری است که در جریان پیکار سنگین پشت سر گذشته ایم و نشان‌گر آنست که باید از گذشته آموخت تا راه آینده استوارتر طی شود، به‌طور کامل در بولتن درج می‌شود.

فصول چهارم و پنجم، قسمت اصلی و حجم عده مقاله را در بر می‌گرفتند که اکنون با توجه به لزوم رعایت ضوابط بولتن کنکره نیاز نیست تا همه مندرجات این

فصول در بولتن درج گردد. در واقع، مقاله "علیه خطاها" آن زمان در حجم بزرگی تهیه شده بود که کاملاً نیاز لحظه بود. تشریح کامل انحرافات ما در برنامه و در خط‌مشی‌ها استناد به فاکت‌های جامع و مشخص، برای متقاعد کردن رفقای بیشتری به خطا بودن اعمال ارتكابی و ژرفای انحرافات، در آن دوره هنوز ضرورت فطری داشت. رفقای کمیته مرکزی به‌خاطر دارند که در آن زمان اثبات مستند عقب و وسعت انحرافات، چه نقش موثری در انفراد اندیشه هنوز گرفتار در تاروپود خط‌مشی اپورتونیستی گذشته، ایفا می‌کرد. همه فاکت‌های مقاله "علیه خطاها" در جهت اثبات این نکته مرکزی بود که برنامه ماطی آن دوره یک برنامه رفمیستی و ذهنی و نتیجتاً غیرولتری و در عمل ضدپروولتری و سیاست مالاچرم در طی همان دوره، در جمیع جهات عدول از سیاست مستقل پروولتری و سقوط در منجذاب اپورتونیسم راست بوده است. در اسناد پیلنوم وسیع ۶۵، از مجموع ابده‌های مندرج در مقاله "علیه خطاها" بخش بزرگی چه به صورت مستقیم و چه به صورت تکمیل و تصحیح شده و غنا یافته وارد اسناد شد و متأسفانه برخی از موارد که تا به امروز هم چنان مورد مشاجره فکری است، نتوانست در اسناد انعکاس یابد. بر اساس همه حقایق فوق‌الذکر، از فصل ۱۷ صفحه‌ای^{پنجم} اکنون فقط یک صفحه و نیم اول درج می‌گردد که به لحاظ برخورد متدیک و اصولی با هر مشی سیاسی و محک زدن آن با سیاست مستقل پروولتری دارای اهمیت روز است و بقیه قسمت‌ها حذف می‌گردد.

فصل پنجم مقاله، شامل یک مقدمه چندسطری (که در بولتن درج خواهد شد) و سه بخش با عناوین زیر است:

(۱) نظری گذار بر مضمون و سمت تحولات دوده، (۲) اپوزیسیون ارتجاعی (۳) اپوزیسیون ملی-دمکراتیک. در بخش اول، کوشش مقاله متوجه اثبات آماری و تحلیلی مساله سلطه‌یابی مناسبات سرمایه داری طی دهه‌های ۴۰ و ۵۰ بر ایران و نیز استنتاج‌های عمومی برنامه‌ای و سیاسی از این واقعیت بود. همان‌گونه که رفاکامپیش اطلاع دارند مساله جایگاه مناسبات سرمایه داری در ایران یکی از موارد اختلاف در رهبری سازمان بوده که بر انجام پس از مدتی مباحثه و مبارزه حول آن، خوشبختانه در پیلنوم فروردین ماه ۶۵ مورد تایید کمیته مرکزی قرار گرفت. اگر چه، حد پذیرش مسلط بودن سرمایه داری در ایران، هنوز هم در زمره اختلافات ما و به‌ویژه نتیجه‌گیری از آن در

نام
غی
ید
سم
م
امه
ان
ان
ت
ث
سم
در
بی
ره
بود
شد
بخ
ر
ر
ر
ر

تدوین برنامه و استراتژی کمونیست ما در انقلاب ضد امپریالیستی - دمکراتیک ایران از مهم ترین موارد اختلاف کفونی است، نظر به آن چه گفته شد، از درج این بخش از مقاله نیز در بولتن خودداری می شود.

بخش دوم از این فصل، بر خورد تاریخی به پدیده روحانیت به رهبری خمینی است. این بخش اساسا به منظور اثبات این حکم تدوین شده است که جریان اجتماعی - سیاسی روحانیت به رهبری خمینی، به لحاظ منشا و ماهیت مرتجع بوده و خصلت و اهداف برنامه ای آن چه در دوره ۵۷-۴۲ و چه بعد از آن، همواره ارتجاعی بوده است. رفقا مطلع هستند که در سند مصول پلنوم ۶۵، فرمول مربوطه اظهار نظر پیرامون ماهیت و خصلت جریان خمینی در دوره قبل از انقلاب، متاسفانه متناقض و کشنده ارتصویب شد و با انداختن سند از صراحت و شفافیت، داغ بزرگی از اندیشه گذشته را بر پیشانی سند کوبید. این مساله، هنوز هم از موارد اختلاف ماست و بحث حول آن پایان نیافته است. از این رو، بخش دوم از فصل، پنجم تماما در بولتن درج می شود.

در بخش سوم از این فصل که به شکل گیری اپوزیسیون ملی - دمکراتیک علیه رژیم شاه ملی دهه ۴۰ - تقریبا هم زمان با اپوزیسیون ارتجاعی - و به ویژه به دو نیروی عمده این اپوزیسیون یعنی سازمان ما و جنبش مجاهدین خلق ایران اختصاص دارد تنها به ذکر سخنی چند و در قالب چند پاراگراف مربوطه نتیجه گیری همین بخش اکتفا می شود که به لحاظ متدبیک، در برخورد با یک دوره تاریخی حساس کشورمان از اهمیت ویژه برخوردار است.

فصل آخر یعنی موخره مقاله که عنوان "آخرین سخن" را دارد، عینا نقل خواهد شد. این آخرین سخن خطاب به رفقای کمیته مرکزی و به منظور دعوت از رفقا در جهت آغاز نقد و بررسی بی درنگ و سازمان یافته برنامه و خط مشی گذشته تحریر شده بود. و اکنون، از فراز یک دوره ۲۷ ماهه با قوت بیشتر اثبات می شود که برای حفظ وحدت سازمان و قرار دادن سازمان در وحدتی طراز بالا - این مطالبه مقدس، همه ما - و برای آن که آرزومان در کردارمان و پیروزمندان انعکاس یابد، ما به شجاعت و صراحت نیاز مندیم و چهره آن فرصت های بزرگی که با در دوره برنامه و خط مشی انحرافی و یا در سال های بعد به هنگام دست و پا زدن در موارد آن از دست داده ایم، تنها در کوشش دست جمعی ما برای تجهیز سازمان به استراتژی علمی و انقلابی طبقه کارگر، اتخاذ تاکتیک های خلاق و تشدید براتیک فعال در صحنه مستقیم نبرد با رژیم مرتجع خمینی و دشمنان طبقاتی طبقه کارگر ایران، میسر است.

در پایان، تذکر یک نکته را نیز لازم می دانم. مقاله "علیه خطاها" خود حاوی و حامل نکات، موضع گیری های خطایی بود که بعدها در ادامه و تکامل بحث ها و تعقیب بیشتر در کنگه مسایل، ضرورتا و عمدتا تصحیح شدند و تکمیل گردیدند. این امر، طبیعتا ناشی از خصلت پویای هر حرکت نو اندیشانه، شجاعانه و حقیقت جویانه می باشد. اما از آن جا که منظور ما از درج این مقاله در بولتن کنگره (حدود یک سوم مطلب) که اشاعه آگاهی به سیر تکوین فکری در سازمان برای نقد و بررسی ریشه ای انحرافات گذشته است و اساس، حقیقت جویی علمی و ترویج آن به جای هرگونه جنجال سیاسی است، لذا از وارد کردن هرگونه تعبیر و تصحیح مضمونی در اصل متن خودداری می شود تا مقاله به همان شکل اولیه خود در اختیار رفقا قرار بگیرد.

شوربیر ماه ۱۳۶۶

"کسی که کار می‌کند، اشتباه می‌کند. این امر عادی است. ولی امر نامطلوب و غیرعادی آنست که ما مرتکب اشتباه در اصول بشویم و یا اشتباه خود را به موقع نپذیریم، به آن صادقانه اعتراف نکنیم، در اصلاح آن نگوئیم، روی آن لجاج بورزیم و اشتباه خود را به کاریایه (پلاتفرم) بدل کنیم." لنین

"علیه خطاها"

اسد رزاه ز ادبش انحرافات، به پیش!

وجود تکرش انحرافی در رهبری سازمان، نزدیک به دو سال تمام مانع از این شده که خطمی گذشته مورد نقد جدی و مسؤلانه قرار بگیرد. این اندیشه با مقاومت سرسختانه‌ای که به خرچ داده، زمانی در برابر روند بالنده بررسی خطمی گذشته ایستاده است و زمانی دیگر که یاری ایستادگی اولیه را از دست داده سعی کرده است تا به گونه‌ای سطحی و مخدوش از کنار مساله بگذرد.

این تکرش، اساسا خطاهای ما در رابطه با خطمی گذشته را صرفا بیا به این و آن ارزیابی ناصحیح و نادقیق از وضعیت لحظه و توازن قوا مربوط کرده است و یا به ارزیابی افرامیز از این یا آن شخصیت متنقل و قدرت مند از حاکمیت ج.ا.ای این تکرش، با پذیرش "عقب ماندگی" و تاخیر فلان یا بهمان مدت از زمان و "دیرچنبیدن" ها، بر آن بوده تا عملا مساله را تمام شده تلقی کند و بر این اساس نتیجه بگیرد که چون جنبه انتخاب شده مادرست بوده از استراتژی و تاکتیک ما نیز بر همان پایه‌ای تنظیم و تعیین گردیده که جنبش کمونیستی جهانی خطوط آن را ترسیم کرده است! "درسی" هم که از این شیوه انتقاد عاید سازمان کرده اینست که مثلا، می‌باید حواس خود را بیشتر جمع می‌کردیم!

این اندیشه از آن جا که برای خود در ساحت مباحثی تئوریک و اسانئیب و متدها حقایق قابل است و اعتقاد دارد که در این عرصه هیچ روی در کار نبوده، لذا پیش از حد برداختن به گذشته را ببنیاری روشنگرانه دانسته و پیش از اندازه به پشت سر تکیستن را خطری تلقی کرده که می‌تواند سازمان را از انجام وظایف لحظه و آینده اش بازدارد. این طرز تفکر می‌خواسته و می‌خواهد که سازمان باز به همان سیاق پیشین "جلو" برود و در نتیجه یک بار دیگر، همه ما به بیراهه بیفتیم!

حال آن که، مساله به هیچ وجه به این یا آن ارزیابی خطا محدود نمی‌گردد و انحراف ما، اساسا از نوع انحرافات ایدئولوژیک به شمار می‌آید و به لحاظ متدیک و اسلوب برخورد نیز، روشن متخذه از سوی ما در قبال بیماری از پدیده‌های آن دوره، عمیقاً آمیخته به متافیزیسم بوده است.

ما با پذیرش مشی اینکه برنامه آن با عنوان "برای پیشبرد همه جانبه انقلاب و شکوفایی جمهوری اسلامی ایران..." شاخص است، از موضع مستقل طبقه کارگر عدول کردیم. و نه از یک سوم راه، یا از نیمه راه و یا کمی مانده به آخر راه! و نه در سال ۶۱ و یا حتی در سال ۶۰! خیر! بلکه آرام آرام در طول همه مسیر و هر چه هم جلوتر همان اندازه بیشتر! اس و اساس و ریشه خطاهای ما همانا در انحراف ما از موضع مستقل طبقه کارگر بوده است. انحرافی که هنوز هم قویا ما را در چنبره خود دارد.

برخلاف برخی تصورات موجود، متاسفانه ما هنوز هم به جایی نرسیده ایم تا به خود امید بدهیم که گویا دیگر فقط زنگارهای ناچیزی از آن انحرافات در اندیشه ما باقی است. تا زمانی که ما مبارزه قطعی با انحرافات ایدئولوژیک خود راه فرجام نرسانیم، طبعاً هیچ صحبتی از زودده شدن انحرافات نمی‌تواند در پیمن باشد. بدون پالایش این انحرافات ایدئولوژیک هم، هرگز نمی‌توان به صحت خطمی و تاکتیک‌های اتخاذ شده کنونی ایمان علمی داشت و یا ایمان انقلابی، به آن ماعمل کرد. نمی‌توان به وحدت اندیشه و اراده در صفوف خودمان مطمئن بود و انتظار داشت که سرر تاکتیک و شعار اختلافات بروز نکند و حدت نگیرد. زیرا که مساله ما، فقط دیرروز نیست. مساله، خود امروز است. بنای آینده روشن، تنها از مسیر بازسازی لنینی گذشته‌مان و دگرگون سازی وضعیت موجود که هنوز هم در تاروپود افکار کهنه گذشته گرفتار است، می‌گذرد و نه به‌ترخلاف آن نظری که با برخورد سهل‌انکارانه نسبت به بیماری‌های ایدئولوژیک کنونی، هم چنان حد اکثر فعالیت روزمره را توصیه می‌کند!

مزیستی
در شرایط
" دنیا
، و تکرار
این موضع
نیروهای
نازیانی،
یکراتیک
زادپهای
ون کردن
یک به ۶
ر نکرده
ر آمادگی
نی عناصر
ت اتحاد
ناح طبقه
وز تبدیل
شغفگان
ادر دست
به ای ضد
کرد باید
(هیات
لال مینا
چاپگرین

مساله ما، فقط بحث بر سر یک سری مسایل گذشته نیست. مساله، پراتیک جاری ماست. و مکرر اینست که دلیل عقب ماندگی ما از مطالبات جنبش انقلابی ضد رژیم جمهوری اسلامی در دو سال گذشته همانا بقایای باورها و دل بستگی های گذشته مان بوده است؟ و مکرر سراغ اندیشه مدافع "اپوزیسیون در سیاست"، "دو جناح منفی و مثبت در رژیم"، "امکان تحول در حکومت" و بالاخره "سیطره ارتجاع در حکومت" و سپس "بر حکومت" را در کجا باید گرفت؟ بی شک آن چه که در این مدت تحول پیدا کرده، عمدتاً ذهن ما بوده که روز بروز نسبت به واقعیت روشنی بیشتری پیدا نموده و در رابطه با مسایل گذشته بازم بیشتر صیقل خورده است. با این همه هرگز نمی توان از این که بالاخره امر و سیاست صریح براندازی رژیم جمهوری اسلامی ایران را اتخاذ کرده ایم و از رژیم خمینی دل کنده ایم و دندان طمع از آن برکشیده ایم، این نتیجه را گرفت که پس، ما در رابطه با خطاهای گذشته هم به خانه تکانی دست زده ایم. خیر! صحبت بر سر عملکرد پیش و متدهای انحرافی است که هم چنان بر سر جای خود باقی است و هم چنان در رهبری سازمان عمل می کند. مگر درک انحرافی ما در رابطه با "اتحاد و انتقاد" پروتاریا با متحدین خود، هنوز هم خود انشان نمی دهد؟ و برخورد انحرافی با امر مبارزه ایدئولوژیک در میان خود و با دیگر نیروهای اجتماعی و سازمان های سیاسی آن هادر دو سال گذشته بیانگر چیست؟ برخورد های ولونئاریستی ما با امر وحدت با نیروهای جنبش چپ و الزام آن روی دیگر سکه یعنی سکتاریسم در برخورد با آن ها، طی این مدت مبین چه چیزی می تواند باشد؟

آری! تنها در پرتو نقد علمی و قاطع خطاهای گذشته است که خواهیم توانست وظایف خود را روشن تر از دیروز بشناسیم. با اذعان شجاعانه به انحرافات و اقدام جسورانه در جهت رفع آن هاست که قادر خواهیم شد در راه طرح هر چه معقول تر و دقیق تر تاکتیک و استراتژی طبقه کارگر به پیش برویم. باید که قد علم کنیم و دست در دست یکدیگر و رفیقانه و متعدد اند در راه زدودن انحرافات پیش برویم. سخن، اکنون بر سر زدایش انحرافات در شکل قطعی و همه جانبه آنست و نه البته شروع آن. زیرا، حداقل دو سال است که مبارزه در راه زدودن انحرافات - اگر چه در شکلی سازمان نیافته و ناگزیر به صورتی معشوش - در میان ما جریان دارد و از طریق آن تاکنون ثمرات ارزنده ای در جهت تکمیل و تعیین شیوه های لنینی در حیات سازمان، نصیب ما شده است. اکنون سخن بر سر آنست که ما به پیشبرد یک مبارزه همه جانبه در راه زدودن انحرافات نیاز مندیم. اکنون باید که به اتفاق این نوع از مبارزه را سامان داد. نبردها، بایستی چنان سازمان داده شود که همه خرد جمعی را واقعاً به خدمت بگیرد و به هیچ انحرافی هم ایقان نکند. باید به سنت مبارزه شجاعانه با خطاهای خود که سازمان ما به حق به داشتن این سنت برخورد می یابد، وفادار بمانیم و آن را ارتقا دهیم. مطمئن باشیم که تنها در ایقان نکردن به رحمانه بر خطاها و انحرافات خود و در پیکار با مظاهر اپورتونیسیم و بستن راه های رخنه و نفوذ آن در صفوف فشرده ماست که خواهیم توانست آینده درخشان و قدرتمند خود را بقا کنیم. باید از تجارب تاریخی همه احزاب برادر و در راس همه آن ها حزب لنینیسم و پیاموزیم باورمند باشیم که، "طبقه کارگر در روسیه به هیچ وجه جز از راه مبارزه قاطعانه سی ساله، علیه هر نوع اپورتونیسیم نمی توانست حزب خود را بقا نماید."

لنین از رساله "سوسیالیسم و جنگ"

۲ - مظاهر مقاومت اندیشه انحرافی ا

برای بی بردن به عمق انحراف و میزان آلودگی ما به اندیشه های غیر پروتاریستی کافی است نظری به تجلیات کولتاکون این کج روی طی ۲ ساله اخیر زندگی سازمانی خود بیندازیم و ببینیم که چگونه و در چه لباس هایی در هر دوره از اوج گیری این اندیشه که "باید گذشته را به نقد علمی کشید تا حال و آینده را ساخت" به مقابله با آن برمی خاست. دوره، دوره، دوره شکست است و مبادا که شکست ما را در هم شکند. حرف درست برای سد اندیشه های درست! این سخن درست بود. اما، فقط تا آن جا که ما را نسبت به ترفند دشمن در گرفتن باور ما نسبت به حقانیت ایدئولوژی مان و این که آینده از آن ماست، هوشیار کند و نه آن که شمشیر داموکلس باشد بر سر هر اندیشه ورزی که نسبت به صحت راه طی شده تردید می کند و نه آن که چماقی شود بر فرق کسانی از کمیته مرکزی سازمان که "نمایندگه شکست در دستگاه رهبری هستند."

اکنون که بورژوازی و نمایندگان سیاسی خرده بورژوازی با امپریالیسم و ارتجاع به سازش رسیده اند، شرایط

برای چپ زوی و سکتاریسم مهبیاست و خطر چپ روی به شدت ما را تهدید می کند!

یعنی خواسته و ناخواسته زدن انگ "چپ رو" بر پیشانی منتقدین خطمشی گذشته، پیش از آن که به پرسش های علمی آن ها در مورد خطمشی گذشته پاسخ داده شود! و این هم یادمان باشد که طی سال های گذشته نیز یعنی درست زمانی که حکومت شعارهای "چپ" می داد و شرایط برای راست روی فراهم نبود، ما همواره معتقد بودیم که خطر برای سازمان از سوی "چپ" است و حتی یک بار هم به خاطر راست اشاره ای ندانسته ایم!

دستاوردهای خود را ناچیز نگیریم. فراموش نکنیم که چه خدمتی به انقلاب کرده ایم!

براستی هم وقتی که نخواهیم بایستاده نشینی وارد مساله شویم، تر از روی معامله به میان می آید. وقتی که نخواهیم بپذیریم که ما به مثابه پیروان طبقه کارگر در هشیار کردن این طبقه تازه آخر انقلابی نسبت به وظایف خویش و شناخت دوستان و دشمنان طبقاتی اش به درستی عمل نکرده ایم، وقتی که نخواهیم نپذیریم که چه سهمی در به توهم انداختن توده ها داشته ایم و از خطاهای خود برخورداریم، طبیعی است که دودستی به خدمات خود بچینیم و آن را به رخ هم بکشیم. این بیاد آوری ها به هیچ وجه تصادفی بی حساب نیست!

مساله قبل از هر چیز ریشه عینی دارد. بورژوازی ایران خیلی قوی و مجرب است. اختلاف دیرینه سال و منشا دهقانی اکثریت کارگران را نباید فراموش کرد...

مساله ما، فقط بحث بر سر یک سری مسایل گذشته نیست. مساله، برائتیک جاری ماست. و مگر نه اینست که دلیل عقب ماندگی ما از مطالبات جنبش انقلابی ضد رژیم جمهوری اسلامی در دو سال گذشته همانا بقایای باورها و دل بستگی های گذشته مان بوده است؟ و مگر سرع اندیشه مدافع "اپوزیسیون در سیاست"، "دو جناح منفی و معیبت در رژیم"، "امکان تحول در حکومت" و بالاخره "سیطره ارتجاع در حکومت" و سپس "برحکومت" را در کجا باید گرفت؟ بی شک آن چه که در این مدت تحول پیدا کرده، عمدتاً ذهن ما بوده که روز بروز نسبت به واقعیت روشنی بیشتری پیدا نموده و در رابطه با مسایل گذشته بازم بیشتر صیقل خورده است. با این همه هرگز نمی توان از این که بالاخره امروز سیاست صریح براندازی رژیم جمهوری اسلامی ایران را اتخاذ کرده ایم و از رژیم خمینی دل کنده ایم و دندان طمع از آن پر کشیده ایم، این نتیجه را گرفت که پس، ما در رابطه با خطاهای گذشته هم به خانه تکانی دست زده ایم. خیر! صحبت بر سر عملکرد پیش و منتهای انحرافی است که هم چنان بر سر جای خود باقی است و هم چنان در رهبری سازمان عمل می کند. مگر درک انحرافی ما در رابطه با "اتحاد و انشقاق" بیرونتاریا با متحدین خود، هنوز هم خود را نشان نمی دهد؟ و برخورد انحرافی با هم مبارزه ایدئولوژیک در میان خود و با دیگر نیروهای اجتماعی و سازمان های سیاسی آن ها در دو سال گذشته بیاناتگر چیست؟ برخورد های ولوثناریستی ما با امر وحدت با نیروهای جنبش چپ و الزام آن روی دیگر سکه یعنی سکتاریسم در برخورد با آن ها، طی این مدت مهبین چه چیزی می تواند باشد؟

آری! تنها در بر تو نقد علمی و قاطع خطاهای گذشته است که خواهیم توانست وظایف خود را روشن تر از دیروز بشناسیم. با اذعان شجاعانه به انحرافات و اقدام جسورانه در جهت رفع آن هاست که قادر خواهیم شد در راه طرح هر چه معقول تر و دقیق تر تاکتیک و استراتژی طبقه کارگر به پیش برویم. باید که قدم علم کنیم و دست در دست یکدیگر و رفیقانه و متعهدانه در راه زدودن انحرافات پیش برویم. سخن، اکنون بر سر زده اش انحرافات در شکل قطعی و همه جانبه آنست و نه البته شروع آن. زیرا، حداقل دو سال است که مبارزه در راه زدودن انحرافات - اگر چه در شکلی سازمان نیافته و تاگزیر به صورتی مغشوش - در میان ما جریان دارد و از طریق آن تاکنون ثمرات ارزنده ای در جهت تحکیم و تعمیق شیوه های لنینی در حیات سازمان، نصیب ما شده است. اکنون سخن بر سر آنست که ما به پیشبرد یک مبارزه همه جانبه در راه زدودن انحرافات نیازمندیم. اکنون باید که به اتفاق این نوع از مبارزه را سازمان داد، نبردمای بیستی چنان سازمان داده شود که همه خرده جمعی را واقعا به خدمت بکیرد و به هیچ انحرافی هم ابقا نکند.

باید به سنت مبارزه شجاعانه با خطاهای خود کف سازمان ما به حق به داشتن این سنت برخورد می یابیم، و فادار بنامیم و آن را ارتقا دهیم. مطمئن باشیم که تنها در ابقا نکردن بیرحمانه بر خطاها و انحرافات خود و در پیکار با مظاهر اپورتوننیسم و بستن راه های رخنه و نفوذ آن در صفوف فشرده ماست که خواهیم توانست آینده درخشان و قدرتمند خود را بنهائیم. باید از تجارب تاریخی همه احزاب برادر و در راس همه آن ها حزب لنینیسم و پیاموزیم باورمند باشیم که "طبقه کارگر در روسیه به هیچوجه جز از راه مبارزه قاطعانه سی ساله، علیه هر نوع اپورتوننیسم نمی توانست حزب خود را بنا نماید".

لنین از رساله "سوسیالیسم و جنگ"

۲) مظاهر مقاومت اندیشه انحرافی!

برای بی‌پردن به عقب انحراف و میزبان آلودگی ما به اندیشه‌های غیربرولتری کافی است نظری به تجلیات کوناگون این کج روی طی ۲۵ ساله اخیر زندگی سازمانی خود بچند ازمیم و ببینیم که چگونه و در چه لباس‌هایی در هر دوره از اوچ گیری این اندیشه که "باید گذشته را به نقد علمی کشید تا حال و آینده را ساخت" به مقابله با آن برمی‌خاست.

سدوره، دوره، شکست است و مباد که شکست ما را در هم شکند.

حرف درست برای سد اندیشه‌های درست! این سخن درست بود. اما، فقط آن‌جا که ما را نسبت به ترفند دشمن در گرفتن باور ما نسبت به حقانیت ایدئولوژی مان و این که آینده از آن ماست، هوشیار کند. ونه آن که شمیر داموکلس باشد بر سر هر اندیشه ورزی که نسبت به صحت راه طی شده تردید می‌کند و نه آن که چمانی شود بر فرق کسانی از کمیته مرکزی سازمان که، "بمانده شکست در دستگاه رهبری هستند."

اکنون که بورژوازی و نمایندگان سیاسی خرده‌بورژوازی با امپریالیسم و ارتجاع به سازش رسیده‌اند، شرایط برای چپ روی و سکتاریسم مهباست و خطر چپ روی به شدت ما را تهدید می‌کند!

یعنی خواسته و ناخواسته زدن انگ "چپ‌رو" بر پیشانی منتقدین خط‌مشی گذشته، پیش از آن که به پرش‌های علمی آن‌ها در مورد خط‌مشی گذشته پاسخ داده شود! و این هم یادمان باشد که طی سال‌های گذشته نیز یعنی درست زمانی که حکومت شعارهای "چپ" می‌داد و شرایط برای راست روی فراهم بود، ما هواره معتقد بودیم که خطر برای سازمان از سوی "چپ" است و حتی یک‌بار هم به خطر راست اشاره ای نداشتیم!

دستاورد‌های خود را ناچیز نگیریم، فراموش نکنیم که چه خدمتی به انقلاب کرده ایم!

براستی هم وقتی که نخواهیم با شیوه لنینی وارد ساله شویم، تراژی معامله به میان می‌آید. وقتی که نخواهیم بپذیریم که ما به متابه پیشروان طبقه کارگر در هشیار کردن این طبقه تا به آخر انقلابی نسبت به و تقایف خویش و شناخت دوستان و دشمنان طبقه‌اش به درستی عمل نکرده ایم، وقتی که نخواهیم بپذیریم که چه سهمی در به توهم انداختن توده‌ها داشته ایم و از خطاهای خود بر خود نلرزم، طبیعی است که دودستی به خدمات خود بچسبیم و آن را به رخ هم بکشیم. این یادآوری‌ها به هیچ وجه تصادفی بی‌حساب نیست!

مساله قبل از هر چیز ریشه عینی دارد. بورژوازی ایران خیلی قوی و مجرب است. اختلاف دیرینه سال و مغشا دهقانی اکثریت کارگران را نهانید فراموش کرد...

یعنی چه؟ یعنی هر چه هست عمدتاً به گردن عوامل عینی است و عنصر ذهن که خود ما باشیم عاری از قصور و کوتاهی و آلودگی به انحراف و جهل و ندامت کار نیست.

برای بررسی خط‌مشی گذشته، هنوز زود است و باید دست نگهداشت. هنوز مدارک و اسناد کافی در دست نیست.

این همان نظری است که در جواب مساله عدم اتخاذ موضع گیری اصولی سازمان در قبال رژیم مرتجع و ضد خلقی می‌گوید، "هنوز معلوم نبود در آن بالا چه اتفاق افتاده است!" و اشکبی چه کسی می‌گفت که مساله بررسی خط‌مشی گذشته کار دو روزه است و بدون مدرک و سند می‌توان سخنی درخور گرفت؟ صحبت بر سر آغاز عمل به این وظیفه مقدم و تاخیر ناپذیر بود. همه تاکید آن بود که حقایق آن اندازه در دست است که بتوان بر آن مینا کار را شروع کرد، پیش برد، کامل نمود و تکامل داد. نه این که نگوئیم امر مشکلی است تا مانع این وظیفه ضرور بشویم!

تجربه پلنوم چهارم حزب را فراموش نکنیم. بر سر خود آن نیاوریم که حزب در آن زمان بر سر خود آورد. به راستی که تاریخ برای بهانه‌جویان مددکار مناسبی است هر گاه که قرار بر جهل آن باشد. آیا به راستی دزد بزرگ حزب در این بود که پلنوم چهارمی برگزار کرد و از خود انتقاداتی به عمل آورد؟ آیا منبع اصلی تغذیه امپریالیسم و ارتجاع در تبلیغات زهر آکین ۲۵ ساله علیه حقانیت تاریخی حزب توده ایران اسناد پلنوم چهارم بود؟ آیا دلیل ضعف و انزوای درآوردن حزب به متابه حزب مدافع منافع طبقه کارگر و زحمت‌کشان ایران برای مدتی نسبتاً طولانی در این بود که حزب به اصطلاح بر سر خود کوبید؟!!

اگر ما در سطح چپ‌نشین بکوشیم خطا کردیم، خواهیم باخت. مارکسیسم به ما می‌آموزد که نخستین نقاد

کمونیست ما خود آنانند. پوشاندن خلفا همین ضعف و زاینده ضعف است و به کسانی "حقانیت" می‌دهد که حق با آن‌ها نیست. سکوت پیشرو در هر مقطع و هر مورد اساسی، به خستارگان را در خطاهایشان پابرجا می‌سازد. اعلام خطا، نقد علمی علل و ریشه‌های آن و درس آموزی از آن، منشأ نیرومندی ماست. چنین تفکری همان‌گونه که از نقد انحرافات خود و پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک در درون خود گریز آن است، از در افتادن با یک‌دیگر روی‌های دیگران نیز برمی‌خیزد. چرا که در ادامه همان دیدگاه‌های انحرافی‌اش از مقوله اتحاد و انتقاد هنوز معتقد است، و وقتی که سخن از اتحاد است نباید خطاها و کجروی‌های طرف را به صراحت مطرح کرد مبادا که برمد و بیاکنه تنه شود! شاکفته پیداست که شیوه اصلی عمل چنین تفکری نیز برای اتحاد نه پیشبرد هم‌زمان اتحاد و مبارزه ایدئولوژیک بلکه اتکا صرف به یک‌سای "ها" و "تنام‌نوشتن" است.

از آخرین اشکال مقاومت، نباید فروتن بود، نباید کاسه داغ‌تر از آش شد. اگر قبول داریم که معمار اصلی این خطمشی حزب توده ایران بوده است، پس در حالی که بخشی حزب حتی و حاضر است، و تلفیق نقد خطمشی گذشته قبل از همه برعهده حزب است. در غیر این صورت، موجب تضعیف حزب و پیرویه وحدت خواهیم شد.

اما پاسخ این سوال را می‌توان با این سوال داد که چرا از رفقای حزبی مصرا نه نخواهیم و به سهم خود به وقتا کمک نکنیم که دست در دست هم‌دیگر به این ضرورت تاخیر ناپذیر جنبش جواب دهیم؟ و به فرض اگر معمار اصلی این ساختمان کج نخواهد شد از ساخته‌شده بردارد، تکلیف بنای دیگر این ساختمان که خود ما هستیم، چیست؟

رفقا! همین بهانه‌ها برای قرار از پاسخ به ضرورت نقد علمی خطمشی گذشته پیش کشیده شده بود. حال آن که این نقد، یک ضرورت عینی و تاریخی بوده و هست. این نقد ما بازا^۱ مادی دارد و از انگیزه‌های سیاسی برخوردار است. این ضرورت، نیرو در پشت خود دارد و جدا از اراده این با آن رفیق روند پاسخ دادن به آن از مدت‌ها پیش شروع شده و در ادامه اش هیچ‌کس را یارای مقابله با آن نیست. ایستادگی در برابر چنین ضرورتی کنکی به سازمان و جنبش نکرده و برعکس زبان‌های جدی بر آن وارد آورده است. اکنون هم هر گونه مقاومت و در هر شکل و جامه، تهدید انجمام و یکپارچگی سازمان ما و آسیب‌های جبران ناپذیر به جنبش ما است.

رفقا! اکنون دیر وقتی است که بسیاری از این بهانه‌ها کارآبی خود را از دست داده‌اند. اما، مرور بر این بهانه‌ها می‌تواند بر هشاری ما در برابر مقاومتی که هم‌چنان وجود دارد و می‌تواند باز به اقتضای وضع لباس‌های دیگر برتن کند، بیفزاید. اکنون دیگر وقت مخالفت و اعتراف علیه این با آن نمود از اندیشه و متد غیر علمی، مدتهاست که سپری شده است. وقت آنست که بدون ذره‌ای ملاحظه و ملاحظات بنیانه‌های ایدئولوژیک انحرافات خود را در هم بکوبیم. اکنون زمان زدایش کامل انحرافات و ریشه‌کن کردن ایدئولوژی غیربرولتری از حیات ایدئولوژیکی و سیاسی سازمان فرا رسیده است. برای چنین اقدام تاریخی باید از طریق مبارزه‌ای سازمان یافته و پیگیر در عرصه ایدئولوژی و سیاست با این اندیشه‌های انحرافی در همه جا مبارزه کرد، هم در برخورد با خطمشی گذشته و هم در شیوه برخورد با وظایف روز. ولی بی‌تردید شاخص‌ترین ردپای این تفکر انحرافی همانا در خطمشی گذشته ماست. جز این، تدوین علمی و درست سیاست، خطمشی و برنامه‌ای منطقی^۲ طبقه کارگر میهن‌مان، ناممکن است. اما بفرنجی مبارزه با انحرافات در لحظه حاضر از آن‌جاست که امروز دیگر کسی نمی‌گوید گذشته را نقد نکنیم! تمام بفرنجی در اینست که گذشته زابه دوزخ می‌توان به نقد کشید، به شیوه گذشته و به شیوه لنین! و اینجاست که شجاعت و آگاهی تمام عیار ضرورت دوجند ان پیدای می‌کند.

۳- نقد گذشته به شیوه گذشته!

تفکر مقاوم در برابر ایده نقد علمی گذشته، همواره متوسل به طرح سوالاتی شده تا روند با لنده انتقاد و انتقاد از خود لنینی را که نطفه آن مدتی است بسته شده است، دچار اعوجاج نماید. آری این تفکر نیز سلاح انتقاد را به میدان کشید، اما انتقاد نه به سبک و شیوه علمی و انقلابی، بلکه به همان شیوه زنگار گرفته گذشته! نقد گذشته به شیوه گذشته عنوان می‌کرد.

این درست که ما مخطاهاهایی داشتیم اما آیا جبهه انتخاب شده در نبرد با امپریالیسم درست بود یا نه؟ و اصل، همین است یا نه؟

حال آن که طرح این چنینی مساله هیچ چیز را روشن نمی‌کند. این سوال را خرده‌پورژوازی و حتی لایه‌هایی از

بورژوازی هم می‌تواند پیش بکشد و عیناً هم به این صورت پیش بکشد! مساله این نبود، تمام مساله این بود و هست که ما در جبهه کشوده شده، در عمل از موضع کدام طبقه و با چه هویت مستقل طبقاتی حرکت کردیم. اصل مساله، مشخص ساختن این بود که ما سیاست مستقل طبقه کارگر را چه سان فهمیدیم و آن را در عمل چگونه به کار گرفتیم. و سخن، باز برگشتیم که ما بیش از هر چیز کمونیست هستیم. و چون کمونیست هستیم، ضد امپریالیست هستیم و البته بیشترین آن هم هستیم. اما ما مرکز از همان موضع و عیناً با همان وسایل و طرق با امپریالیسم مبارزه نمی‌کنیم که بورژوازی و خرده‌بورژوازی - اعم از دموکرات با محافظه‌کار آن، و به همین دلیل هم، هرگز عمل خود را به شیوه غیر پرولتری مورد قضاوت قرار نمی‌دهیم و هرگز هم نمی‌توانیم به شیوه "خط امام" به ارزشیابی پراکتیک خود بنشینیم.

بدون شک ما با نیروهای ضد امپریالیست فعال در آن دوره، مواضع مشترک داشتیم، اما وجود این اشتراکات، به هیچ وجه نافی استقلال طبقاتی نیروهای ذی‌نفع در قبال یکدیگر نبود. حتی برعکس، حد نیل واقعی به آماج موضعی مشترک، اساساً و دقیقاً مشروط و منوط به این بوده و هست که پرولتاریا تا کجا و تا چه اندازه بتواند ضمن بستن اشواخ اتحادها و ائتلاف‌ها همواره در طول مسیر، هویت مستقل طبقاتی خود را حفظ کند و با نشان دادن موضع خود در هر نقطه از خط‌سیر "انقلاب مردم" (به گفته لنین) هر نیمه راه را به موقع به "مردم" معرفی کند و از همین طریق هم "مردم" را در نبرد فعلی با امپریالیسم ثبات قدم بخشد. همه تجارب عظیم تاریخی و استنتاجات تئوریک از این تجارب نیز مشخصاً مدلل می‌دارد که تمیزی چنین ثبات همانا از طریق افزایش مداوم اتوریته پیکرترین نیروی ضد امپریالیست در میان توده‌های خلقی است که تا همین می‌شود.

"آری انقلاب مردم. سوسیال‌دمکراسی با حقانیت کامل بر ضد سو" استفاده بورژوا دمکراتیک از کلمه مردم مبارزه کرده و می‌کند. سوسیال‌دمکراسی خواستار اینست که با این کلمه تضادهای طبقاتی موجوده میان طبقات مختلف مردم پرده‌پوشی نشود. سوسیال‌دمکراسی بدون چون و چرا در لزوم استقلال کامل طبقاتی حزب پرولتاریا اصرار می‌ورزد. ولی اگر سوسیال‌دمکراسی "مردم" را به "طبقات" تجزیه می‌کند برای این نیست که طبقه پیشرو در خود بفتند، حدود خود را تنگ کند و از ترس این که مجادله‌ها در اقتصاد دنیا برمند فعالیت خود را قطع کند، بلکه برای اینست که طبقه پیشرو بدون آسیب از تزلزل و ناپایداری و بی‌تصمیمی طبقات بینابینی بتواند با انرژی بیشتر و با شور بیشتری در راه آرمان تمام مردم و در راس تمام مردم مبارزه کند."

لنین "دو تاکتیک سوسیال‌دمکراسی در انقلاب دمکراتیک"

- اما از آن جا که شیوه نقد گذشته به شیوه گذشته حاضر نیست اصل خطا را بشناسد و رها کند و حتی بدتر، آن را کاربایه خود قرار می‌دهد و تلویری می‌کند، لذا دو دستی به این طرز تفکر پوپولیستی می‌چسبد که چون مساله مهم، مساله استقلال بود و آزادی در درجه دوم داشت، از آنرو بر طبق الزام قرار گرفتن حتمی در یکی از دوسوی جبهه کشوده شده، می‌باید که در جبهه استقلال می‌ایستاد و متحدان را از میان مدافعان استقلال برمی‌گزید! اتفاقاً، سخن ما هم درست بر سر همین شیوه است که می‌گوید، با تماماً با خمینی یا تماماً با لیبرال (و موضع سومی نمی‌تواند در بین باشد) واقعا؟ آیا در این لشکرکشی، حتماً می‌بایست در درون و محدوده یکی از لشکرهای طرفین قرار گرفت و زیر یکی از دو پرچم برافراشته ایستاد؟ آن هم نه در یک لشکرکشی حدوداً روشن و صریح، بلکه کاملاً مخوش و به اصطلاح معرفی که خود سرلشکر آن دوره (ما خمینی) به کار می‌برد، پر از اوجواچ؟! آیا نمی‌شد هم در برابر امپریالیسم ایستاد، هم مدافع دمکراسی بود، هم حرف و حدیث لیبرال‌ها را افشاگر و هم در عین دفاع از مواضع ضد امپریالیستی "خط امام" در مقابله با امپریالیسم ضد انقلاب، جبهات ارتجاعی و استبدادی خمینی را آشکارا و قاطعانه زیر ضرب گرفت؟ آخر مگر همین امروز که سیاست براندازی رژیم را در پیش گرفته ایم خمینی و سلطنت پهلوان عیناً یک چیز هستند؟! "

اما برای آشنایی دقیق‌تر با چهره این شیوه باید که روی دیگر این سکه را رو کرد. در واقع، همان‌مشئ‌ایکه عمر آن به قدمت مشئ‌ی متخذه از سوی ماست، چرا که اصولاً هم‌زاد یکدیگرند مشئ‌ی‌ایکه در مقابل مشئ‌ی "اول استقلال و انکب‌ی آزادی"، مدافع "اول آزادی، بعد استقلال" است. مشئ‌ی‌ای که اخیراً ومدتی است در میان ما هم خریدار پیدا کرده است! این مشئ‌ی، دمکراسی را سونه در مفهوم وسیع آن بلکه با درک محدود و برای طبقه کارگر ما مبرم‌تر و مقدم‌تر می‌شناسد و لذا منطقی به این نتیجه می‌رسد که از همان دعوی معروف بهتر آن بود که طرف لیبرال‌ها را می‌گرفتیم! یعنی که، در لگدمال کردن سیاست مستقل پرولتری ثابت قدم می‌ماندیم اما به جای "یمین"، "یسار" را انتخاب می‌کردیم! نه! این جیش‌ها تصادفی نیست. زیرا شیوه نقد گذشته به شیوه گذشته درک نمی‌کند که اگر هم در سوی دیگر جبهه قرار می‌گرفتیم اما از سیاست مستقل پرولتری عدول می‌کردیم، وضع بهتر از آن چه که اکنون هست، نمی‌شد.

... نقد گذشته به شیوه گذشته سوال دیگری پیش می‌کشد. اگر ما آن می‌کردیم که مثلا نکرديم، آیا "اقلیت" نمی‌شدم؟ "راه کارگر" از آب در نمی‌آیدیم؟ با "مجاهد" یکی نمی‌گردیدیم و لیبرال‌ها را تقویت نمی‌کردیم و حتی این که آبادر موضع ضد انقلاب قرار نمی‌گرفتیم و به اصطلاح آب در آسیاب امپریالیسم نمی‌ریختیم؟

مسئله روشن است. در واقع این تفکر درک نمی‌کند که تضمین محدود شدن صف ما با هر سازمان سیاسی نماینده نیروهای اجتماعی دیگر فقط در استواری ما نسبت به پرنسپب حلف‌صاف پروتلی است و پس. به علاوه چرا پیش از پاسخ به این سوال که واقعا مرز ما با خمینی در عمل چه بود و کجا و چگونه وضوح روشنی می‌یافت و اگر روشن نبود چرا روشن نبود، به سراغ این پرسش‌ها می‌رویم؟! آخر کجای این علمی است که در پاسخ به این سوال که چرا ایدئولوژی "خط امام" در ما رخنه کرد و حدود مرز سیاست ما با "خط امامی" ما درهم ریخت این گونه جواب بدهیم که اگر جز این می‌شد، ناگزیر ایدئولوژی و سیاست لیبرال‌ها در ما نفوذ می‌کرد و سیاست ما لیبرالی از آب در می‌آمد؟! ...

اما نقد گذشته به شیوه گذشته، نمی‌خواهد از چارچوب متدها و بیفش‌های اشرفی خارج شود. لذا پیشنهاد می‌کند که بپایید عملکرد خود را با پرنسپب دیگران مقایسه کنیم تا صحت و سقم آن سنجهیده شود. این شیوه برخورد به به خطا مدعی عمل به شیوه نئین است - شیوه‌ای که همواره درستی یا نادرستی تاکتیک‌های طبقه کارگر را در رابطه با سود و زیان طبقات دیگر و در قیاس با تاکتیک‌های سایر نیروهای اجتماعی مورد سنجش مجدد قرار می‌دهد - فراموش می‌کند که نئین در اتخاذ تاکتیک، همواره و قبل از همه از خود منافع طبقه کارگر - هم از نقطه نظر منافع آنی و هم به لحاظ مصالح آنی، هم از جنبه دمکراتیک و هم از جنبه سوسیالیستی منافع آن - کار را شروع می‌کرد. قیاس تاکتیک‌های طبقه کارگر با تاکتیک‌های نیروهای اجتماعی دیگر اساسا ابزار کسکی است تا صحت و سقم این تاکتیک‌ها بتدقیق گردد و نه این که بر اساس عملکرد دیگران تعیین شود. نئین به هنگام نقد این یا آن خطا نیز، باز قبل از هر چیز از خود طبقه کارگر و منافع آن آغاز می‌کرد و با همان اسالیب هم به نقد آن‌ها می‌پرداخت. اما ما که هنوز با همان شیوه‌های گذشته، گذشته زابه نقد می‌کشیم ناگزیر به سوداگری رومی آورییم و بر آن می‌شویم که نقد خطا می‌گذشته را در صلحه آئینه تیره و کدر اعمال دیگران ببینیم! و روشن است که چه انگیزه‌ای در پشت این کشف کردن‌ها و بکار بستن چنین شیوه‌های مشکوف خوابیده است!

و بالاخره نقد گذشته به شیوه گذشته در پیوند با هر آن چه که در بالا گفته شد، همواره پرسیده است که بگویند در لحظه چه می‌کردیم؟ به دیگر سخن این شیوه معتقد است که بحث نباید روی این یا آن مقطع متمرکز شود تا معلوم گردد که کجای کار اشتباه صورت گرفته و چه چیزی درست بوده است. این شیوه عملا با کل مسیر و تمام طول خط کار ندارد. از نظر این شیوه، بحث باید صرفا روی نقاط منفصل متمرکز گردد و پاسخ هم فقط این باشد که چه چیزی ممکن بود و چه چیزی ناممکن! و این همان روش اندیشه و عملی است که نئین درباره آن می‌گوید:

"مبارزه‌ای مطلوب است که ممکن باشد و ممکن نیز همان مبارزه‌ای است که در این لحظه جریان دارد. این درست همان شی‌اپورتونیسیم بی حد و ثغور است که به طور یاسیف خود را با جریان خود انگیزخته دساز می‌کند!"

به شیوه گذشته نئین از "چه باید کرد؟"

از دیدگاه شیوه نقد گذشته، آفشای قاطع ناپیکیری‌های "خط امام" در مقابله با امپریالیسم در اوج مبارزه آن با امپریالیسم و اشتقاق کوبنده و بی‌امان نسبت به مواضع و جهات بشدت ارتجاعی آن در بجهت دعوی آن با لیبرال‌ها، عملا به معنی ایجاد شکاف در جبهه استقلال و تضعیف آن به سود امپریالیست‌ها و لیبرال‌ها بوده. تحریک همین ضد امپریالیست‌ها علیه خودمان بود تحمیل از دست دادن فعالیت قانونی. و در یک کلام، از دست دادن لحظه!"

این تفکر به کلی فراموش کرده بود که کمونیست‌ها در هر لحظه، آینده را در نظر دارند. اصولا کمونیست‌ها اول آینده را در نظری می‌گیرند و پس آن را به نحوی خلاق با لحظه حال متصل می‌کنند.

"ما نمی‌توانیم به صرف این که شعارهای تاکتیک‌ها به تعقیب حوادث لنگ لنگان روان باشد و پس از وقوع حوادث ملکور با آن‌ها دم‌ساز گردد، خود را قانع سازیم. ما باید بگوئیم که این شعار ما را به پیش برانند، راه بعد ما را روشن سازند و ما را بالاتر از سطح مسایل لحظه قرار دهند. به خاطر پیش‌درمبارزه باید از و بیکیتر، حزب پروتلاریا نمی‌تواند از حادثه تا حادثه تاکتیک خود را تعیین کند. حزب باید به هنگام اتخاذ تصمیمات تاکتیک‌های خویش، و فاداری و صداقت به اصول مارکسیسم را با در نظر داشت درست و نظایف مقدم طبقه انقلابی مرتبط سازد."

نئین از مقاله "انقلاب می‌آموزاند"

بی بدل
به عقب
حقیقی
و موافق
بلکه به
بسم و با
نافی
گروهها
برای
مراظفت
م علمی
ابتی با
ی بود
هد باز
جرافی
ن رفیق
وزمه
و خط
...
سیم -
ن در
ونیم
تقابل
است
فاوت
دشن
کس
گاهی
اف
بایکی
قلابی
ونیم

تفکری که خواسته یا ناخواسته در لحظه توقف می کند، نمی تواند هم چشم انداز را ببیند و آن را اساس قرار دهد. از همین رو در عرصه تشکیلات هم به همان وضع مصیبت باری دچار می آید که بر سرمان آمد. رفقاً نمی توان و نباید فراموش کرد که اگر از ضربات اواخر ۶۱ و اوایل ۶۲ ما جستمیم نه به خاطر هشجاری پیشاپیش ناشی از سیاست هشجاریانه مان بلکه به خاطر پلایهت و خطای محاسبه دشمن در لحظه و البته استفاده هوشیارانه ما از این خطای لحظه و بلاهیت دشمن بود. به علاوه تجربه و فرهنگ خاص سازمانی ما در حفظ هسته اصلی تشکیلات طبعاً باور ارزشمندی برای ما بود. اما هیچ یک از اینها دلیل این ادعا نیست که ما سیاست تشکیلاتی مقتضی و متناسب با سیاست مستقل پرولتری داشتیم!

مبارزه شیوه نقد گذشته به شیوه گذشته همواره گفته است که چون حالا بسیاری از مسایل روشن شده است لذا قضیه "معما چو حل گشت آسان شود" است در آن زمان امکان نداشت حدس زد که خرده بورژوازی خصلتاً دوگانه بالاخره چه خواهد کرد و در کدام طرف خواهد ایستاد و لذا نمی توان به خاطر تغییری که "شریک" ما در مواضع "مشترکمان" از خود نشان داده، اصل و اساس کردار خود را به زیر سوال بکشیم.

این شیوه انتقاد علاوه بر آن که آگاهانه یا ناآگاهانه از کنار این مساله که "خرده بورژوازی" خصلتاً دوگانه ما از همان آغاز ائتلاف با پرورژوازی در حکومت، یگانگی خود با پرورژوازی و برعکس از همان آغاز، بیگانگی و خصوصیت خود علیه پرولتاریا را بروز داده بود می گذرد، اصراً دارد ثابت کند که در آن زمان شرایط برای فهم دقیق سست و سوی آینده فراهم نبود! برآستی که اگر در نیت صادقانه چنین اندیشه ای می نتوان شک کرد اما حد اقل این است که:

"... می خواهند گناه همه چیز را ناشی از "فراهم نبودن شرایط" و ناشی از تاثیر محیط مادی تعیین کنند و راهی جلوه دهند، راهی که به زعم آنان هیچ یک از ایدئولوگها نمی تواند چنین را از سر در آن باز دارد. این دعوی چه معنایی جز چاکری در برابر جریان خود انگیخته و دلنستی "ایدئولوگها" به کمبودهای خویش می تواند داشته باشد؟"

لنین از "چه باید کرد؟"

و در نظر داشته باشیم که این مدت چگونه تا همین اواخر نیز به همان سیاق و شیوه های سابق در برابر این یا آن امکان تحول در درون رژیم خلیع صلاح بود! به درستی که نباید از تکرار این حقیقت خسته شد که مساله ما فقط مساله دیر روز نیست، بلکه دقیقاً مساله همین امروز است!

رفقا! نقد خط مشی گذشته یا شیوه های گذشته، یعنی حفظ خط مشی گذشته، تدایم انحراف و تبدیل آن به کار پایه! این گونه نقد، به مراتب خطرناک تر از انتقاد نکردن است! این گونه نقد، فریب خود و دیگران است! کلفتن بخش هایی از حقیقت برای کتمان حقیقت است! این نقد، سوداگرانه است و از زرادخانه بورژوازی به درون ما نقب زده است!

رفقا! باید که چارچوب اندیشه و اسلوب های کهنه را درهم شکست. تنها در چنین صورتی است که انرژی جوشان و خلاقه ما را خواهد شد شجاعت ایدئولوژیک به ما دست خواهد داد، بقایای محافظه کاری شرم آوری که ما را تا حد فساد سوق داده بود ریشه کن خواهد شد، ایقان علمی و باور انقلابی همراه تحرک و پویایی پلشویکی ناشی از این باور و آن ایقان، وجود ما را تسخیر خواهد کرد و ما را نیرومند و نیرومندتر خواهد ساخت. بر ماست که بگوئیم تا به چنین کیفیت نوین، کیفیتی در طراز عالی تر دست یابیم.

رفقا! مبارزه ایدئولوژیک یکی از سه وجه نبرد طبقاتی پرولتاریاست و باور کنیم که پرولتاریا در مبارزه ایدئولوژیک هم، جز ونجبر هایش چیزی برای از دست دادن ندارد! به اتحاد و اتفاق، با رفاقت و صداقت، در تجارت و شجاعت بگوئیم تا از همه آلودگی ها دل برکنیم و ایمان داشته باشیم که با از دست دادن آن چه که متعلق به ما نبوده نیست، دنیا را به کف خواهیم آورد!

۴- پهلر امون "شکوفایی جمهوری اسلامی ایران"!

هیچ پدیده ای بهتر از پدیده شکست قادر نیست به روشنی و به طور همه جانبه خطاهای ارتکابی پیش از شکست را در معرض دید به خطرناکانه گان صادق قرار دهد.

تا قبل از چشیدن طعم تلخ شکست، غرق در پراتیک روزمره بودن، تئوری را بی‌بها کردن و آن را تا سطح سیاست تفوّل دادن، چنان ما را در چنبره خود گرفتار کرده بود که علی‌رغم چشک زدن‌های متعدد و اقیعیت‌ها و به‌ویژه آن‌چه که در طول سال ۶۱ می‌دیدیم و می‌شنیدیم، باز نمی‌توانستیم بفهمیم که با کدام شی‌پیش می‌رویم. اما شکست، بیدارمان کرد و تمام آن‌چه راکه به صورت ابهام، برش و نیز برخی نظرات مشخصی که این‌جا و آن‌جا در ذهن خود داشتیم با قدرت تمام به میدان کارزار کشانید. شکست جنبش در عینیت، به نحوی ناگزیر شکست و پهن‌پست عملکرد ما را به نمایش گذاشت و یک بار دیگر پس از ۱۲۶ سال اثبات گردید که به گفته انگلس،

"هر ناکامی جنبش کارگری کفاره عدول از اندیشه‌های "مانیفست" و هر کامیابی آن پاداش وفای آن به این اندیشه‌ها و اجر کاربست خلاق آنست" (۱)

مقاله "برنامه آزادی جامعه بشری" به مناسبت ۲۵ امین سال انتشار "مانیفست" - مسایل بین‌المللی فروردین - اردی‌بهشت ۱۳۵۲

نکامی گذار هر خط‌مشی متکی بر برنامه "شکوفایی جمهوری اسلامی ایران" و پراتیک مبتنی بر این خط‌مشی پهن‌پست سیاست و عملکرد ما را نشان می‌دهد و نیز علت این پهن‌پست را که همانا عدول تدریجی و کام به کام از سیاست مستقل پرولتری است به وضوح به نمایش می‌گذارد. با ورود خط‌مشی و برنامه درمی‌یابیم که اساس دیدگاه ناظر بر برنامه و در نتیجه خط‌مشی و پراتیک ما به گونه‌ای بود که نمی‌توانست به از دست رفتن سیاست مستقل پرولتری منجر نشود.

اما ضروری است که پیش از پرداختن به خود برنامه و خط‌مشی، به لفظین مراجعه کنیم و متد فهم این مساله را که چگونه سیاست مستقل پرولتری از دست می‌رود و متقابل چگونه می‌توان آن را تضمین نمود، یک بار دیگر در نظر آوریم. "خطری که ما درباره آن صحبت می‌کنیم مربوط به جنبه ذهنی قضیه نبوده، بلکه به جنبه عینی آن مربوط است یعنی این که این خطر ناشی از آن خط‌مشی ظاهری نیست که سوسیال دمکراسی در مبارزه خود تعقیب می‌شاید، بلکه ناشی از نتیجه نهایی مادی تمام مبارزه انقلابی است که اکنون اشباع می‌یابد (تاکید از ماست) مطلب در این نیست که آیا این یا آن گروه سوسیال دمکرات می‌خواهد در دمکراسی پرورژوایی حل شود یا نه و آیا این حل شدن را احساس می‌کند یا نه، از این موضوع سخنی هم در میان نیست. در این‌که هیچ‌یک از سوسیال دمکرات‌ها دارای چنین تمایلی نیستند ما هیچ گونه شکی هم نداریم، به علاوه این‌جا به هیچ وجه صحبت بر سر تمایل نیست. و نیز مطلب در این نیست که آیا این یا آن گروه سوسیال دمکرات در طول تمام مدت انقلاب استقلال ظاهری، خصوصیت و عدم وابستگی خود را در مقابل دمکراسی پرورژوایی حفظ خواهد کرد یا نه.

آن‌ها می‌توانند نه تنها این "استقلال" را اعلام نمایند، بلکه از نظر ظاهری، آن را حفظ هم بکنند، ولی با تمام این احوال ممکن است جریان کارطوری بشود که آن‌ها در مبارزه بر ضد ناپی‌گیری پرورژوای آزادی عمل را از دست بدهند. نتیجه نهایی سیاسی انقلاب (تاکید از ماست) ممکن است این‌طور باشد که سوسیال دمکراسی با وجود "استقلال" ظاهری و با وجود حفظ خصوصیت کامل حزبی و تشکیلاتی خود، در عمل استقلال خود را از دست بدهد، قادر نباشد میز و نشان استقلال پرولتری خود را بر جریان حوادث بگذارد و آن قدر ضعیف از کار درآید که دست آخر در انتهای کار روزی هم رفته "حل شدن" آن در دمکراسی پرورژوایی یک عمل انجام شده تاریخی گردد. اینست آن‌چه که خطر واقعی را تشکیل می‌دهد"

لفظین - "دوتاکتیک سوسیال دمکراسی در انقلاب دمکراتیک"

و بهایی که بر سرمانازل شد، همین "خطر واقعی" بود! بهینیم در برنامه ما چگونه "نتیجه نهایی مادی" از پیش در چارچوب "جمهوری اسلامی" و "خط امام" رقم زده می‌شود.

مقدمه فصل چهارم

۵- رژیم شاه و دو چهره اپوزیسیون

هنگامی که یک جامعه چه از طریق انقلاب، یعنی نیروی فعال و اقدام مستقل نبوده چه از طریق فرم و تغییرات مهار شده از بالا توسط قدرت حاکمه، چه بر اثر دینامیزم ناشی از تکوین یافتگی تضادهای نظام کهنه و

پسیده از درون، وجه زیر تاثیر "مستقیم و غیر مستقیم و با چهر و تحمیل نظام اقتصادی - اجتماعی متکامل تر خارجی دست خوش تحولات مهم اجتماعی - اجتماعی کرده، آن گاه جامعه به نحو اجتناب ناپذیری شاهد و آکنش های گوناگون طبقات و اقشار اجتماعی در قبال این تغییرات می شود. در نظام های متهنقی بر استعمار بسته به این که این تغییرات در چارچوب کدام یک از فراسیون های اقتصادی - اجتماعی انجام می گیرد و نیز جامعه ای که مجمل عمل این دگرگونی هاست، در کدامین مرحله از رشد و تکامل تاریخی خود قرار دارد، طبعا تغییرات مزبور تضادهای معینی را حل کرده و یا تخفیف می دهد و تضادهای از نوع جدید را ایجاد یا تشدید می کند. این روند دگرگونی در زیربنای ناگزیر منافع و موضع گیری طبقات و اقشار اجتماعی را در اشکال مستقیم و بلاواسطه سیاسی و یا اشکال پیچیده ایدئولوژیک در روینا متجلی می سازد و موجب صف آرایی معینی در جامعه می گردد

با چنین درک عام ماتریالیستی می توان روند عینی تحولات دو دهه آخر حکومت شاه را مهنقا قرار داد و از آن تعقی و سیمای طبقاتی نیروهای اپوزیسیون و نیز جهت گیری های تاریخی و طبعا توان و ظرفیت آن ها را بازشناخت.

نتیجه گیری اساس بخش اول و فصل چهارم

بدین ترتیب رشد شاهان سرمایه به طور عام و بخش بزرگ و کلیدی آن یعنی سرمایه بزرگ وابسته به امپریالیسم به طور خاص، اساسا بر طبق قانونمندی ذاتی این مناسبات و در عین حال با ویژگی های زمانی و مکانی معین، چرخ خود را از روی مناسبات ماقبل سرمایه داری عبور داد و از همان آغاز تعرض قطعی و سازمان یافته از بالا و توسط امپریالیسم، در برابر خود دو اپوزیسیون ایجاد کرد. اولی اپوزیسیونی بود که در توسعه سرمایه داری زوال و زبونی خود را می دید و دومی اپوزیسیونی که سالت قطع این گونه توسعه و چابک بینی ترقی اجتماعی و دمکراتیزه ساختن حیات کشور به جای توسعه متهنقی بر غارت توده های میلیونی زحمت کش، بردوش آن بود. در عین حال پایهای توسعه سرمایه داری با خصمیت و وابسته و تغییرات ناشی از اقتضای جهت گیری این توسعه در حیات دیگر طبقات اجتماعی، این دو اپوزیسیون نیز متحمل تغییراتی شدند و در برهه ۱۳۵۷ با سیمای معین برآمد کردند.

۲ - شکل گیری و برآمد اپوزیسیون ارتجاعی

این دگرگونی ها، اپوزیسیونی را در مقابل خود قرار داد که به لحاظ طبقاتی عمدتا ساختگی آن گروه های اجتماعی بود که جزو طبقات و اقشار اصلی نظام ماقبل سرمایه داری و یا دوران اولیه رشد سرمایه داری به حساب می آیند. فلودا مال تجارت و کسبه خرد که عمدتا با توزیع کالاهای سنتی سروکار داشتند، پیشه ورائی که تمام سرمایه شان را کالاهای سنتی تشکیل می داد که هیچ آینده ای بر رونق آن ها متصور نبود و بالاخره نمایندگان عقیدتی و فکری این طبقات و اقشار اجتماعی که در جامعه روحانیت متمرکز بود.

این اپوزیسیون به هیچ وجه خلق الساعه نبود و ریشه در دشمنی با رشد اولیه سرمایه داری و انقلاب فکری و سیاسی آن (رنسانس قبل از مشروطیت و انقلاب مشروطیت) داشت. شناخته شده ترین مظهر این اپوزیسیون شیخ مرتجع، فضل الله نوری بود که بعدا در مباحث دوگانه کاشانی (انعکاس خصمیت دگرگانه بورژوازی تجاری که هم حفظ بازار را می خواست و هم بازار متصل با صنعت را، هم بازار مستقل را و هم بازار مرتبط با امپریالیسم را) و آن گاه به شکل تمام عیار در وجود "فدائیان اسلام"، که دشمن بیگانه و خصم تجدد بورژوازی بودند. بالاخره هم زمانی که سرمایه به چنگ همه چانه و صریح علیه این مناسبات برخاست، مستقیما در بلوک بندی "مرتجع روحانیت" و از جمله سرخست ترین و پیگیرترین آن "آیت الله روح الله الموسوی الخمیینی" قدم نهاد. مرجعیتی که بر نوک هرم این اپوزیسیون ارتجاعی قرار داشت، خود بازار تاج هیرارشی نظام فلودالی در درون دستگاه روحانیت بود. تقسیم قدرت سنتی از بابین (بین مالک ساکن روستا و آخوند ده) تا بالا (بین شاه و مرجع اعظم یا گروه مراجع اعظم) و نیز برکردن همان سلسله مراتب دستگاه حکومتی فلودالی در دستگاه روحانیت و این که حرفی روی حرف نمی توان زد، بیانگر آنست که برای رسیدن به مرتبه اجتهاد صرفا "علم" کفایت نمی کند بلکه وفاداری به موازین نظام عمیقاً طبقاتی و رعایت این موازین شرط اصلی در داشتن درجه اجتهاد است. کسی می تواند در بالا قرار گیرد که پایبندی ها را "گوسفند" ببیند و آن ها را ملزم به اطاعت از "چوپان". کسی که، نخواهد به اساس این نظام دست بزند و برعکس خود را متعهد به حفظ چمنیان این نظام بنماید.

این اپوزیسیون در شرایط پایان عمر حکومت "وقف" بر اراضی موقوفه، در شرایط سلب مالکیت از فئودال‌هایی که نمی‌توانستند و نمی‌خواستند برخلاف بخش دیناری از هم طبقه‌ای‌های خود که یا از پیش و یا از مقابله با اعلان چنگ رسی سرمایه، تعظیم به سرمایه را در پیش گرفتند و در سلک سرداران بلوک سرمایه درآمدند، شعار "انسان مسلطون علی اموالهم و انفسهم" را سرداد.

این اپوزیسیون، در برابر تغییرات قدرت سیاسی و قوالب جدید حقوقی آن، آشکارا تغییر توازن قوا به ضرر خود را می‌دید و به درستی احساس می‌کرد که همان حقوق در نظر گرفته شده در قانون اساسی مشروطیت هم، دارد به ضرر روحانیت و به سود شاه طرفدار "هیئت‌ها" و "مدرسه‌های" به هم می‌خورد. این اپوزیسیون، در برابر نیاز سرمایه به "آزادی" زن ایستاد و آن را نشانه "دوره آخر الزمان" اعلام کرد. اشاعه و گسترش سواد و ورود "سپاه دانش" به تاریک‌خانه و جهل‌خانه روستا را که الزاما اقتدار انحصار فکری آخوندده را تضعیف می‌کرد، قطع‌اعلامت اشاعه فساد در محیط‌های روستا تفسیر نمود. تغییرات مقتضی سرمایه و به ویژه سرمایه وابسته در قوه قضاییه را سلب حقوق سنتی و عرفی خود دانست و علیه این "کفر" آشکار که زن وارد قوه قضاییه می‌شود و در روستا به جای آخوند میانجی‌گری و قاضی عرفی، "خانه انصاف" و بعدها "سپاه عدالت" به قضاوت می‌نشیند، موضع گرفت.

این اپوزیسیون در برابر وابستگی کشور به سرمایه غارتگر جهانی ایستاد، زیرا که "کشور اسلام" از دست می‌رفت و فرهنگ و ایدئولوژی وارداتی "غرب و شرق" در ترکیب با عقاید طرفداران داخلی "غرب و شرق" بر ایدئولوژی و فرهنگ عرب پادیه‌نشین قرون وسطایی او که رنگ و بوی ایرانی به خود گرفته است، ضربات چنانکه وارد می‌ساخت.

چنین بود نخستین تجلیات عمده اپوزیسیون به لحاظ تاریخی مرتجع، که در برابر توسعه سرمایه‌داری وابسته قیام کرد. یک وجه از پخرنجی مسأله در آن بود که این اپوزیسیون به مقابله با پدیده‌ای برخاست که خود آن نیز در وجه تاریخی و به مقیاس جهانی ارتجاعی است و نه تنها ارتجاعی است بلکه نیروی اصلی و عمده مدکننده سیر تکامل بشریت به سوی نظام اجتماعی نوین یعنی سوسیالیسم است. وجه دیگر پخرنجی در این که به مقابله با نیرویی برخاست که هدف، آن تأمین منافع غارتگرانه خود بود و این منافع را با منافع امپریالیسم کره می‌زد و حفظ او زیاد این منافع را که مغایر مصالح نژاده‌های زحمت کش ایران بود، بر زور و جبر دیکتاتوری متکی ساخت.

این اپوزیسیون صورت تظاهر تشدید تضاد مناسبات سرمایه‌داری با مناسبات ماقبل سرمایه‌داری و نماینده این دومی بود. این اپوزیسیون البته مدتی کوتاه پس از اقتدار نیومند در آغاز برآمدن زیر منگنه فشار (۱۵ خرداد) و عقل و کیاست سرمایه (سیاست به سازش کشادن بخشی از مراجع و بی‌طرف نگه داشتن بخش دیگر آن) تضعیف شده به شکل مغلوب از دور اول شهر خارج شد.

امید اولیه این اپوزیسیون پس از فروکش کردن آتش تیر ۱۵ خرداد توده‌ای، مقاومت پراکنده فئودال‌ها و در درجه نخست فئودال‌های عشایری به مثابه قوی‌ترین کانون مقاومت فئودالی بود. ارتباط آن دوره خمینی - قشقایی‌ها را هم می‌دانیم. و این راه می‌دانیم که چگونه در سفرانی‌های خمینی در آن زمان بیشترین تکیه بر روی عشایر بود و تا این اواخر هم این تأکید کمابیش بر سر جای خود باقی ماند.

اما طبقه فئودال از موقعیت طبقه و مالکیت نوع فئودالی ساقط شده نمی‌توانست دیرزمانی به مقاومت خود ادامه دهد. بخشی از این مقاومت در هم شکست (به عنوان نمونه قشقایی‌ها) و بخش دیگر با گرفتن امتیاز از جمله به عقب افتادن اصلاحات ارضی برای مدتی به نوعی سازش و توافق رسیدند (سازش کانون مقاومت مسلحانه فئودالی سال‌های ۴۶-۴۳ کردستان با شاه). پشم فئودال‌های سهم‌نگرفته از سرمایه ریخت‌اناراضیاتی آن‌ها بر سر جای خود باقی ماند. آن‌ها دیگر آن‌ها دیگر می‌دانستند که برگشت به گذشته تقریباً محال است اما این را

نمی‌دانستند که آینده چه باید باشد و همین امر وقتی که در ذهن اپوزیسیون ارتجاعی بازتاب می‌یابد، آن می‌شود که "می‌داند چه نمی‌خواهد اما نمی‌داند که چه می‌خواهد"! به همان گونه که پیشه‌وران سنتی و رشکسته هم می‌دانند که بازگشت به قبل ناممکن است اما به کجا باید رفت راه‌نور نمی‌دانند.

اپوزیسیون ارتجاعی هر چه از ۱۵ خرداد بیشتر فاصله می‌گیرد، درمی‌یابد که میان نیروهای اجتماعی اسامی متعلق به آن باز قویترین و پایدارترین موقعیت با بازار ایران است. از بازار است که می‌توان تقذیه مالی کرد و در بازار به طور سنتی متشکل است که می‌توان کاری از پیش برد. حلقه‌های اتصال، این پیوند هم برای ما ناآشنا نیست. ("گروه متوقف" و بهایای "فدائیان اسلام" در خود فرو رفته). این بازار هم ضد هیئت‌ها است و هم با هیئت‌ها و همین خصیصه راهم در ذهن اپوزیسیون که می‌بایست واقع‌گرا باشد، برجای گذاشت. ضد هیئت‌ها، زیرا که سهم اصلی

"تیر" به بازرگانان بازار تعقیب نمی گرفت و برعکس، در ده سال آخر دوره شاه، سرمایه وابسته و انحصاری به همراه ایجادتجار متوسط و کوچک و هنرتی از خرده پررو زواری تجاری خاص خود، مدام میدان عمل این بازار را تنگ می کرد. بازار که خود به نحوی از "رونی اقتصادی بهره مند بود و به همین دلیل هم برخلاف آرزوی خمینی هیچ حرکت جدی در آن سال ها از خود نشان نمی داد تنها از این ناراضی بود که از پول هنگفت به بیکاره و اربیز شده به صندوق سرمایه (بالارفتن قیمت نفت در سال ۵۱ سهم کمتری نصیب آن می شد، دروازه واردات مستقیم ویرسود به روی او کاملا باز نبود و می بایست رشوه و باج سبیل زیادی به مقامات حکومتی بدهد تا دروازه را به روی خود باز کند (حاجی های طرفدار خمینی را که در آخرین سال ها به زندان آمدند بیاد بیاوریم!) اما این بازار، با بیکانه هم متصل بود. زیرا که از دیرباز بخشی از کالاهای آن متعلق به ساخت فابریک های بیکانه بود و روز به روز هم در شرایط تسریع و رشکستی صنایع سنتی و ملی حجره و تیمچه خود را بیشتر از این کالاهای انباشته می کردند.

بازتاب این موقعیت عینی، در ذهن ایوزیسیون منکی بر آن، صراحت در شکل گیری "نه شرقی-نه غربی" است که "نه غربی" آن همانقدر جدی است که بازرگانان مرتبط و وابسته به کالاهای امپریالیستی، در جدایی از امپریالیسم جدی هستند. بازاری که از شصت سال پیش با حفظ خود ویژگی هایش در مجموع بر بنتر روند وابستگی به بازار امپریالیستی حرکت کرده بود در این سال ها باز هم بیشتر با بازار جهانی گره خورد. از همین رو هم "نه شرقی-نه غربی" برخلاف تعابیر و تکرار یژه شده توسط ما مرکز نمی توانست به مفهوم استقلال واقعی تعبیر شود.

ایوزیسیون ارتجاعی، در مسیر چنین دگرگونی های عینی در جامعه است که "سیستم سازی" خود را پیش می برد. در سال ۴۶ کتاب "ولایت فقیه" درمی آید. ایجاد حکومت به سبک قرون وسطایی در آن تئوریزه می شود و اصول اساسی حکومت بیان می گردد اما با این همه مشی رسیدن به چنین حکومتی کاملا از آن چه که چارلیست رنگ و رو می گیرد. این ایوزیسیون مرکز مضمون اصلی "برنامه" خود را تغییر نمی دهد. هیچ وقت پیوند اصلی اجتماعی خود را با بازاریان و خرده پایان سنتی قلم نمی کند و لی در عین حال با فرست ناشی از واقع بینی درمی یابد که در خط مشی خود باید تغییراتی را وارد سازد.

ایوزیسیون ارتجاعی به لحاظ ذهنی در تر از بندگی از تجارب تاریخی و تجزیه شکست خود در ۱۵ خرداد و جمع بندی از علت انفراد و انزوا در میان بخش بالایی روحانیت به این نتیجه می رسد که باید به طرز جدی روی نیروی ناراضیاتی - و همه ناراضیاتی - در جامعه تکیه دهد. چیزی که سید جمال الدین اسد آبادی فقط در بیان یک عمر مبارزه برای حفظ اسلام و احیای سیدت دیرین اسلام بد آن رسید، شیخ فصل الله ثوری مرکز قدرت اعجاز آن را درک نکرده، "قد اثبان اسلام" خود را از آن محروم ساختند و مدرس و کاشانی به میزانی که از آن سود جستند به موفقیت رسیدند.

از این پس خمینی عمده توجه خود در رابطه با "حوزه های علمیه" را به تسخیر از پایین آن ها ساخت و بار آوردن بیش از پیش به آن نوع از فلسفه اسلامی که در قیاس هاشیوه حاکم مقابل، آزادی بیشتر در تفسیر احکام قابل بود و بیشتر می توانست باب طبع روح هنوز کمتر دمک ملامت جوان افند، پایه توده ای خود در دستگاه روحانیت را توسعه دهد. "آزادی خواهی" خمینی هم در همین حد بود! و مساله قابل توجه اینست که در همه شرایط رکود دهه چهل، در شرایطی که طبقات هنوز بیرون شدن" را غلی می کنند و آماده میشوند برای غلبان اجتماعی دهه ۵۰، خمینی بیشترین فعالیت خود را متوجه تسخیر "حوزه های علمیه" و تأمین موقعیت نیرومند در میان سپاه ضد و اندی هزار نفری روحانیت میکند. بیشترین کارهای ترویجی هم متعلق به این دوره است، همانگونه که بیشترین پراوتیک مشخص دوره بعد است!

اما به لحاظ عینی، ایوزیسیون ارتجاعی از چند سال پس از "انقلاب سفید" به پاینده دهقانان سلب مالکیت شده و نتیجه تبعی آن مهاجرت به شهرها و روستا. دو گروه سلب مالکیت شده فئودال و دهقانان "وجه اشتراک" پیدا می کنند. "امت واحده" در عینیت وسعت می یابد و از آن جا که بخش اعظم آن در برابر ستم نوین خواهان عدالتی هستند که خود شنیدند از چه نوع باید باشد و هر چه شکل باید به اجرا در آید، لذا ایوزیسیون ارتجاعی، "امت واحده" را به راه مبهم "عدل علی" سوق می دهند. به علاوه در ترکیب "امت واحده" نقش فئودال های روزه انقراض روز به روز کمتر می شود. زیرا تعداد باز هم بیشتری از آن ها به سوی سرمایه رومی آوردند و جوهره اصلی تفکر فئودالی سیستم "ولایت فقیه" ماهه از "عینی خود را مدام بیشتر از دست می دهد. اما این دگرگونی در عین نه در بنیان های فکری که عمدتاً در مشی ایوزیسیون است که تأثیر خود را بر جا می نهد. زیرا، در مشی است که به "گوسفندان" نیاز است! "گوسفندان" را دیگر نمی توان با همان حرف و حدیث های سابق به خدمت گرفت. باید

ماسک ضد سرما به داری به صورت کشید و از نخی استعمار سخن گفت .

بدین سان ، اپوزیسیون ارتجاعی مشی نفوذ در قلوب توده های که روز به روز به تقابل بیشتری با قدرت حاکم و سیاست های آن کشیده می شدند را انتخاب کرد و تکیه بر " عدل علی " در نوشجات و سخنرانی های اپوزیسیون ارتجاعی که می بایست توده های له شده زیر فشار سرمایه غارتگر و تسکین می داد ، پیوسته فزونی گرفت . این ساله در آخرین آثار ایدئولوگ این اپوزیسیون مرتضی مطهری با واژه مهم " براندازی استعمار " و " جلوگیری از تکثیر شدت " انعکاس یافت . تقابل با نمایندگان سیاسی طبقات زورور که دشمنان توده ها بودند ، در اعلامیه های صادره تشدید گردید . حتی در اواخر اعلام شد که آن ها از اول با نفوذ ایسم مخالف بودند و مخالفت شان پاشاه نه به علت اصلاحات ارشی بلکه ناخشنودن اصلاحات و انگیزه های شاه و آمریکا از انجام این اصلاحات بود !
در کنار این تشدید ناراضیاتی توده ای و حرکت اپوزیسیون ارتجاعی در سوار شدن بر این سوچ ، روحانیت متوجه پدیده دیگری هم است . رشد جنبش روشنفکری در دانشگاه ها و نیروی فعال این کانون اپوزیسیون علیه شاه در نیمه دوم دهه ۴۰ و نیمه اول دهه ۵۰ . از همین رو این اپوزیسیون ، تکیه بر این نیرو و استفاده از آن را هم تعقیب می کند . در آخرین سال های دهه ۴۰ ، تلاش برای ایجاد کانون های اسلامی در دانشگاه ها و به موازات آن توسعه و ایجاد کانون های فرهنگی و مدارس نوع اسلامی (به سرمداری مطهری ، باهنر ، ...) و تقویت " پیوند دانشگاه با روحانیت " از طریق پیش از پیش ورود برخی از کادرهای این اپوزیسیون به دانشگاه و غیره . از اقدامات شاخص این اپوزیسیون است !

وبالآخره پاپهای رشد جنبش توده ای و دمکراتیک علیه شاه که آشکارا خصلت ترقی خواهانه داشت ، اپوزیسیون ارتجاعی رست های بازم انقلابی تری به خود گرفت . این اپوزیسیون ، که از قبل هم متوجه بود نباید اختلافات اساسی خود را در این مرحله با اپوزیسیون ترقی خواه عمده کند (سخن که همواره ورد زبان بهشتی ، خامنه ای و رفسنجانی - این کادرهای سازمان کر اپوزیسیون ارتجاعی طی سال های ۵۶ - ۵۰ در محافل پیر و خمینی بود) در اوج جنبش انقلابی فر اگیر حتی شعارهای اپوزیسیون ترقی خواه را در سال های ۵۶ و ۵۷ به عاریت گرفت و تکرار کرد !
فراموش نخواهیم کرد که تقریبا همه بهترین سخنان خمینی که خیلی ما را فریب داد و چند سال روی این حرف ها سرمایه گذاری کردیم ، در چند ماه دوره اقامت در " لوف لو شاتر " گفته شده است !
با آن که اتخاذ این مشی توده ای پایه اجتماعی خمینی را گسترش داد و نیز روحانیت خواهان " جهاد " و " غزوات " با شاه و " بیگانه " را متشکل کرد و از همین رو ، بنوبه خود تأثیرات معینی بر روی اپوزیسیون برجوا گذاشت و تمعدات مشخص و لو محدودی برای آن ایجاد نمود (که مدتی پس از انقلاب و بهال گردن آن شد و سلسله مانورهای پیچیده را به او تحمیل کرد) ولی همین اپوزیسیون مرکز و در هیچ شرایطی در باورهای ارتجاعی و ایده آل های کهنه خود تجدید نظر نکرد .

رهبری این اپوزیسیون ، به مجاهدین خلق نه در سال ۵۴ که در همان سال ۵۱ جواب نه داد . با دکتر شریعتی وقتی احساس قراحت پیدا کرد که شریعتی وجه راست و ارتجاعی خود را عمده ساخت . هیچوقت از سیاست نزدیک کردن مراجع مرتجع و حتی گروه اسلامی حجتیه به خود دست برنداشت . مرکز مبارزه با سوسیالیسم و فلسفه ماتریالیسم را ترک نکفت . نفرت از حزب توده ایران هیچگاه از وجودش بیرون نیامد . از هیچیک از آثار آن ایده آشتی طبقات و " امت واحده " رخت برنست . و برخلاف آن تفکر در میان ما که بسیار کوشیده تا چنین تصویر بیزه کند که این اپوزیسیون در جریان ۱۵ خرداد سال ۱۳۵۷ - ۱۳۴۲ مدام سیر تکاملی طی کرده و در مسیر و بستر نزدیکی با توده مردم پیوسته عناصر اندیشه های ترقی خواهانه را پذیرفته است و بالاخره دمکرات انقلابی شده که زیر پرچم " اسلام انقلابی " عمل می کرده است ، این اپوزیسیون مرکز دل از " موقوفه " ، دل از دشمنی با نیروهای مولده بالنده ، صنعت ، علم ، هنر و ... و دل از هر آن چه که احکام قرون وسطایی اسلام حکم می کند ، نکنده بود و آنگاه هم که به قدرت رسید ، همه این دل بستگی ها را به نمایش گذاشت .

اپوزیسیون ارتجاعی فقط در ادامه مخالفت با سیاست های شاه - که ابتدا در شکل نصیحت گونه ویژه دوره مشروطیت و رضاخانی روحانیت به پادشاهان تجلی می یافت و از وجوه مضمونی عمده آن حمایت تاه از بهایی ها (حضور وسیع آن ها در ارگان های قدرت) ، نزدیکی تنگاتنگ با صهیونیست ها ، رواج میکساری و فساد و فحشا صدارتی و غیره ... به براندازی نظام سلطنتی رسید و پرچم اسلام " ضد امپریالیستی " (و نه انقلابی و ضد امپریالیستی که چنین اسلامی وجود خارجی ندارد و فقط توده های مسلمان ضد امپریالیست و انقلابی می تواند وجود داشته باشد) را بلند کرد و در مقطعی برای رسیدن به اهداف خود با بالاترین انتشار سرمایه داری انحصاری

اماد
بهای
نهایکه
لایکه
ا
لی و
بای
تامین
توادر
بازره
بارتی
رگرو
ت.
کارگر
از
من
ت.
در
لبی
م را
این

پروکرات و تا مغز استخوان وابسته در افتاد و به همین دلیل هم به طور عینی با مبارزه توده های میلیونی هم سوخت. توده هایی که آماج مقدم آنان نیز براندازی رژیم مستبد سلطنت، طرد امپریالیسم و تحقق عدالت اجتماعی بود که ضرورتا در مرحله اول، مبارزه با افسار فوقانی سرمایه را طلب می کرد. همین ونه بیش از این.

این اپوزیسیون شاه، فقط "متحد" موقتی و محافظه کار اپوزیسیون دمکراتیک و انقلابی بود ونه این که بخواهد و بتواند در موضع رهبری قرار بگیرد و انقلاب را "سازش ناپذیر و قاطع" در مبارزه با امپریالیسم، و "انجام تحولات بینادین اقتصادی - اجتماعی" و در سمت تحول دوران معاصر پیش ببرد. این اپوزیسیون فاقد چسارت انقلابی بود زیرا نه به آینده و ترفی که به گذشته ارتجاع تعلق داشت. عملکرد این اپوزیسیون ارتجاعی تا آن زمان که در برابر امپریالیسم و سلطنت پهلوی فرار داشت به طور عینی مثبت بود، ولی آن گاه که می بایست پرتامه خود را پیاده کند، ایستادن، آن در برابر تاریخ اجتناب ناپذیر.

نشستن اپوزیسیون ارتجاعی برمسند انقلاب، درد انقلاب بود و به دلیل موقعیت غم انگیز آلترناتیو دمکراتیک و انقلابی در مقطع سال های ۵۶ و ۵۷، اجتناب ناپذیر و در نتیجه خارج از اراده ما. اما نقش بعدی ما در تثبیت آن بر این مسند، خطای نابخشودنی ما بود که احترام از ارتکاب آن کاملا امکان پذیر بود هرگاه که با همان دیدی این اپوزیسیون را تحلیل تاریخی - طبقاتی می کردیم که مارکس و انگلس سال ۱۸۴۸ در مانیفست، آن چاکه قاطعانه "برابر طبلی" های نوع فئودالی، خرده بورژوازی و بورژوازی رانحت عنوان کلی "سوسیالیسم ارتجاعی"، افشا و ظرفیت این گونه "برابر طبلی" ها و انگیزه های خوابیده در پشت آن راه کمونیست ها نشان می دهند. هرگاه که، در نظر می داشتیم این روحانیت مرکز از شیخ محمد خیابانی (این دمکرات انقلابی دوره خود) اسم نمی برد، میرزا کوچک خان جنگلی را بر چسته نمی کرد مگر آن چاکه برای کوبیدن کمونیست ها بدان نیاز داشت، به ممدق نماینده بورژوازی ملی نفرت می ورزید و در مقابل، مرید شیخ فضل الله ثوری بود. این همه، نشانه های مهنی برای محک زدن این اپوزیسیون بود که ما در اختیار داشتیم. اما، مهم ترین معیار آن بود که درمی یافتم خود جامعه نیروی حل تضادهای رو به تراکم را از دل خود بیرون داده و با هزار علامت به مامی فهماند که نیروی تحول این مرحله از تکامل اجتماعی، چه نیرویی است!

در یک کلام مبارزه طبقاتی وسیع و شدیدی اعماق جامعه را می شکافت و نیروی مادی عظیم دمکراتیسم انقلابی موجود با آگاهی های معین - تا آن اندازه که می توانست محل اتکای اولیه باشد - قادر بود بی زودتر از آنچه که بعدها ما فکر کردیم به ایفای نقش بپردازد. در اس و نخستین صف این جنبش، طبقه کارگر قرار داشت و یار نزدیک آن دهقانان به حرکت پر دامنه برخاستند. رادیکالیسم جنبش چنان نیرومند بود که حتی لایه های پایین بورژوازی خیلی زود از خود سازشکاری نشان دادند. همه چیز حکایت از آن می کرد که جامعه "دیکتاتوری - دمکراتیک کارگران و دهقانان" را می طلبید.

حقیقت ایست که این نیروی انقلاب، سازمان نیافته و پراکنده بود. قدرت عینی تحول اجتماعی، پیوند مستقیم با عنصر ذهنی انقلابی نداشت. دیگر سخن ضعف اصلی در عنصر ذهن بود ونه این که جامعه آمادگی کافی برای تحول نداشت (که بعدها از سوی ما برای توجیه و پرده پوشی ضعف هایمان مدام مطرح شد). آری اپوزیسیون خمینی در فقدان یک نیروی متشکل با خط مشی انقلابی صحیح و متین توانست گوی را برباید و بعد هم با مانورهای واقع بینانه و زیرکانه یک به یک کانون های دمکراتیک را بکوبد تا راه برای اجرائ ولایت فقیه هموار گردد. کاملاً می شد فهمید که جهت روند های جاری چیست و کنجای کار را بایست گرفت و کد امین حلقه را بایست چسبید! جنبش کمونیستی ایران به دلایل عینی و ذهنی معینی که خود بحث خاص خود را دارد، نتوانست از این فرصت تاریخی سود جوید و برعکس دچار اوهم قرون وسطایی شد. در عمل انجام رسالت تاریخی اپوزیسیون انقلابی راه ارتجاع واکلا کرد و سواده انکارانه و متاسفانه و لنتکارانه این گونه اندیشید که می تواند با حد اکثر تلاش و وضیمیت از طریق آن، اعجاز تاریخی را تحقق بخشد!

۶ - آخرین سخن

رفقا! در آخر این نوشته چه باید گفت؟ جز تامل صادقانه بر عظمت خطایی که مرتکب شدیم و نقد شجاعانه و مسولانه خطاها و نقد ریشه ای و همه جانبه آن راه دیگری هم پیش روی ما هست؟ آیا جز این که قاطعانه و به دور از هر

گفته تعطل، ملاحظه‌کاری و محافظه‌کاری، مماشات گری و مصلحت‌جویی به خطاها و انحرافات خود اذعان کنیم، چاره دیگری هم داریم؟
نه، رفقاً! هرگونه ماسه مالی کردن خطاهای دیروز، هرگونه کریز ازیباخ دادن به پرش‌های اساسی حفظ‌گذاشته است. خطری که امروز ما را تهدید میکند، طرح یک رشته انتقادات از گذشته است بی آن که به اساس انحرافات پرداخته شود. امروز شرط صافت کمونیستی و یباخ به رسالتی که در برابرش قرار گرفته ایم آنست که انتقادات ما خصلت یک مجموعه منطقی به خود بگیرد و اساس انحراف را هدف قرار دهد.

رفقاً! باگفتن این که سیاست مستقل پرولتری را از دست دادیم، بی آن که توضیح دهیم چرا آن را از دست دادیم، هیچ چیز حل نخواهد شد. باگفتن این که در تشخیص ظرفیت و توان فلان نیرو خطا کردیم، بی آن که توضیح دهیم مرحله تکامل جامعه ما در همان زمان، این ظرفیت را در چه نیروهای اجتماعی قرار داده بود هیچ چیز نگفته ایم. تأیید این مساله که در ارزیابی توازن قوای سیاسی مرتکب اشتباه شدیم بدون پرداختن به روندهای عینی اساسی که در جامعه ما گذشته بود و می‌گذشت، هیچ مساله‌ای را روشن نخواهد کرد. تأکید بر حد تأثیر این یا آن حدوت و این یا آن پدیده عرضی بدون بررسی ذات و سرشت نیروی اجتماعی به قدرت رسیده، در بهترین حالت خود فریبی خواهد بود.

رفقاً! خوب می‌دانیم که چه اندازه تعطل ورزیده ایم در نقد پراتیک و مشی گذشته‌مان و چه میزان با تعطل ورزیدن و قصور خود به جنبش آسیب رسانده ایم. حال می‌خواهیم چه بکنیم و چه بگوئیم؟ وای بر ما اگر که در موضع وسط‌نشینیم و به گونه‌ای گذشته را نقد کنیم که به اصطلاح نه سیخ بسوزد و نه کباب! وای بر ما اگر نخواهیم بفهمیم که انتقاد و انتقاد از خود لنینی، قانونمندی حاکم بر حیات هر حزب کمونیست است.

رفقاً! این برای ما مهم و آموزنده است که دبیرکل حزب لنین، رفیق کارهاچف در پلنوم ۲۲ آوریل سال ۱۹۸۵ کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی به نقل از آموزگارداه‌ی همه ما، تأکید می‌کند که:

"ما اکنون و تقابف خویش را به مراتب روشن‌تر، مشخص‌تر و واضح‌تر از دیروز درک می‌نماییم. ما هراس نداریم که اشتباهات خویش را به طور علنی خاطر نشان سازیم تا باشد که آن‌ها را رفع نماییم. ما اکنون تمام نیروی خویش را برای سازماندهی بهتر حزب، برای ارتقای کیفیت و محتوای کار آن، برای برقراری روابط نزدیک با توده‌ها، بری طرح هر چه معقول‌تر و دقیق‌تر تاکتیک و استراتژی طبقه کارگر نثار می‌نماییم." لنین
رفقاً! بدانیم که نمی‌توانیم انتقاد کرد و هم با ابهام سخن گفت. باورکنیم که اگر صریح انتقاد کنیم جسورانه به نقد اساسی پراتیک خود بپردازیم، آن‌گاه و تنها هم آن‌گاه است که شایستگی خود را به اثبات خواهیم رساند. فقط در چنین صورتی است که نشان خواهیم داد برای ما، منافع طبقه کارگر و تأمین آینده جنبش انقلابی فراتر از هر چیز است. امروز بدین‌گونه و فقط هم بدین‌گونه است که به اثبات می‌رسانیم. ما کمونیست‌های صادق و متعهدی هستیم و بر آنیم تا با توجه به مقتضیات جنبش طبقه کارگر میهن‌مان از آزمون کنونی در یباخ به مطالبه کنونی جنبش سرفراز بیرون بجاییم و هم از این طریق تمام فعالیتی را که باید متوجه الزامات جنبش طبقه کارگر ایران گردد، پیشاپیش تضمین کنیم. و باید به این گفته جاودانه لنین وفادار بمانیم که،
"سویال دمکرات‌ها تمام توجه و فعالیت خویش را به طبقه کارگر معطوف می‌دارند."

رفقاً! با امید و شتاب، باوری استوار و ایقانی خلل‌ناپذیر به پیروزی‌مان در غلبه بر انحرافات و زدودن آن‌ها از حیات سازمان، بکوشیم تا متحد و یگانه برای تأمین وحدتی با کیفیت عالی‌تر و طراز بالا، با کام‌های هر چه محکم‌تر به پیش برویم.

رفقاً! دست در دست یکدیگر، با اندیشه‌ای رزمجویانه و سری پرشور، در راه پیروزی قطعی لنینیسم در سازمان، به پیش!

محمد سخرداد ماه ۱۳۶۴

در پاره هژمونی و دیکتاتوری پرولتاریا

باعتماد من "نیز" ضروریست که مباحث جاری امروز در سازمان و در بولتن کنگره هر چه سریعتر بر مسایل مشخص مربوطه برنامه و خطمشی کمیونستهای ایران متمرکز شود. بسیاری از گره‌های نظری‌ای که اکنون ما در کار کشایش آن‌هایم، بیش از این، و در پاره‌ای موارد بسیار پیش از این، توسط آموزگاران ما و با هم‌زمان طبقاتی امان در کشورهای دیگر کشوده شده‌اند. در مسیر دستیابی به برنامه‌ای علمی ما را نیازی به درگیر شدن با این گره‌های نظری نیست. اما تجربه محدود من از در جلسه بحث پیرامون مباحث کنگره و نقطه حرکتی که نویسندگان مقالات دو بولتن ۱ و ۲ کنگره تاکنون برگزیده‌اند مرا به این نتیجه رساند که در این مسیر، هر گاه بخواهیم آمیخته با کوششی همه جانبه و فراگیر از جانب تمامی نیروهای سازمان، که در عین حال به جذب پایه‌ای پشتوانه‌های نظری برنامه حاصله بیانجامد، بیش رویم، هنوز ضروریست برپاره‌ای از آن گره‌های نظری مکت کنیم. "هژمونی پرولتاریا" یکی از آن گره‌هاست. نگاهی به ادبیات امروز سازمان‌های مختلف و نیز به مقالات همین دو شماره بولتن اهمیت را که این مفهوم امروزه در جنبش کمیونستی ایران کسب کرده است آشکار می‌سازد. نگرشها و فرمول‌بندیهای متفاوت از این مفهوم و جهات و جوانب آن یکی از ارکان مرزبندی در درون جنبش کمیونستی ایران را تشکیل می‌دهد. سزاوار هم همین است.

در بالا از کوششی که در عین حال به جذب پشتوانه‌های نظری برنامه حاصله بیانجامد نوشتیم. داعیه آموزش دادن ندارم اما هر گاه بخواهیم این کلام لنین را نضب العین قرار دهیم که حل هر مساله مشخص، هر گاه بیش از آن مسایل اصولی‌تر را حل نکرده باشیم، ناگزیر خواهیم شد پاره‌ها به آن مسایل اصولی‌تر بازگشت کنیم (نقل به معنی)، در مباحث برنامه‌ای چاره‌ای نخواهیم داشت جز آن وظیفه ابضاح مفهوم "هژمونی" را نیز پیش‌اروی خود گذاریم. شکی نیست که پاسخ‌های من به جهات و جوانب مختلف این مفهوم پاسخ‌های یگانه‌ی امروز در سازمان ما نیست، اما پیرشها الزامی‌اند.

ضمناً داعیه پاسخگویی یا طرح تمام جوانب این مفهوم را نیز ندارم. می‌کوشم آن جهاتی را که از اهمیت نظری و عملی جدی‌تری برخوردارند مطرح سازم.

* * *

۱- هژمونی چیست؟

هنگام بحث پیرامون هژمونی معمولاً با اصطلاحات متعددی، گاهی به یک معنا و گاهی با معانی مختلف، روبرو می‌شویم. از جمله: رهبری، سرکردگی، هژمونی، رهبری بر جنبش انقلابی، قدرت متفق با رهبری کننده در حاکمیت سیاسی، حاکمیت غیر مستقیم، حاکمیت مشروطه... منظور من از هژمونی، که عیناً آنرا سرکردگی و رهبری یکی می‌گیرم، هژمونی بر جنبش انقلابی و آن "توانایی طبقه کارگر تحت رهبری حزب-حزب کمیونست- برای هدایت و پیشبرد جنبش انقلابی وفق خواسته‌ها، شعارها و اشکال مبارزه طبقه کارگر برای مرحله معینی از انقلاب" است.

با این تعریف، بسادگی هژمونی از هر آن تعبیر و مفهوم دیگری که بهر نحوی از اتحاد با رهبری در حاکمیت سیاسی، اعم از مشروطه یا "غیر مشروطه" آن سنخیت یا یگانگی دارد، اساساً متمایز شده است. تعابیری که متضمن رهبری پرولتاریا در حاکمیت سیاسی‌اند با مفهوم دیکتاتوری پرولتاریا سنخیت داشته و با آن یگانه‌اند. به بیان فشرده، هژمونی یعنی رهبری جنبش انقلابی و دیکتاتوری یعنی رهبری حاکمیت سیاسی.

۲- آیا این تعابیر لنینی‌اند؟

آری لنینی‌اند. برای باز کردن مطلب به لنین و به آثار متعددی از او مراجعه می‌کنیم،

کتاب "دوتاکنیک..." آموزش کلاسیک هژمونی و امکان فراوانی انقلاب دمکراتیک به انقلاب

سوسیالیستی را بدست می‌دهد. کتاب با تشریح سه خط‌مشی سیاسی در لحظه انقلابی شروع می‌کند، درستی شعار تاکتیکی دولت انقلابی موقت از جانب سوسیال دمکراسی را مستدل می‌سازد، اهمیت اثرآبه‌عنوان ابراز فرآخوان مجلس موسسان "و رکوب ضد انقلاب و ..." متذکر می‌شود و مجلس موسسان را بعنوان نهادی که جمهوری یعنی شعار استراتژیک مرحله‌ای کمونیست‌هدایت‌کنندگی را در دست می‌گیرد و در مقامان - را متحقق خواهد ساخت و باید بسازد تعریف می‌کند. کتاب با اثبات ضرورت اقدام سوسیال دمکراسی برای انجام انقلاب سوسیالیستی، با تمام قوا و بدون لحظه‌ای درنگ، یعنی با ترسیم سیر بی‌وقفه انقلاب دمکراتیک تا انقلاب سوسیالیستی تکمیل می‌شود. همه سخن از رهبری پرولتاریاست و هیچ جا حرفی از لزوم قدرت متفوق‌پرولتاریا در حاکمیت سیاسی نیست. چند نمونه، ... "قطعنامه کنفرانس سوم حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه همانطور که از عنوان آن معلومست تماماً و منحصرأ به‌مساله حکومت انقلابی موقت اختصاص داده شده است. این بمعنی آنست که شرکت دمکراسی در حکومت انقلابی موقت چیزی از این مساله را تشکیل می‌دهد. از طرف دیگر صحبت فقط بر سر حکومت انقلابی موقت است نه موضوع دیگری، بنابراین این در اینجا به‌هیچ وجه از مساله فرضا "بکف آوردن قدرت" بطور کلی و غیره صحبتی نمی‌شود."^۱

با قطعنامه کنفرانس سوسیالیست‌ها چنین شعار می‌داد:

"ام از اینکه شرکت سوسیال دمکراسی در حکومت انقلابی موقت ممکن باشد یانه، ..."^۲

پس صحبت از شرکت سوسیال دمکراسی در دولت انقلابی موقت است و نه تفوق آن در حکومت، آنهم "ام از اینکه این شرکت میسر باشد یانه" یعنی می‌تواند میسر هم نباشد زیرا "واضح است که در حال حاضر ممکن نیست بتوان دربار شرایط شخصی مانند تناسب قوا و غیره صحبت کرد". بدستی گفته خواهد شد که "حکومت موقت انقلابی" شعار استراتژیک بلشویک‌ها نیست اما از طرف دیگر طایفه سخن‌نویسان با منشویک‌ها چنین است، "قطعنامه" کنفرانس "بمساله "بکف آوردن قدرت و شرکت در حکومت موقت" (۱) اختصاص داده شده است. ... در حقیقت امر "بکف آوردن قدرت" از طرف سوسیال دمکراسی همان انقلاب سوسیالیستی است و هرگاه این کلمات بمعنای سریخ و عادی آن استعمال شود هیچ مفهوم دیگری هم نمی‌تواند داشته باشد. ولی هرگاه منظور از این کلمات بکف آوردن قدرت برای انقلاب سوسیالیستی نبوده بلکه برای انقلاب دمکراتیک باشد، در این صورت دیگر چه معنایی دارد که علاوه بر شرکت در حکومت انقلابی موقت از بکف آوردن قدرت "بطور کلی نیز صحبت شود؟"^۳

پس "بکف آوردن قدرت" همان انقلاب سوسیالیستی است، خواه این "بکف آوردن" مشروط باشد، مثلاً به برنامه، یا خیر. لنین سیزده سال پس از نگارش "دو تاکتیک"، هنگامی که دیگر تجربه انقلاب‌های ۱۹۰۵، فوریه ۱۹۱۷ و اکتبر ۱۹۱۷ را پشت سر گذاشته است، در جمع‌بندی از انقلاب سوسیالیستی اکتبر چنین می‌نویسد:

"هرآینه پرولتاریای بلشویکی در دو پایتخت و دو مرکز صنعتی کشور موفق نمی‌شد تهیستان روستا را علیه دهقانان شروتمند در پیرامون خود متحد سازد، آنگاه بدین‌وسیله "ناپالغی" روسیه برای انقلاب سوسیالیستی به ثبوت می‌رسید و آنگاه دهقانان "دست‌نخورده" باقی می‌ماندند. یعنی تحت رهبری اقتصادی و سیاسی و معنوی کولاک‌ها، شروتمندان، بورژوازی باقی می‌ماندند و انقلاب از حدود انقلاب بورژوا-دمکراتیک فراتر نمی‌رفت. (ولی در حاشیه متذکر می‌شویم که حتی در این صورت هم ثابت نمی‌شد که پرولتاریا نمی‌بایست زمام حکومت را بدست خویش گیرد، زیرا فقط پرولتاریا بود که انقلاب بورژوا-دمکراتیک را واقعاً به سرانجام خود رساند، فقط پرولتاریا بود که برای نزدیک نمودن انقلاب جهانی پرولتری کار جدی انجام داد و فقط پرولتاریا بود که دولت شوروی را بوجود آورد که پس از کمون دومین کام‌پسوی دولت سوسیالیستی است.)"

از سوی دیگر هرآینه پرولتاریای بلشویکی بلافاصله پس از اکتبر - نوامبر سال ۱۹۱۷، بدون آنکه در انتظار قشر بندی طبقاتی در ده بنشیند و بدون آنکه بتواند موجبات اثرآفرام سازد و آنرا عملی نماید، درصدد برمی‌آمد که درباره جنگ داخلی یا "معمول داشتن سوسیالیسم" در ده "فرمان صادر کند" و بدون بلکوک (اتحاد) موقتی با دهقانان بطور اعم، بدون قایل شدن یک سلسله گذشت نسبت به دهقان میانه‌حال و غیره کار را از پیش ببرد، - آنگاه

و نه
یک و
ک به
مورد
با آن
از
توسط
با آن
چنین
ی که
ک از
نهم
لای
وش
از و
حت
خود
ونی
ن بر
با بر
بسم
بارا
(،
ت
ان
مللی
شی
انه
بز
لین

این عمل در حکم تحریف پلانکیستی مارکسیم، کوشش اقلیت برای تحمیل اراده خود بر اکثریت، نابخردی تئوریک و عدم درک این مطلب بود که انقلاب عمومی دهقانی هنوز یک انقلاب بورژوازی است و تبدیل آن به انقلاب سوسیالیستی در یک کشور عقب مانده بدون یک سلسله گذارها و طی مراحل گذاری غیر ممکن است.^۴

مطلب بهکفایت روشن است. صحت از حالتی است که انقلاب از چارچوب بورژوا دمکراتیک فراتر نمی رود (مسامحتاً از نقطه نظر اقتصادی) اما پس از کمون دومین گام پسری یک دولت سوسیالیستی (بدون مسالحه، از نقطه نظر سیاسی) است. آیا نیازی هست تاکید شود که مهتدی جمله "درحاشیه" گرفتن زمام حکومت توسط پرولتاریاست و همین پرولتاریا، پس از اکثر سوسیالیستی است که باید با دهقانان بطور اعم بلوک موقت تشکیل دهد، نسبت به دهقان میانه حال یک سلسله گذشت کند و ... و تنها آنگاه است که می تواند انقلاب بورژوازی را به انقلاب سوسیالیستی تبدیل کند یعنی مدتی پس از تح دیکتاتوری پرولتاریا؟

این نکته را با آوردن نمونه های متعدد دیگری از لندن در از ترمی کنم .

۲- آیا مفهوم ارائه شده از هژمونی و دیکتاتوری محدود و یکجانبه نیست ؟

خیر، غالباً به تعریف کلاسیک زیر از دیکتاتوری پرولتاریا استناد می شود،

"دیکتاتوری پرولتاریا شکن مخصوص اتحاد طبقاتی میان پرولتاریا، پیش آهنگ زحمتکشان و شمار کثیر اشرار غیر پرولتر زحمتکشان (۰۰۰) و با اکثریت آنان، اتحاد علیه سرمایه، اتحاد به منظور سرنگون کردن کامل سرمایه، سرکوب کامل مقاومت از طرف بورژوازی و تلاشها در راه تجدید حکومت از جانب آن، اتحاد برای ایجاد و استحکام سوسیالیسم بطور نهایی می باشد."^۵

و چنین استنتاج می شود که دیکتاتوری پرولتاریا نه تنها متضمن حاکمیت اوست، بلکه در عین حال آنچنان حاکمیتی است که سلطه سرمایه را درهم می شکند، به استثمار فرد از فرد پایان می دهد و ... این برداشت با حرکت از همین نقطه نیز هست که به ترسیم تفاوت دیکتاتوری هژمونی می پردازد. مطابق چنین نظری هر حاکمیت متضمن دو وجه است، ۱- قدرت راهبر ۲- وظیفه ای که به عهده اوست. قدرت راهبر پرولتاریا که عهده دار پناهی سوسیالیسم باشد دیکتاتوری پرولتاریا و قدرت راهبر پرولتاریا که عهده دار وظایف انقلاب دمکراتیک باشد هژمونی پرولتاریا تلقی می شود. به بیان دیگر نماینده اساسی هژمونی و دیکتاتوری برپایه وظایفی که به عهده هر یک است ترسیم می گردد. این نظر نادرست است.

نادرست است زیرا توجه نمی کند، اولاً که "مساله اساسی هر انقلاب حاکمیت سیاسی است" روشن است که بین دو حاکمیت با تفاوت یک طبقه معین در آن، که هر یک عهده دار وظایف متفاوتی هستند، تفاوت وجود دارد (مأم - ل. ها. تفاوت اساسی بین دو حاکمیت راهبر پایه و وظایفی که در لحظه معین پیشروی هر یک است توضیح نمی دهند. شکی نیست که اقداماتی که پرولتاریای مثلاً آمریکا در فرای پیروزی اش به آن ها دست خواهد زد، با آن چه پرولتاریای روسیه شوری کرد تفاوت عظیمی خواهد داشت. اما این، از یکی از این دو حاکمیت "نه دیکتاتوری" پرولتاریا را نخواهد ساخت. پرولتاریای روسیه شوری (و بعداً اتحاد شوروی) نیز در همان فرای پیروزی با بسیاری وظایف دموکراتیک و روبرو بود و اگر چه به بنای سوسیالیسم نیز دست زد اما پنج سال بعد از زبان لنین چنین گفت،

"مساله ای که من در آن هنگام (منظور سال ۱۹۱۸ است، تذکر نگارنده) و در برابر خود قرار می دادم... (۰۰۰) چنین بود، روش ما نسبت به سرمایه داری دولتی چگونه است؟ و بخود پاسخ می دادم، سرمایه داری دولتی با آنکه شکن سوسیالیستی نیست، برای ما و برای روسیه مطلوب تر از شکن کنونی است. معنی این چیست؟ معنای این آنست که ما به نقطه و یا سر آغاز اقتصاد سوسیالیستی قرون از حد بهمانی دادیم، گرچه ما دیگر انقلاب اجتماعی را عملی نموده بودیم، بر عکس، ما همان وقت تا حد معینی این مطلب را درک می کردیم که، آری بهتر بود اگر ما قبلاً به سرمایه داری دولتی می رسیدیم و سپس به سوسیالیسم."^۶

ثانیا این نظر توجه نمی کند که یک (اگر نکویم مهمترین) وظیفه پرولتاریایی که در مرحله دمکراتیک انقلاب به حاکمیت رسیده است. معمول داشتن سوسیالیسم "پس از" فراهم آوردن موجبات آن" است. بگذارد

لحظه ای با چنین مفهومی از هژمونی موافقت کنیم. وظایف این پرولتاریای هژمون چیست؟ این نیروی متفوق و رهبر در حاکمیت چه خواهد کرد؟ او وظایف انقلاب دمکراتیک را به انجام خواهد رساند و بی انقلاب سیاسی دیگری دست به انجام انقلاب سوسیالیستی خواهد زد. طرح مطلب بجز این یعنی رویکردانی از طرح لنینی انقلاب، قابل شدن تفاوت اساسی بین این تعبیر از هژمونی با دیکتاتوری، طرح مطلب بگونه ایست که انکار این پرولتاریا می‌تواند انجام وظایف انقلاب سوسیالیستی را پیشروی خود قرار ندهد و یا از آن صرف نظر کند.

برای روشنتر شدن مطلب به تعریف دیگری از دیکتاتوری پرولتاریا مراجعه می‌کنم و "دیکتاتوری پرولتاریا عبارتست از رهبری سیاست توسط پرولتاریا. پرولتاریا، بعنوان طبقه رهبر، فرمانروا، باید بتواند سیاست را طوری هدایت کند که در نخستین وهله فوریت‌ترین و "حاد"ترین مساله را حل نماید."^۷

پرسیدنی است، اکنون، که آیا پرولتاریای متفوق و رهبر در حاکمیت سیاسی برآمده از انقلاب دمکراتیک، چنان خواهد کرد که "در نخستین وهله فوریت‌ترین و حادترین مساله را حل نماید؟" چنانچه دقتی در تعریف فوق این نکته را آشکار می‌سازد که لنین همانا حاکمیت سیاسی در دست پرولتاریا را عصاره دیکتاتوری پرولتاریا دانسته و آنرا مشروط به این با آن وظیفه خاص لحظه معین نمی‌سازد. عاجزترین مساله می‌تواند ناپودی ضد انقلاب باشد یا ناپودی ساختارهای ماقبل سرمایه داری، می‌تواند غلبه بر تولید خورده کالایی باشد یا محرمانگی خصوصی بطور کلی... بگمانم دیگر روشن باشد که تاکید بر ناپودی سرمایه داری و ساختمان سوسیالیسم در تعریف اولی از دیکتاتوری نه به منظور تعیین وظیفه بلکه وظیفه "دورانی" دیکتاتوری پرولتاریا ضرورت و اعتبار دارد. این وظیفه تماماً پیشروی پرولتاریای رهبر در حاکمیت سیاسی برآمده از انقلاب دمکراتیک نیز هست.

در اینجا ذکر دو نکته فرعی نیز لازم است. اول اینکه جنبش‌های انقلابی زمان ماتنوعات و گوناگونیهایی بسیاری را از جهات مختلف عرضه داشته اند. از جمله این گوناگونیها، تشکیل جمهوری‌های دمکراتیک خلقی (دمکراسی توده‌ای) در پاره‌ای از کشورهای اروپای شرقی و آسیای تاحال حاضر است. در پاره‌ای از این کشورها پرولتاریا که موفق شده بود هژمونی خود را بر جنبش انقلابی پیش از پیروزی انقلاب دمکراتیک تأمین کند، نقش قدرت هژمون را در حاکمیت بلافاصله پس از پیروزی انقلاب دمکراتیک یافت. آیا می‌توان گفت که با این ترتیب انقلاب دمکراتیک در این کشورها هم از همان کسب حاکمیت توسط کمیونسثها به انقلاب سوسیالیستی فراروئیده است؟ آری، می‌توان، در واقع این تجارب نه تنها کافی حکم و تعریف ارائه شده از هژمونی و دیکتاتوری نیستند بلکه برعکس تأییدی بر آنهاینند. له دوان در کتاب "انقلاب ویتنام" از انجام انقلاب سوسیالیستی بدون انقلاب سیاسی دیگری سخن می‌گوید و ترون شین از اینکه

تاریخ سه شکل زیر را برای دولت دیکتاتوری پرولتاریا شناخته است، کمون پاریس، شوهای روسیه و دمکراسی توده‌ای در بعضی کشورهای آسیایی و اروپای شرقی. دیکتاتوری پرولتاریا در کشور ما به شکل دمکراسی توده‌ایست.^۸

"عدم لزوم یک انقلاب سیاسی دیگر" و حل فوری‌ترین مساله در نخستین وهله توسط پرولتاریا و از آن جمله دست زدن به اقدامات سوسیالیستی توسط دمکراسی توده‌ای زمانیکه ^{فوری‌ترین} مسایل فوری یعنی "فراهم آوردن موجبات معمول داشتن سوسیالیسم" حل شده اند...، تأییدی بر حکم فوق خواهند بود اگر از یاد نبریم که "دیکتاتوری پرولتاریا عبارتست از رهبری سیاست توسط پرولتاریا.

نکته دوم اینکه گاهی نظر دیگری نیز پیرامون تمایز هژمونی و دیکتاتوری ابراز می‌شود دایر بر اینکه هژمونی قدرت متفوق پرولتاریا توأم با حضور طبقات دیگر در حاکمیت سیاسی است حال آنکه دیکتاتوری پرولتاریا به معنای هم یگانه پرولتاریا در قدرت است. چنین برداشتی می‌تواند متاثر از بحث استالین پاتروتسکی و سایرین هنگامیکه در این بحث استالین بر مشارکت ندادن هیچ حزب دیگری در رهبری تأکید می‌ورزد حاصل آید. چه این برداشت و چه، و مهمتر اینکه، آن نظر نیز نادرست است. اولاً با این دلیل که مہنتی بر تجربه انقلابات نیست. کافی

رهر
ری
ایل
ایرا
بهر
احل
ک
این
ته
دیا
طور
از
این
های
خلق
ورها
قش
این
ستی
وری
دون
و
اسی
حمله
حول
ایرا
بونی
با
به
رین
این
نالی

است یادآوری کنیم که مدتی قریب یکسال پس از انقلاب سوسیالیستی اکثر اس. اراهای چپ نیز در حاکمیت سهیم بودند. همچنین است تجربه بعضی دیگر از انقلابات. ثانیا به تمام دلایل گذشته.

۴- آیا با چنین مفهومی از هم‌مونی، یعنی رهبری جنبش انقلابی، حاکمیت برآمده از انقلاب دمکراتیک الزاما غیر پرولتری است؟

پاسخ این سؤال منفی است. مقدمات این را تصریح کنم که با این مفهوم از هم‌مونی، شعار استراتژیک کمونیستها در انقلاب دمکراتیک می‌تواند حاکمیت انقلابی خلق باشد و یادقیقتر بگویم دیگر نمی‌تواند جمهوری دمکراتیک خلق باشد. جمهوری دمکراتیک خلق شکلی از دیکتاتوری پرولتاریاست و طرح آن در مرحله دمکراتیک، بمعنای جهش از مراحل انقلاب، و در مرحله انقلاب سوسیالیستی به معنای تعقیب یک شکل معین برای پیشرفت آستن اشکال نو انقلاب است.

غالب معتقدین به شعار جمهوری دمکراتیک خلق چنین استدلال می‌کنند که طرح شعاری که متضمن رهبری پرولتاریا در حاکمیت سیاسی نباشد الزاما به معنای پذیرش رهبری سایر نیروهای غیر پرولتری در حاکمیت بلافاصله پس از سرنگونی است. این درست است منتوی به به عنوان یک الزام بلکه بعنوان یک امکان. امکان دیگر کدام است؟ امکان دیگر رهبری پرولتاریا در حاکمیت انقلابی بلافاصله پس از سرنگونی است. آیا در این گفته که از یک طرف به مرحله دمکراتیک انقلاب باور دارد و از طرف دیگر کسب حاکمیت توسط پرولتاریا را انقلاب سوسیالیستی دانیسته و در عین حال این امر را بلافاصله پس از سرنگونی میسر می‌داند تناقضی هست؟ تناقضی نیست. تمام جان کلام در این است که ما رابطه انقلاب دمکراتیک و سوسیالیستی و ناکزیری یک "دوران" تحول دمکراتیک در جامعه را چگونه می‌فهمیم. ناکزیری یک انقلاب دمکراتیک حاصل باور آئین پرستانه کمونیستها نیست. بچون انقلاب دمکراتیک و انقلاب سوسیالیستی هم دیوار چین کشیده شده است. درخواست لنین از کسانی که می‌پرسیدند چرا نباید برنامه حداکثر را اجرا کرد این بود که "صدها هزار کارگر در روسیه متشکل کنید. بپینیم، حسن نظر نسبت به برنامه خود را در بین میلیونها کارگر تعمیم دهید بپینیم." "و تاکید او این بود که "جاد کردن انقلاب دمکراتیک و سوسیالیستی بوسیله چیز دیگری بجز درجه آمادگی پرولتاریا و اتحاد وی با تهیدستان روستا بزرگترین تحریف مارکسیسم است." کمونیستهای ویتنام و... نیز پس از کسب قدرت یعنی در حالیکه "اولین نشانه اصلی و اساسی" انقلاب سوسیالیستی حاصل شده بود ناکزیر بودند دست به انجام وظایف دمکراتیک بزنند تا بدین ترتیب آن "موجهات لازم برای معمول داشتن سوسیالیسم" را فراهم آورند. کوتاه سخن اینکه هنگامیکه سخن از ناکزیری یک انقلاب دمکراتیک و سپس فرا رویی به انقلاب سوسیالیستی می‌شود منظور ناکزیری تحولی در حاکمیت مقدماتی با رهبری نیروهای انقلابی غیر پرولتری و سپس پرولتاریا نیست. چنین تحولی می‌تواند هم از آغاز با رهبری پرولتاریا تحقق یابد. در صورتی که چنین حالت مطلوبی فراهم نشود این دیگر نیروهای محرکه انقلابند که قدرت خواهند یافت اما در مراحل وظایف انقلاب دمکراتیک باید انجام شود. امری که در حالت اخیر اکید مشروطه هم‌مونی پرولتاریاست و همچنانکه تجربه انقلاب فوریه و اکثر روسیه نشان داد کاملا امکان دارد که انجام شده به پرولتاریا سپرده شود.

ممکن است پرسیده شود که "پس چه لزومی به طرح شعار مثلا حاکمیت انقلابی خلق هست؟ حال که می‌توان قدرت را گرفت و دست به انجام وظایف دمکراتیک زد چرا دیگر این امر را به سایرین واگذاریم؟" پاسخ این است که این تنها یک امکان است کسب قدرت توسط سایر نیروهای انقلابی و احتمالا انجام وظایف انقلاب توسط آنها امکان دیگر، که همراه امکان نخست و اقیعیت تام و تمام را منعکس می‌کنند. اما "در ارزیابی یک موقعیت خاص یک مارکسیست نباید از آنچه ممکن است، بلکه باید از آنچه واقعی است آغاز کند." شعار جمهوری دمکراتیک خلق ارزیابی از یک موقعیت خاص بر مبنای یک امکان است و نه اقیعیت. ما از هم اکنون برای تأمین هم‌مونی پرولتاریا باید مبارزه کنیم و اگر این هم‌مونی پیش از سرنگونی جمهوری اسلامی حاصل شد از "مطالبه سیم شیر" در حاکمیت پس از سرنگونی به این دلیل که این معنای طرح شعار سوسیالیستی است رویگردان نشویم. اما اگر انقلاب "بازی" دیگری

کرد چه؟ طرح شعار جمهوری دمکراتیک خلق فرمان به انقلاب است برای آنکه "بازی" مطلوب ما اراشه دهد و نه شعاری که "تحکم شرایط زمان و بنا به جریان عینی تکامل اجتماعی" اعتبار یافته باشد.

پس با نام این سؤال احتمالی نیز که "آیا آنچه گذشت بازگشت مجدد به تعیین تمایز انقلاب دمکراتیک و انقلاب سوسیالیستی بر پایه وظایف هر یک از این انقلابها نیست" روشن باشد. ناگزیری انقلاب دمکراتیک به معنای ناگزیری اقداماتی است که می‌تواند و باید توسط پرولتاریا یا سایر نیروهای محرکه انقلاب، و در این مورد به شرطها و شروطها، انجام گیرد تا "سویجات برای معمول داشتن سوسیالیسم" فراهم شود. این طیف نیروها آن تمامیتی است که در صورت تحقق هر یک از امکانات آن، انقلاب دمکراتیک دیگر یک واقعیت خواهد بود. از این رو خود این تمامیت یک واقعیت است. انقلاب سوسیالیستی مجموعه وظایفی را شامل می‌شود که تنها توسط پرولتاریا می‌تواند تحقق یابد. پس آشکار است که تاکید بر آن نیرویانی که از عهده انجام این یا آن وظیفه بر می‌آیند و نه بر خود وظیفه.

در بالا من استنادی به ادبیات سازمانها و گروههای موجود در جنبش کمونیستی ایران نکردم. نیازی به چنین استنادی نبود. ادبیات راه کارگر، ۱۶ آذر، اقلیت، ... سرشار از چنین باورهایی است. ضمن تاکید بر تمایزاتی که در فرمولبندیهای این سازمانها در این باره وجود دارد و نیز بر ابهام هنوز باقی در نتیجه قطعی حرکت هر یک از آنها، اما اساس طرح آنها یکی است، تعلق به اردوی "چپ". در زیر مطلب را با برداختن به جهات دیگری از مفهوم همزمنی و در این ارتباط با برداختن به نوشته‌های حزب توده ایران در این باره دنبال می‌کنم (۲)

۵- همزمنی به چه اعتبار تامین می‌شود؟

همزمنی را "توانایی طبقه کارگر تحت رهبری حزب - حزب کمونیست برای هدایت و پیشبرد جنبش انقلابی وفق خواسته‌ها شعارها و اشکال مبارزه طبقه کارگر برای مرحله معینی از انقلاب" تعریف کردم. از این تعریف روشن است که وجود حزب - حزبی که تنها انضباط آن از "آگاهی و وفاداری به انقلاب، ثابت قدم و ایثار و از خودگذشتگی، توانایی در نزدیکی و برقراری پیوند با توده‌های پرولتار و غیر پرولتاری زحمتکشان، از صحت رهبری سیاسی، صحت استراتژی و تاکتیک سیاسی و توانایی در اقلع توده‌های بزرگ باین امر بر پایه تجربه خود آنان" ناشی می‌شود و با این عوامل منک زده می‌شود. اعتبار اساسی تامین همزمنی است. به بیان دیگر همزمنی پرولتاریا با اعتبار و به توسط حزب او - که مختصات آنرا دیگر برشمی ستامین می‌گردد. تاکیدات مکرر لنین بر "پرولتاریای پهلویکی"، "طبقه کارگر تحت رهبری سوسیال دمکراسی"، ... هنگامیکه موضوع رهبری پرولتاریا بر جنبش انقلابی در میان است، تکلیف کوپاست. تغییر دوران از امپریالیسم به گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم هم لزوم رهبری پرولتاریا توسط جنبش را منتفی نساخته است بلکه با وجود جنبش رهبری، تامین همزمنی پرولتاریا را تسهیل و تسریع کرده است. (غرض البته بر شردن تمام امکانات ناشی از تحول دوران به دوران گذار نیست). خلاصه کلام: اینکه منظور از همزمنی پرولتاریا همزمنی مستقیم و پهلا واسطه پرولتاریا است که این درگرو "فعالیت سیاسی و سازمانگرانه و رزم قهرمانانه کمونیستها"ی یک کشور معین است. اما در تقابل با این نظر حزب توده ایران قهلا نظر دیگری بر ازمی داشت و تنها پس از طرح برنامه اخیرش است که مضامینی از این دست را که "اشتباه بزرگی است اگر تصور شود که در تامین همزمنی پرولتاریا در کشورهای مختلف، عامل بین المللی می‌تواند جایگزین عامل ملی باشد. عامل بین المللی بنابه قاعده دیالکتیکی نقش شتاب دهنده زوده تامین همزمنی پرولتاریا را ایفا می‌کند و بطور عده از طریق تاثیر بر عامل ملی - فعالیت سازمانگرانه و سیاسی و رزم قهرمانانه کمونیستها - عمل می‌کند".

می‌توان در ادبیات حزب یافت.

اما آن "اشتباه بزرگ" درست همان تصویریست که خود حزب توده ایران، و تعدادی دیگر از کمونیستها نیز، پیش و از مدتها پیش از این داشته است. بعلافت عدم دسترسی به مقالاتی که چوانشیر خطاب به "چریکهای فدایی خلق

ایران" در "نامه مردم" در همان روزهای اول "بهار آزادی" نوشت، ناکزیرم به کتاب "اکتبر ضد اکتبر" نوشته حیدر مهرگان اکتفا کنم. در یادآوری این کتاب ص ۲۷، در قسمت مطلبی که در زیر نقل می‌کنم، حیدر مهرگان خواننده را به مقالات مذکور نیز ارجاع داده است.

در بحث از هژمونی پرولتاریا، نظیر همه مسایل و امور اساسی، باید به موضوع "دوران تاریخی" و خصایل آن توجه دقیق و علمی شود. دوران ما با دوران انقلاب‌های بورژوا-دمکراتیک قرن نوزده و اوایل قرن بیست و از آن زمره انقلاب ۱۹۰۵ روسیه تفاوت ماهوی دارد. در دوران گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم در مرحله‌ای از این دوران که "مشخصه اصلی آن تغییر سریع تناسب نیروها به سود سوسیالیسم است" هژمونی پرولتاریا در هر کشور جداگانه، نمی‌تواند از هژمونی جهانی پرولتاریا و نیروهای ضد امپریالیستی و ضد سرمایه‌داری جدا باشد. در زمان ماست حرکت اصلی جامعه بشری را سوسیالیسم تعیین می‌کند و این بدان معناست که در مقیاس جهانی پرولتاریا تأمین شده است. (۱)

وصفحه‌ای چهلتر "تفاوت ماهوی دوران ما با دوران انقلاب بورژوا-دمکراتیک (از زاویه هژمونی پرولتاریا و مفهوم "جدایی‌ناپذیری هژمونی پرولتاریا در هر کشور جداگانه از هژمونی جهانی پرولتاریا" در دوران ما چنین تشریح می‌شود.

"... اگر شرایط عصر امپریالیسم تحقق اصل فرارویدن انقلاب بورژوا-دمکراتیک را، که نقطه محوری تئوری لنین بود، موقوف به حصول بلافاصله و بلاواسطه هژمونی پرولتاریا می‌کرد، مقتضیات عصر نو، در شرایط هژمونی تغییرات اساسی را ممکن ساخت. لنین بت مقدس چپ‌روهای دیروز و امروز را که در هژمونی مستقیم پرولتاریا تجسم یافته بود، درهم شکست و بدون این هژمونی مستقیم، به شهر رسیدن انقلاب دمکراتیک ملی و جنبش‌های بخش‌ملل عقب‌مانده را زیر رهبری دمکراتهای انقلابی امکان‌پذیر اعلام کرد. ... ۱۲

مطلب عراحت دارد، هژمونی مستقیم پرولتاریا برای به شهر رساندن انقلاب دمکراتیک ضروری نیست. این امر زیر هژمونی دمکراتهای انقلابی (؟) نیز امکان‌پذیر است و غیره. و همه این نتایج از اینجا حاصل می‌شود که دوران ما دوران گذار است و بنا بر این هژمونی پرولتاریا در مقیاس جهانی (با این استبدال یعنی در نقطه به نقطه جهان) تأمین شده است. بی‌سبب نبود که همین درک، وظیفه اساسی انترناسیونالیستی خود را تبلیغ دستاوردهای سوسیالیسم اعلام می‌کرد. (من البته به نوشته‌ای از حزب که چنین کند برنخورده‌ام، خود ما، اما چنین کردیم)

گرچه ممکن است این بحث مرده یا کهنه‌ای باشد، زیر اکنون حزب توده ایران نیز "به بت مقدس چپ‌روهای دیروز و امروز" باور آورده است، اما چالش این است که در طرح مطلب بگونه‌ای که گذشت درست همان خطایی وجود دارد که زمانی آن زمان که ماهه دوران امپریالیسم باورد استقیم-حزب ما را از آن، و از زبان لنین، بر حذر می‌داشت. "مفهوم دوران درست باین دلیل مطرح می‌شود و اعتبار دارد که در جهان روند‌های متفاوت و گاه متناقضی جریان دارند." اگر امروز هژمونی جهانی پرولتاریا یک واقعیت است، که هست، درست باین دلیل است که در این یا آن گوشه چنین هژمونی‌ای می‌تواند و واقعیت نباشد و واقعیت هم نیست. دوران گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم نه به آن معناست که در هر کشور جداگانه نیز روند گذار جریان دارد بلکه به این معناست که در این یا آن کشور چنین روندی جریان ندارد و درست به همین لحاظ است که می‌توان از سمت اصلی یا عمومی روند حاکم بر جهان و نیروی تعیین‌کننده آن یعنی از دوران سخن گفت و فراموش نکرد که روند‌ها و قوانین حاکم بر کن عیناً در هر جز حاکم نیست. "در دریایی توان کشتی را نمی‌کند، در فطره امانی تان."

۶- موضوع (*Obژه*) اعمال هژمونی چیست؟

بگذارید مقدارمقا پانچ حزب توده ایران را، از خلال نوشته‌هایش، استخراج کنیم. "هژمونی پرولتاریا با ابزارهای متفاوت از حاکمیت اعمال می‌شود. لنین ابزار اعمال هژمونی پرولتاریا را "فشار از پایین" و "فشار از بالا" می‌دانست، "فشار از پایین" نیرویی است که سازمانهای مربوطه کارگران و دهقانان و دیگر زحمتکشان تحت رهبری کمونیستها برای تحقق خواسته‌هایشان به دولت وارد می‌آورند. دولت‌های

مترقی-به‌ویژه هنگامیکه کمونیستها در حاکمیت شرکت داشته باشند تحت تاثیر این فشار به اجرای بخشهای معینی از برنامه پرولتاریا تن در می‌دهند، به عبارت دیگر هم‌مونی پرولتاریا را در عرصه‌های معینی می‌پذیرند. " ۱۲
و نیز،

"فشار از بالا نیرویی است که حکومت دمکراتیک انقلابی، به‌ویژه پیگیرترین بخش ائتلاف حاکم - کمونیستها - با بسیج توده‌ها به‌سود تعیین انقلاب فراهم می‌آوردند و با اجرای قاطع و بی‌درنگ وظایف بنیادین انقلاب به مخالفین پیشرفت انقلاب وارد می‌آوردند. " ۱۴
بدین ترتیب اولاً ما باید بپذیریم که "فشار از بالا" آن نیرویی است که حکومت دمکراتیک انقلابی بطور کلی، و نه منحصرأ کمونیستها، به مخالفان پیشرفت انقلاب، و نه به‌همان حکومت دمکراتیک انقلابی، وارد می‌آوردند. با چنین مفهومی است که چند سطر بعد چنین می‌خوانیم:

"پشتیبانی، از اقدامات مثبت حکومت‌های مترقی غیرپرولتاری ایران جز با هدف اعمال فشار از بالا در راه اجرای برنامه حد اقل طبقه کارگر ایران انجام شده است. " ۱۵
این مفهوم نویسی است، فشار از بالا بدون بودن در بالا. لنین می‌گفت که اعم از اینکه شرکت سوسیال دمکراسی در حکومت انقلابی موقت میسر باشد یا نه باید اندیشه لزوم فشار دائمی بر حکومت موقت را ترویج نمود، مدلل می‌ساخت که در دوران تلاطمات سیاسی اکتفا به نمونه‌های قالبی کار گذاشته (فقط فشار از پایین) جایز نیست و باید اندیشه اعمال نفوذ از بالا را ترویج نمود و از این نیز شرکت سوسیال دمکراسی را در حکومت موقت می‌فهمید و به‌همین دلیل نیز اصولی بودن آنها اثبات می‌کرد تا نشان دهد این فکر منشویکها که "گویا شرکت سوسیال دمکراتها در حکومت انقلابی موقت نوعی میسر انیمس است" باطل است و اضافه می‌کرد:

"چگونگی و هدف شرکت ما را می‌توان و باید تعریف کرد. قطعاً ما همین عمل را انجام می‌دهد. و به‌دو هدف این شرکت اشاره می‌کنم (۱) مبارزه بی‌رحمانه با تلاشهای ضد انقلابی (۲) دفاع از منافع مستقل طبقه کارگر. " ۱۶

حزب توده ایران می‌گوید بدون شرکت در حکومت انقلابی موقت هم می‌توان از بالا فشار آورد و اگر کمونیستها این فشار را وارد نیاورند امکان هست که سایر بخشهای ائتلاف حاکم چنین کنند، این فشار به مخالفین پیشرفت انقلاب وارد می‌آید و هدف آنها هم اجرای برنامه حد اقل طبقه کارگر، و نه دفاع از منافع مستقل طبقه کارگر، است. بهین تفاوت "ره" از کجاست تا کجا؟

و اما فائادیا-و نکتة مهمتر اینکه باید بپذیریم موضوع اعمال هم‌مونی تنها در حالتی که یک دولت مترقی در کار است موجودیت دارد. به تعریفی که فوقاً از "فشار از پایین" و "فشار از بالا" از مقاله "نامه مردم" نقل شد مجدداً نظری ببینیم. به‌زعم مقاله "ابزار اعمال هم‌مونی" این دو نوع فشارند. روشن است که فشار از بالا در شرایط وجود یک حکومت مترقی موضوعیت دارد و اما "فشار از پایین" نیرویی است که سازمانهای مربوطه کارگران و غیره به دولت وارد می‌آوردند. "چه دولتی؟ صرف‌نظر از اینکه تمامی مقاله هیچ کلامی درباره هم‌مونی پرولتاریا در شرایط وجود یک دولت ارتجاعی نمی‌گوید و نیز در تعریفی که فوقاً از "فشار از پایین" به نقل از مقاله آمد، جمله بلافاصله با "دولتهای مترقی" ادامه می‌یابد، با^{۱۶} "تعریف" زیر نیز چاره‌ای می‌ماند جز اینکه نتیجه بگیریم هم‌مونی در صورت وجود یک دولت مترقی می‌تواند اعمال گردد: اینکه آن "تعریف"

"هم‌مونی پرولتاریا عملکرد این قدرت (قدرت سازمان یافته پرولتاریا - توضیح نگارنده) در ارتباط با متحدان طبقه کارگر است. " ۱۷

خلاصه اینکه به‌زعم مقاله هم‌مونی پرولتاریا در شرایط وجود یک حاکمیت ارتجاعی موضوع اعمال نخواهد یافت. "فشار از پایین" هم ابزار اعمال هم‌مونی فقط در شرایط وجود یک دولت مترقی است و "فشار از بالا" هم که فوقاً شرحش گذشت. نکته‌ای را که نباید از یاد برد اینکه لنین هنگامیکه "دوناکنیک" را می‌نوشت انقلاب فرارسیده بوده او وقایع نهم ژانویه را پشت سر و قیام هکسانی را پیش رو داشت. "یک تاکتیک" سوسیال دمکراسی

سرنگونی تزار و برقراری حکومت انقلابی موقت بود. در چنین اوضاع و احوالی لنین - که قصد نوشتن درنامه‌ای پیرامون هژمونی را نمی‌توانست داشته باشد - می‌باید هم که روشهای مویسال دمکراسی را تنها نسبت به حکومت انقلابی موقت، و نه برای هر موقعیتی و نسبت به هر دولتی و برای جنبش انقلابی در هر درجه از اعتلایی، تدوین و تشریح کند. با این احوال باز هم می‌نوشت که:

"دوران طولانی ارتجاع سیاسی که از زمان کمون پاریس تقریباً لاینقطع در اروپا حکم فرماست پیش از حد ما را

با اندیشه فقط اعمال نفوذ "از پاییین" مانوس نموده است. ... ۱۸

یعنی در شرایط ارتجاع سیاسی نیز فشار از پاییین می‌تواند و بایند موضوع اعمال داشته باشد. محدود کردن موضوع اعمال هژمونی به دولت مترقی یا در شرایط حضور یک دولت مترقی و محدود کردن ابزار اعمال آن نیز به همین شرایط، معنایی نخواهد داشت جز آنکه از کوشش برای تأمین آن - زیرا هر "تأمین شده‌ای" باید اعمال شود و هر "اعمال شده‌ای" باید موضوع اعمال داشته باشد - در شرایطی که جنبش انقلابی هنوز موفق به سرنگون کردن دولت ارتجاعي نشده است، یعنی در شرایط امروز، چشم‌پوشی شود، و معنایی نخواهد داشت مگر که علیرغم انتقاد از خطای گذشته، به همان راه گذشته قدم گذارده شود. "فشار از بالا"یی که با "پشتیبانی از اقدامات مثبت حکومتی مترقی" تأمین می‌شود و بر "مخالفت پیشرفت انقلاب" وارد می‌شود همان اتحاد و انتقادی را به بار خواهد آورد که اتحادش با جناح‌های مترقی است و انتقادش از "لیبرالها".

کوتاه سخن اینکه ابزار اعمال هژمونی بطور کلی سازمانیافتگی و آگاهی توده‌هاست. سازمان یافتگی و آگاهی‌ای که در مواجهه با یک دولت مترقی متوجه فشار دائمی، اسم از "پاییین" یا "از بالا"، بر آن به منظور حفظ و تحکیم و بسط و توسعه پیروزیهای انقلاب است و در مواجهه با یک دولت ارتجاعي متوجه افشا و انفراد آن یا واداشتن آن به انجام پاره‌ای از فرم‌ها.

۷- رابطه هژمونی با حاکمیت (دیکتاتوری) چیست؟

به پیش نخست بازمی‌گردم. در آنجا بر تمایز بین این دو مفهوم تأکید شد. اینکه قصد بر ایضاح نسبی رابطه یا اشتراك بین این دو مفهوم است. در این جهت، اساسی این است که چه دیکتاتوری یا حاکمیت وجه هژمونی بیرولتاریا را همچون روابط معینی بین طبقه کارگر با سایر طبقات مورد تأکید قرار داد. لنین در آوریل ۱۹۱۷ در بحث با "پلشویکیهای قدیمی" و دیگرانی که هنوز هم شعار "دیکتاتوری دمکراتیک کارگران و دهقانان" را معتبر و لازم می‌دانستند با انکشتن گذشته بر شوراها و کارگران و سرپازان چنین نوشت:

"دیکتاتوری دمکراتیک کارگران و دهقانان هم اکنون در انقلاب روسیه واقعیتی شده است (به شکن معینی و تا حدود معینی) زیرا که این فرمول رابطه بین طبقات را در نظر دارد و نه یک نهاد سیاسی مشخص که بتواند این رابطه، این همکاری را به مرحله عمل درآورد." ۱۹

مارکسیست - لنینیست‌ها نه فقط شوراها و کارگران و سرپازان را در آن ایام بلکه هرگونه قدرت سیاسی‌ای را مقدماتاً به مثابه تجلی رابطه‌ای بین طبقات می‌فهمند که به موجب آن یک طبقه علیرغم (و در مواردی و برواق) خواسته‌های سایر طبقات خواسته‌های خویش را به پیش می‌برد و نه آن نهاد سیاسی مشخصی که آن خواسته‌ها را عملی می‌سازد. از این زاویه بین هژمونی و دیکتاتوری اشتراك وجود دارد. چه این وجه آن متضمن رابطه‌ای هستند بین بیرولتاریا و سایر طبقات که به موجب آن بیرولتاریا قادر است ثبات معینی را عملی سازد. دیکتاتوری بیرولتاریا متضمن این توانایی در حاکمیت سیاسی نیز هست به نحوی که "در نخستین وهله فوریت‌ترین و حادثترین مساله را حل نماید." باین معنا دیکتاتوری حالت یا شکل تعالی یافته هژمونی بر عرصه قدرت سیاسی است.

نادیده گرفتن این جهت مشترک اگر به لحاظ نظری به نتایج نامنتجاری نمانجامد، می‌تواند به اشتباهات عملی

چهران ناپذیری بیانجامد. معتقدین به این فکر که:

"از نظر تئوریک لازم است که میان مفهوم هژمونی و مفهوم دیکتاتوری بیرولتاریا تمایز قاطع قائل شد. دیکتاتوری بیرولتاریا عملکرد قدرت سازمان یافته بیرولتاریا علیه دشمنان طبقاتی بیرولتاریاست. هژمونی عملکرد

این قدرت در ارتباط با متحدان طبقه کارگر است. در دیکتاتوری عنصر قهر نقش تعیین کننده ایفا می کند، اما در مبارزه در راه تأمین سرکردگی، قدرت پرولتاریا به خدمت اقتناع توده ها گرفته می شود. " ۲۰

مائتدر می توانند در تندبیبج های چریبان انقلاب "به هایکائی پلشویکی" سپرده شوند که "پلشویکهای قدیمی". گویا استالین نه در پیاخ به تروتسکی و تروتسکیها بلکه به معتقدین فکر بالاست که می گوید، "آنها که تصور می کنند" در دیکتاتوری عنصر قهر نقش تعیین کننده ایفا می کند" مفهوم همونی را نمی فهمند. و نه گویا بلکه قطعاً در پیاخ به همین کسان است که لنین می نویسد،

"دیکتاتوری پرولتاریا تنها قهر نیست. حتی اساساً قهر نیست." ۲۱

کلام آخره در طرح استراتژی و تاکتیک سازمان، جدا از دیگر نقایض در مورد سرنوشت انقلاب آمده است، "سرنوشت انقلاب با امر سرکردگی گره می خورد... پیشرفت بیکبر و به فرجام رساندن انقلاب ملی و دمکراتیک در گروتامین رهبری پرولتاریا در این انقلاب و قرار گرفتن پیشاهنگ طبقه کارگر در راس قدرت سیاسی است."

برداشت رایج از این فرمول بندی معمولاً دوره پس از سرنگونی را در نظر می آورد و ضرورت مبارزه برای تأمین همونی و امکان حصول به آن قبل از سرنگونی را از نظر می اندازد. تأکید بر این نکته که "سازمان ما با تمام قوا در راه تأمین رهبری پرولتاریا در انقلاب ملی و دمکراتیک ایران، بمثابه اساسی ترین وظیفه استراتژیک خود مبارزه می کند" نیز موجهی برای تصحیح این برداشت نیست. از این روی پیشنهاد می کنم بجای فرمول بندی فوق، عبارتی مضموناً از این دست جایگزین شود، "قاطعیت تمام روند انقلاب، (پیشرفت بیکبر) و به فرجام رساندن آن در گروتو تأمین رهبری پرولتاریا در این انقلاب و قرار گرفتن پیشاهنگ طبقه کارگر در راس قدرت سیاسی است." یادقیغتر، "قاطعیت تمام روند انقلاب در گروتو تأمین رهبری و فرجام آن در گروتو قرار گرفتن پیشاهنگ طبقه کارگر در راس قدرت سیاسی است."

علی

شهریور ۶۶

تذکرات

(۱) نقل قولهایی که از لنین و سایر کسان یا احزاب انتخاب کرده ام، برایم تماماً جنبه موکد داشته اند. از این رو تأکیداتی که در نقل قولها وجود دارد، هیچیک از من نیست و روشن است تأکیداتی هم که در متن نوشته های من وجود دارد هیچیک از لنین و سایرین نیست.

(۲) ممکن است ناچنین "مدخلی" برای پرداختن به ادامه بحث، این برداشت را ایجاد کرده باشم که ح. ت. ابه عنوان یک نیروی راست برخورد می کند. با اعتقاد من حزب راست یا فرمیست نیست اما انحرافات راست در آن فراوان است و "اتفاقاً" دوزود بسیار جدی آن یکی نحوه برخورد به "دولت" است و دیگر به "روشهای انقلابی مبارزه" دو مفهومی که با "همونی" ارتباط بسیار دقیق دارند. لنین درباره کائوتسکی و پلخانف، "که مارکسیسم را از روح زنده آن تهی می سازند"، می نویسد،

"همه چیز را مارکسیسم تصدیق می کنند بجز طرق انقلابی مبارزه، تبلیغ و تدارک آن و تربیت توده ها در این جهت بخصوص" ۹

و در ردگیری اپورتونیسیم کائوتسکی، برخطا و کلاشهای اولیه او نسبت به مفهوم "دولت" انگشت می گذارد.

حزب توده ایران در برنامه سال ۵۴ اش درباره اشکال مبارزه از این فراتر رفت که امکانات متنوع اشکال مبارزه، چه مسالمت آمیز و چه غیر مسالمت آمیز، را تصدیق کند و بیش از این کلامی بر زبان نیاورد. در متن مقاله حاضر، من راجع به روشها و ابزار اعمال هم‌مونی به زعم حزب خواهم پرداخت و انحراف امروزی آنرا تعقیب خواهم کرد. یکی از دلایل اینکه چگونه است که خطاهای پلخائف و کائوتسکی در این زمینه هاتنها پس از مدت نسبتاً اندکی از آنها یک ایورتونیست بهار آورد ولی ح. ت. ا. علیرغم بردوش کشیدن مدیدتر این خطاها و انحرافات هنرزیکی جریان کمونیستی است یعنی به یک جریان باسیستم انحرافی تحول نیافته است، و مقدر هم نیست که بپایند، و اباید در "راژ" دوران ما- دوران گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم جست و یافت. سرگردگی پرولتاریا در دوران مانه فقط به جهت اقتصادی یا سیاسی بلکه به جهت ایدئولوژیک نیز معتبر است. این امر به عنوان یک و فقلیک عامل، در ارزیابی از حزب باید مورد توجه قرار گیرد.

به علاوه شاید لازم به تاکید نباشد که طرح راه کارگر و دیگران را متعلق به اردوی "چپ" دانسته ام و نه خود این سازمانها را درکن.

ماخذ

- ۱-منتخب آثار لنین، یک جلدی، دوتاکتیک سوسیال دمکراسی در انقلاب دمکراتیک، صفحه ۲۴۵
- ۲-همانجا.
- ۳-همانجا، صفحه ۲۴۷
- ۴-همانجا، انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد، صفحه ۶۵۷
- ۵-به نقل از بولتن کنگره، شماره ۱، صفحه ۳
- ۶-منتخب یکجلدی آثار لنین، پنجاه ساله انقلاب روس و دورنمای انقلاب جهانی، صفحه ۸۵۵
- ۷-همانجا، درباره مالیات جنسی، صفحه ۸۰۳
- ۸-تروئین، چگونه حزب ما مارکسیسم-لنینیسم را در شرایط ویتنام بکار بست، نشر نیاز، صفحه ۴۵
- ۹-منتخب یکجلدی آثار لنین، انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد، صفحه ۶۲۸
- ۱۰-نامه مردم، دوره هشتم، شماره ۱۲۶، مقاله جبهه متحد خلق، برخی مباحث تئوری و پراتیک. از این پس در متن، مقاله
- ۱۱-حیدر مهرگان، اکثر و ضد اکثر، صفحه ۳۵
- ۱۲-همانجا، صفحه ۳۷
- ۱۳-نامه مردم، دوره هشتم، شماره ۱۲۶، مقاله جبهه متحد خلق، برخی مباحث تئوری و پراتیک
- ۱۴-همانجا
- ۱۵-همانجا
- ۱۶-منتخب یکجلدی آثار لنین، دوتاکتیک سوسیال دمکراسی در انقلاب دمکراتیک، صفحه ۲۴۷
- ۱۷-نامه مردم، دوره هشتم، شماره ۱۲۶، مقاله جبهه متحد خلق، برخی مباحث تئوری و پراتیک
- ۱۸-منتخب یکجلدی آثار لنین، دوتاکتیک سوسیال دمکراسی در انقلاب دمکراتیک، صفحه ۲۴۷
- ۱۹-لنین، نامه‌هایی درباره تاکتیک، صفحه ۳
- ۲۰-نامه مردم، دوره هشتم، شماره ۱۲۶، مقاله جبهه متحد خلق، برخی مباحث تئوری و پراتیک
- ۲۱-نقل به معنا از "؟"

کدام درک از مارکسیسم - لنینیسم - کدام درک از انترناسیونالیسم پرولتری

مقوله حزب توده ایران در سازمان مائه فقه‌پետوان بحثی پیرامون نحوه برخورد به یکی از جزئیات درون جنبش کمونیستی ایران، بلکه در عین حال به مثابه سیستمی از نظریات، منطق، متدولوژی و... یکی از مهمترین مسایل مورد اختلاف را تشکیل می‌دهد. با توجه به تاریخچه مناسبات میان سازمان و حزب و نیز با توجه به فتل سازمان در جنبش کمونیستی و جنبش خلق ایران، برخورد دقیق مارکسیستی به مقوله حزب توده ایران دارای اهمیتی عظیم و حیاتی است.

حزب توده ایران چنین وانمود می‌نماید که گویا آنانکه بحث درباره حزب و اختلافات آن را مطرح می‌سازند، "دشمنان مکار طبعاتی"، "واژدگان سیاسی"، "خائنان به طبقه کارگر" و "عوامل امپریالیسم" اند. (به عنوان نمونه نگاه کنید به "نامه مردم"، ۱۴۰ و جزوه "ماواژدگان سیاسی") تلاش پیشین زاست درون سازمان نیز این است که بطور مستقیم یا غیرمستقیم به بحث درباره حزب توده ایران و اشترافات آنرا، مرزبندی با جنبش جهانی کمونیستی و انترناسیونالیسم پرولتری است. ولی علیرغم این تلاشها آنچه که بحث درباره حزب را ضروری می‌سازد و همانا ضرورت برخورد بنیادین به خطاهای گذشته و حال، به منظور مبارزه بهتر و پرثمرتر و فتح آینده است.

تکرش مجدد به ح. ت. ا در سازمان ماهراه بانگش به "خطمشی گذشته" و برنامه شکوفایی جمهوری اسلامی ایران" آغاز گشت و هر چه زمان پیشتر رفت، عمق اشترافات و ضرباتی که در نتیجه این برنامه و سیاست به سازمان و جنبش وارد آمده است بیشتر روشن گشت، بحث درباره حزب - به مثابه طرح برنامه پشتیبانی از خمینی، بیش از پیش مطرح گشت و به جز لایحه‌ریزی از مباحث تبدیل شد. این سؤال پیش رو بود آیا درک حزب از م. ل. درست بود و آیا اشتراف حزب در سالهای مورد نظر خلق الساعه پدید آمد و یا بنیادهای آنرا در سالهای گذشته نیز باید جستجو کرد؟ دید گاهی که "برنامه و خطمشی گذشته" را اپورتونیستی و اشتراف پر است از سیاست مستقل طبقه کارگر ارزیابی می‌کرد و آنرا در خدمت تحکیم رژیم ضد انقلابی خمینی می‌بنداشت طبعاً ارزیابی ای متفاوت با آنچه که در سال ۶۰ بود، ارائه می‌داد ولی دیدگاه مدافع "خطمشی گذشته" درباره حزب همان ارزیابی ای را داشت که در گذشته داشت، حزب توده ایران جنبشی جاودانه است، حزب طراز نوین طبقه کارگر ایران و سبیل جنبش جهانی کمونیستی در کشور ما است.

پلنوم وسیع فروردین ماه هر چند برنامه و سیاست سازمان (و نه تبع اولی حزب) را در سالهای (۶-۵۹) اپورتونیستی ارزیابی کرد ولی در قطعنامه وحدت وجود درک واحد از مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری، وجود وحدت فکری و سیاسی با حزب را هدیهایی تلقی نمود و این خود تناقضی عظیم بود. چگونه می‌توان از یکسو برنامه و سیاست حزبی را اپورتونیستی ارزیابی کرد و با آن حزب - حزبی که هنوز همان برنامه و سیاست را عین مارکسیسم می‌داند، درک واحدی از مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری داشت؟

قطعنامه وحدت هر چند با افزون برنامه و اساقنامه به عنوان بخشی از مباحثی وحدت - ضربت دیگری - هر چند نیمه کاره - هر درک راست و سکتاریستی درباره وحدت و ارد ساخت. ولی پیشرفت مباحث نشان داد که پیش کهنه همچنان "بذیرش" مارکسیسم - لنینیسم و محسوب شدن در چارچوب جنبش کمونیستی جهانی را مباحثی وحدت تلقی می‌کنند.

همواره

مدافعین حزب که صحت خطمشی گذشته را یکی از دلایل بری بودن حزب از اتهامات پنداشته و از همان آغاز پیش انقلابی معتقد به اپورتونیستی بودن خطمشی گذشته را "چپ رو" ارزیابی می‌نموده اکنون در خودی خود دچار تناقض گشته اند.

هم اکنون با مراجعه به سه شماره منتشر شده بولتن دوگوبه برخورد از سوی مدافعین حزب مشاهده می‌شود، الف - رفقایی که همچنان بر صحت مباحثی خاشی گذشته و موضع حزب اصرار می‌ورزند. ب - رفقایی که اینجنا و آنجا پاره‌ای از حقایق را می‌پذیرند. نمود تکرار الف مقاله "مبارزه در راه وحدت جنبش کمونیستی ایران" (بولتن ۱) و نمونه تفکر "ب" مقالات اپورتونیسم یا اشتراف پر است" (بولتن ۱) "درباره استراتژی - تاکتیک سازمان در انقلاب ضد امپریالیستی دموکراتیک ایران" (بولتن ۲) و مقاله "وحدت صوری یا وحدت اصولی" (بولتن ۳)

* تحکیم پایه‌های خط امام در میان توده‌های میلیونی مردم وظیفه انقلابی هر فدایی است. (نقل به معنی از بولتن سازمان در سال ۶۱)

های
چنگ
ملتون
ضرر
زد به
نیاز
سياه
امت
سلب
خوند
دست
ن بر
انگاره
استه
بزر
کامل
رویی
زیداد
نده
فشار
آن
نده
دوره
تکیه
خود
بله به
دالی
خود
تاب
سنتی
اساس
و در
ست
عمین
اصلی

می باشد. متأسفانه باید گفت که این بخش از رفقا علیرغم برخی انتقادات به گذشته همچنان در مسایل اصلی مورد اختلاف همگنری خود را با رفقای "الف" حفظ کرده اند و این در تمام افکار و رفتارها متجلی است بعنوان نمونه رفقای که تا همین دیروز سرسخانه از برنامه ۵۹-۶۱ دفاع کرده و منتقدین آنرا می گویند، اکنون به هنگام بحث درباره قطعنامه وحدت، از "خطاهای استراتژیک" و عدول از برخی مباحث نظری (مقاله وحدت اصولی یا وحدت صوری ص ۲۲ بولتن ۲ و ۳) در گذشته سخن می گویند ولی باز بر وجود درک واحد از مارکسیسم - لنینیسم با حزب و ضرورت وحدت در شرایط حاضر با آن اصرار می ورزند.

مادر این مقاله خواهیم کوشید، ضمن نشان دادن متناقض منطقی دیدگاه رفقا، نظرات این پیش از این مباحثی وحدت (مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری)، «اپورتونیسم، وحدت جنبش کمونیستی را مورد بررسی کوتاهی قرار دهیم که چگونه رفقا صرف "پذیرش" مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری در گفتار و عملی مخصوص شده در چهارچوب جنبش جهانی کمونیستی و احزاب برادر را معیار وحدت دویا چند سازمان - و در شرایط فعلی حزب و سازمان می بندند و چرا این درک انحرافی است.

* درک رفقا از مارکسیسم لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری چرا انحرافی است؟

از مارکسیسم لنینیسم شریعت بی چنان با رهنمون عمل

طرفداران پیش راست در درون سازمان - چه آنانکه بهر حال انتقاداتی به گذشته و حزب دارند چه آنانکه بطور قطع از گذشته و حزب دفاع می کنند در این نکته اساسی اتفاق نظر دارند که انحراف بر است در برنامه و خط مشی انحراف از مارکسیسم نیست. به اسناد زیر دقت کنید.

مقاله مبارزه در راه وحدت جنبش کمونیستی، مقدمه در بولتن شماره ۱ معتقد است که میان "حزب که خطای خویش را تاکتیکی از زیاده می کرده" و سازمان ما که خطاهایمان را استراتژیک شناخته" است (بولتن ص ۱۹) درک واحدی از مارکسیسم - لنینیسم وجود دارد. با این تفکر می توان با حزبی که به نظر ما برنامه و سیاست آن اپورتونیستی از زیاده می شده ولی هنوز خودش آنها را عین مارکسیسم - لنینیسم می پندارد، درک واحدی از مارکسیسم - لنینیسم داشت.

مقاله بصراحت می نویسد:

"قطعنامه یلقوم فروردین ۶۵، مبارزه در راه وحدت با حزب توده ایران را در ترازوی بالاتر از دیگر سازمانهای جنبش چپ قرار داده است. اساس استدلال برای چنین تمایزی درک واحد ما و حزب توده ایران از مارکسیسم لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری است یعنی شالوده وحدت کمونیست هاست. (بولتن ص ۱۲)

مقاله "اپورتونیسم یا انحراف بر است" برخلاف مقاله فوق هر چند تصریح می کند که "ما در این دوره نیروهای را تقویت کردیم که علیه انقلاب کام برمی داشتند" هر چند اعتراف می کند که انحراف ما "به فاجعه منجر شده است"، و هر چند مقرر است که این انحراف "بخشی ناشی از برخورد نادرست با مسایل نظری بود" (بولتن ص ۲۴) - ولی علیرغم همه اینها همانند مقاله فوق بر وجود درک درست از مارکسیسم - لنینیسم و وحدت نظر بر روی آن با حزب، حزبی که هیچگاه ام از اینها را نمی پذیرد تاکید می نماید و نیروهای سازمان را هشدار می دهد که تردید در این اصل آنها را به دشمنان جنبش کارگری و کمونیستی بدل خواهد ساخت و آنان را به در مارکسیسم رهنمون خواهد شد. "اپورتونیست نامیدن سازمان و نیز حزب در دوره مورد بررسی هیچ چاره ای جز نلفی بلیانهای ایدئولوژیک سازمان ندارد" (بولتن ص ۲۶)

و فق خسرو در مقاله درباره استراتژی - تاکتیک سازمان ... از یکسو می پذیرد که

(۱) "ما برای نیرویی که استقرار ولایت فقیه و مبارزه با کمونیسم و سوسیالیسم از مهمترین مشخصات آن بود امکان پیشبرد انقلاب نامستکبری سوسیالیستی را قائل گردیدیم.

(۲) "اینها همه از درک نادرست ما از مستکبری سوسیالیستی و نیروی راهبر آن و نقش کمونیست هادر این مسیر و چگونگی فرا رویی انقلاب دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی ناشی می گردید.

(۲) "ما چگونگی فرارویی و سرنوشت انقلاب را مهمم گذاشتیم، ضرورت رهبری پیشاهنگ طبقه کارگر برای پیشروی پیگیر و به فرجام رساندن انقلاب را مسکوت گذاردیم.

(۴) "با هر پیچ مستقل توده‌ها به مثابه مهمترین اهرم تقریب و تدارک رهبری طبقه کارگر تکیه نمودیم (ص ۲ مقاله مندرج در بولتن ۲)

آیا اینها به معنی قسا عدم درک دست از مارکسیسم - لنیسم نیست؟ اگر هست (که قطعاً هست) پس چگونه ممکن است با حزبی که آنها را انحراف نمی‌پندارد و حاضر نیست هیچ خطایی را در این موارد به گردن دگر مارکسیسم لنیسم و وحدت نظر داشت؟ مقاله "وحدت صوری یا وحدت اصولی" هر چند می‌پذیرد که:

"خطای استراتژیکی را که سازمان و حزب در برنامه سال ۶۰ مرتکب شدند یک گرایش دکماتیستی در حزب و سازمان بود خطا تاحدودی در مبنای نظری نیز انعکاس داشت... خطا خطای استراتژیکی بود... چشم پوشی از برخی بنیادهای نظری نیز بود... بسیار غلط بود... عدول از برخی مبنای نظری بود... (و) مجموعه این‌ها یک گرایش دکماتیستی یا "انحراف" دکماتیستی بود..." (بولتن ۲ ص آخر مقاله مورد نظر ص ۲۲ بولتی - تأکیدات از نگارنده)

مقاله علیرغم همه اینها به هنگام دفاع از وحدت حزب و سازمان اعلام می‌کند که میان سازمان ماساژمانی که (گذشته) را اپورتونیستی ارزیابی کرده، با حزب که آنرا اصولی می‌پندارد، بر سر مارکسیسم - لنیسم درک واحدی وجود دارد (مقاله یاد شده ص ۸) مقاله تصریح می‌کند:

"درک یکسان از مبنای نظری آن‌ها بست خلل ناپذیری است که کمونیست‌ها راه چهارچوب و معیارهایی مجهز می‌کند تا مسایل و واقعیات جامعه را همانند ارزیابی کنند. بنابراین اشتراک نظر روی مسایل حدوداً معین اپیدولوژیکی سنگ پایه وحدت جنبش کمونیستی است."

خود مقاله علی‌الظاهر مدعی است که "خطا، خطای استراتژیکی بود" و بارها به چشم پوشی بر برخی بنیادهای نظری، دکماتیسم و عدول از برخی مبنای نظری اعتراف می‌کند ولی علیرغم تمامی اینها مدعی است که میان سازمان و حزب (که مدعی است هیچ گونه خطای استراتژیکی در کار نبوده و از هیچ مبنای نظری عدول نشده است) درک واحدی از مبنای نظری وجود دارد؟! ... باید پرسید رفقا درست با استفاده به همین گفته شما آیا اینک که ما و حزب نمی‌توانیم "مسایل و واقعیات جامعه را همانند ارزیابی کنیم، آیا "درک یکسان" وجود دارد - تناقض نیست؟

از نظر رفقا می‌توان درک درستی از مارکسیسم - لنیسم داشت و در عین حال برنامه و خطمشی ای را در پیش گرفت که به تقویت نیروهای که علیه انقلاب گام برمی‌داشتند (شد انقلاب) منجر شود و به فاجعه بیانجامد. می‌توان از "برخی مبنای نظری" مارکسیسم - لنیسم عدول کرد، می‌توان بر برخی بنیادهای نظری چشم پوشید، ولی با اینحال درکی درست از مارکسیسم - لنیسم داشت. به این ترتیب رفقا اولاً مارکسیسم - لنیسم را از یک سیستم علمی و همه‌چانه - که تمامی مبنای آن از وحدت و انسجام ارگانیک برخوردارند - به مجموعه ای از نظریات پراکنده و بدون وحدت درونی مبدل می‌سازند، ثانیهاً نخستین و اساسی‌ترین خصلت مارکسیسم - لنیسم و علت وجودی آن - به‌مثابه سطح پیرونتاریا در مبارزه طبقاتی - یعنی وحدت دیالکتیکی تئوری و پراتیک را انکار می‌کنند.

مارکس - انگلس و لغین بارها تصریح کرده‌اند آه تئوری ما شریعت جامد نیست بلکه مضمون عمل است، ولی با تفکر رفقا مارکسیسم - لنیسم نه آموزش که جهان را دگرگون می‌کند، بلکه شریعت بی‌چانی است که رهایی به پراتیک، به مبارزه طبقاتی نداد، نه از پراتیک می‌آموزد، نه بر آن تأثیر می‌نهد و نه در خدمت دگرگون سازی است.

با درکی که رفقا ارائه می‌دهند م - ل پاره ای آیین‌ها هستند که پذیرش آنها آنها امری است مربوط به وجدان شخصی افراد با درک رفقا می‌توان مدعی درک درست از مارکسیسم بود و در عین حال برنامه و خطمشی انحراف بر است از سیاست مستقل طبقه کارگر داشت. با این درک م - ل به عنصر پاسیوی تبدیل می‌گردد که اثر آکاری به کار مبارزه نیست. در صورتی که:

"م - ل نمی‌تواند فقط ناظر پاسیو حوادث باشد... زیرا پاسیو بودن فرقی با اپورتونیسم ندارد، بلکه برعکس م - ل نیروی کوشا و فعالی است که مدام بر حوادث تأثیر می‌بخشد و پیوسته در برته حوادث آزمایش می‌شود. علت این امر نیز روشن است که چرا دشمنان مارکسیسم به این‌ها آن شکلی می‌کوشند رابطه مارکسیسم - لنیسم را با جریان

پوسید
دست -
طبقات
در چا
دگرگو
حل کر
ناکوی
ایدشو
تعقی و
نتیجه
امیریا
معین و
توسط
زبونی
ساختن
پایه‌ها
طبقات
۲
اجتما:
می آید
سرما به
فکری
سیاسی
مرتجع
بازار
شکل ت
سرما به
جمله -
این او
قدرت
برگرد
نمی‌تو
نظام
که یاز
بزند و

زنده تاریخ قطع کنند. و... روح انقلابی آنها خفه کنند و قلب غیر انقلابی به آن پیوند زنند" (کس مال - خصیلت
خلق مارکسیسم - لنینیسیم)

رفقا فراموش می کنند که سیاست طبقه کارکنه بر اساس تمایلات ذهنی احزاب و افراد بوده و انکار به هیچ پایه و
ارهنما، بلکه بر پایه تئوری تنظیم می گردد و خطای جدی و "استراتژیک" ریشه در درک انحرافی از اصول و مبانی این یا
آن تئوری آن دارد.

"تئوری مارکسیستی - لنینیستی... اساس پیش بینی در سیاست و برنامه ریزی فعالیت های اجتماعی است
بدون چنین اساسی سیاست احزاب م. ل. بی معناست" (آ. لیلوف - دیالکتیک تئوری و سیاست، مسائل بین الملل سال
۶۰ شماره ۲)

رفقا با این دید مارکسیسم - لنینیسم را به دو بخش "تئوری عام" و تئوری تطبیقی تقسیم می کنند (وحدت صوری
یا وحدت اصولی ص. آخر) و منظورشان از تئوری عام همان مارکسیسم - لنینیسم است که گویا علاوه بر
آن تئوری های دیگری که مستقل و مجزا از آنند آفریده شده است و هم اینها هستند که باید در جامعه بکار گرفته شوند و
انحراف از آنها انحراف از "تئوری عام" نیست. مقاله "وحدت صوری یا وحدت اصولی" هر روشی می نویسد
"ما (یعنی سازمان و حزب) کسستی نسبی بین تئوری عام و تطبیقی ایجاد کردیم که یکی از عرصه های
تجلی نمایی گرایش دکماتیستی در ماهود" (ص. آخر) و سپس مدعی می شود که میان "ما" و حزب (که مدعی است هیچ
کستی و هیچ گرایشی دکماتیستی وجود نداشته است) درک واحدی از م. ل. وجود دارد.

این پیش مارکسیسم - لنینیسم را از راهنمای مبارزه طبقه کارگر حذف می کند و از این نقطه نظر است که
برنامه حزب طبقه کارگر را تا این حد شکننده و سست بنیان درک می کند و در واقع همین امروز "گست" میان
مارکسیسم و مبارزه انقلابی را تئوریزه می نماید. وحدت را فقط

با توجه به توضیحات بالا روشن است که رفقا معیار "پذیرش" مارکسیسم - لنینیسم می دانند و وجود درک واحد
از آن و انطباق خلق آن در گفتار و نوشتار و کردار را از مبنای وحدت حذف می نمایند. هر فرد نویای سیاسی بر این
نکته واقف است که میان پذیرش یک نظریه در کل یا درک از آن و یا بکارگیری خلاق آن در عمل فرسنگ ها فاصله
است. کنه نظر رفقا این است و این نیز همان درکی است که سازمان - هنگامی که گرفتار اپورتونیسیم بود و بزبان
خود رفقا میان "تئوری عام" و تئوری تطبیقی گست نسبی ایجاد کرده بود، از مبنای وحدت داشت، این پیش همان
پیش "راست" است که در سال ۶۰ می گفت:

"اساس وحدت کمونیست ها ایدئولوژی است، یعنی (وحدت) بر مبنای پذیرش مارکسیسم - لنینیسم
و انترناسیونالیسم پرولتاری شکل می گیرد..."

تنها پذیرش این اصول است که باید مبنای وحدت در جنبش کمونیستی قرار گیرد و به هیچ چیز دیگر (مقاله
مرز بندی... کار شماره ۹۷)

رفقا هر چند علی الظاهر برنامه رابنماه معیاری حاشیوی در امر وحدت می پذیرند ولی حقیقت آنست که حتی
به این حد نیز پای بند نیستند و با این منطبق منطقی که برنامه را شکننده، بی اساس و کلر و می پندارند و مارکسیسم
لنینیسم را از مبارزه مجزا می سازد دیگر چه نیازی به تاکید بر روی آنست.

معیار پای بند به مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتاری "پذیرش" لفظی آن نیست. چه بسیار افراد
و احزابی که از فرط پذیرش، در نوشتار و گفتار "صاحب امتیازان مارکسیسم" بوده اند ولی عدم پای بندی آنها به امر
سوسیالیسم دموکراسی شهره آفاق است، نه این بکارگیری تئوری در عمل و اثبات پای بندی به اصول در پراتیک
و خلاقیت در کاربست آنها نخستین مشخصه کمونیست ها می دانست و هم در باره مارکسیست های درگفتار
می نوشت:

"عظیم ترین خطا و بزرگترین گناه "صاحب امتیازان" مارکسیست نظیر کارل کائوتسکی و اتو باوئر و غیره در این
است که آنها این حقیقت را نفهمیده اند و در حساسترین لحظات انقلاب پرولتاری نتوانسته اند آنها بکار گیرند"
(لنین ج ۴ ص ۵۵)

او در جدال با پیش دیگری از آنها که مارکسیسم را "پذیرفته بودند ولی در عمل بدان وفادار نبودند، یعنی در جدال
با متشویبکها می نوشت:

"این مبتدل کنندگان مارکسیسم... که بپیوده بنام مارکس متوسل می شوند در عمل قلعاعناهایی تاکتیکی تدوین

می‌کنند که کاملاً با روح پرگوییان بورژوا ماب فرانسفورت است... آنها مارکسیسم را به درازه‌گویی بدل نموده‌اند. از ایدئولوژی مسموم‌ترین و با اثری‌ترین طبقه ایدئولوژی خاصی درست کرده‌اند که متعلق به عقب‌مانده‌ترین قشرهای این طبقه... است" (دو تاکتیک ص ۱۱۲) منشویک‌ها که خود را مدافع واقعی و وارث حقیقی خاوانسکی و انگلیس می‌پنداشتند؛

"از برنامه انقلابی و شعارهای انقلابی حزب مفتضحانه روی برگردانده بودند. آنان طبقه کارگر را به توافق نظر با بورژوازی به سازش عملی با رژیم باند سیاه و استولپینسکی فرامی‌خواندند، یعنی نه تنها به سوسیالیسم بلکه به دموکراسی نیز خیانت می‌کردند." (تاریخ ج ۱. ک. ا. ش ص ۲۶ تاکیدات از نگارنده) چنین است روح لنینیسم و با این دید بود که لنین همراحت می‌نوشت؛

ببورژوازی بر دشمن زورمندتر از خود نهادند صورتی میسر خواهد بود که حد اعلا ی نیروها کار رود و از هر شکافی میان دشمنان، برآید آوه هم که کوچک باشد، و از هر تضاد منافع میان بورژوازی کشورهای مختلف و میان گروهها و بانواع مختلف بورژوازی درون هر یک از کشورها و نیز از هر امکانی، هر اندازه هم که کوچک باشد برای بدست آوردن متحدان خود ای، حتی متحدان موقت، مرده، ناپایدار، مشکوک و مشروطیت‌ما و پانها بیست دقت، مواظبت احتیاط و مویهارت استفاده شود. کسی که این نکته را نفهمیده باشد، هیچ چیز از مارکسیسم و بطور کلی از سوسیالیسم علمی معاصر نتفهمیده است." (لنین چپ روی ص ۹۵ ج ۱. منتخب آثار فارسی - تاکید مجدد از من است)

حال باید قضاوت کرد که آیا نظرات رفاقا درباره م. ل. و رابطه آن با برنامه، تاکتیک و خط مشی قربانی با لنینیسم دارد یا نه؟ چگونه است که رفاقا مدعی اند حزبی که طبق ارزیابی پلنوم برنامه و سیاست آن اپورتونیستی بود، درک درستی از مارکسیسم داشته و هم اینکه که همان برنامه اپورتونیستی را تمام و کمال مورد تأیید قرار می‌دهد باز درک درستی از آن دارد. چاره ای نیست با نباید رفاقا بپذیرند که درک حزب از مارکسیسم - لنینیسم انحرافی بوده است و با اینکه باید آن انتقادات صوری به گذشته را پس بگیرند بیکباره برنامه و خط مشی حزب را همچون رفیق جهانگیر (مقاله مندرج در بولتن شماره یک) درست و اصولی معرفی کنند.

اپورتونیسم و انحراف از مارکسیسم - لنینیسم چیست ؟

رفقا که آن درک انحرافی از مارکسیسم - لنینیسم را ارائه می‌دهند، و آنگونه که رابطه آنرا با مبارزه روزمره پیشاننگ طبقه، برنامه، تاکتیک و خط مشی آن می‌کشند، لاجرم به این نتیجه می‌رسند که اولاً اپورتونیسم یک ایدئولوژی بهم پیوسته و انحراف از مارکسیسم - لنینیسم است و برنامه و خط مشی آنکه حتی به تقویت ضد انقلاب نیز منجر گردد و به فاجعه نیز بیانجامد و شکست استراتژیک به بار آورد و... نشانه اپورتونیسم نیست. (رک بولتن ص ۱۸ ...)

نشانه هر آنیک معیار حقیقت نیست، برنامه، خط مشی و... یک حزب معیار پای بندی آن به مارکسیسم - لنینیسم نمی‌باشد، معیار پای بندی به مارکسیسم - لنینیسم عضویت در جمع احزاب برادر و پذیرفته شدن در چهارچوب جنبش جهانی کمونیستی است. مادام که این یا آن حزب، حزب برادر است، در برابر اپورتونیسم معمولیت جاودانه دارد و آنگاه می‌توان حزب را اپورتونیست خواند که از جنبش کمونیستی جدا شود و با آن به تقابل برخیزد.

ثالثاً پس چون حزب توده ایران جزو احزاب برادر بشمار می‌رود، بنابراین همرا از اپورتونیسم است و هر آن نیرویی که او را متهم سازد، دشمن جنبش جهانی کمونیستی است...

میان درک رفا و درک بنیانگذاران سوسیالیسم علمی درباه مضمون، ماهیت و اشکال بروز اپورتونیسم تفاوت زیادی هست. برخلاف تصور رفا اپورتونیسم همیشه و همواره به یک شکل تجلی نمی‌یابد اپورتونیست‌ها خود را دشمن مارکسیسم نمی‌نامند در ملاعام گسست خود را از آن اعلام نمی‌کنند. گاهی با سوگند خوردن به مارکس، چشم پوشی از مبارزه طبقاتی و انترویچ می‌کنند، گاهی رکنی از ارکان مارکسیسم - لنینیسم را کهنه اعلام می‌کنند، گاهی ترابریعت جامدی مبدل می‌سازند، گاهی برنامه انقلابی تدرین می‌کنند و در عمل از عملیات انقلابی انحراف می‌جویند، گاهی به بهانه تقویت جنبش‌های دیگر حزب طبقه کارگر منحل می‌سازند و... ولی حاصل تمامی اینها یکی است و "وقف دادن سیاست و ایدئولوژی طبقه کارگر در جهت منافع و نیازهای سایر اقشار" و "نقض شیوه‌های انقلابی مبارزه، سازشکاری با بورژوازی و در تحلیل نهایی امتناع از مبارزه واقعی در راه سوسیالیسم" (فرهنگ کمونیسم ۴۶)

بت
حتی
یاسی
۰۱
ت و
ل که
واب
آب
نهاد
دکه
له با
وش
هم
یاس
ن و
خطا
اما
نقد
شف
نید
دا
لول
بیز
این
"
آن
ن با
یک
ادن
اول
قوع
عد:
زب
یکی
"

علمی-چاپمسکو-بنتقل از مقاله: اپورتونیسیم با انحراف بر است مندرج در بولتن ۱)

ولی بنظر رفقا نمی شود. روت رهبری طبقه کارگر در انقلاب، تبدیل طبقه کارگر به زاینده اقلان دیگر، آشتی دادن مارکسیسم بادی، قائل شدن توان "پیشبرد انقلاب تا ستمگیری سوسیالیستی" در ایران برای نیرویی که استقرار ولایت فقیه و مبارزه با کمونیسم و سوسیالیسم از مهمترین مشخصات آن بود" (اشاره به مقاله درباره استراتژی تاکتیکی سازمان در انقلاب شد امپریالیستی - دموکراتیک ایران - بولتن ۲)، عدم اعتماد بر "پیچ مستقل توده ها" (همانجا)، "ارزیابی کاملا انحرافی از قدرت سیاسی"، "تقویت نیروهایی که علیه انقلاب کام بر می داشتند" (اشه به مقاله "اپورتونیسیم با انحراف بر است" بولتن: و انمود کردن حاکمیت ارتجاعی بجای حاکمیتی انقلابی، عدول از سیاست طبقاتی درباره جنگ و تحریر تئوری مارکسیستی در برخورد به مسئله ملی... و در نتیجه تقویت و تحکیم رژیم شد انقلابی خمینی، قربانی کردن طبقه کارگر و توده زحمتکش در پیش پای تلوکراسی و بورژوازی، ضربه زدن به تمام آن اعتبار و حیثیتی که انقلابیون کمونیست با سالها مبارزه مرگ و زندگی برای کمونیستها فراهم کرده بودند ایجاد تفرقه در جنبش و... اپورتونیسیم نیست و تازه همه اینها فقط پاره ای خطاهای جزئی و تاکتیکی اند و حتی اگر این خطاها متحد استراتژیک هم گسترش می یافت باز اپورتونیسیم نبود.

رفقا تعاریف دیگری از اپورتونیسیم دارند، در مقاله "درباره وحدت جنبش کمونیستی..." نخست این جملات از الکساندر سویولف نقل می شود که:

"گسترش پررنج و کند جنبش انقلابی، بویژه در کشورهای سرمایه داری رشد یافته و نیز اشتباهات استراتژیک و تاکتیکی و حسابهایی غلط این یا آن حزب در تجدید حیات رویزیونیسم دخالت دارد". (سویولف بنقل از بولتن شماره ۱ صفحه ۱۸)

ولی رفقا این را نمی پذیرند و بلافاصله چنین اظهار نظر می کنند.

"اما خلاصت هرگاه این اشتباهات و اتان زمانی که به انحراف از ایدئولوژی و در نتیجه تقابل با اندیشه و عمل جنبش جهانی کمونیستی بیانجامیده، اپورتونیسیم بنامیم". (همانجا)

پس بنظر رفقا رویزیونیسم یعنی تجدید نظر در ارکان مارکسیسم - لنینیسم هنوز اپورتونیسیم نیست، زمانی که در ارکان مارکسیسم - لنینیسم تجدید نظر کرد و در نتیجه به تقابل با جنبش کمونیستی برخاست اپورتونیسیم خواهد شد. تلاش برای حقیقت و آشود کردن حلا و خطا و آشود کردن حقیقت قطعا مطلقیت متافیزیکی و تناقض گرایی می طلبد نه دیالکتیک را بمتابه اسلوب انقلابی و حقیقت جو"

درست همینجاست که رفقا بهنگام بحث درباره برخی احزاب کمونیست اروپایی و اپورتونیسیم دچار تناقض کوبی می گردند. رفقا با تحلیلی که ارائه می دهند نمی توانند این احزاب و این "تئوری"؟! را اپورتونیسیتی نام دهند زیرا هنوز از احزاب برادر انشعاب نگرده اند؟! با این منطق می توان دیکتاتوری پرولتاریا را کینه اعلام کرد و لنینیسم را مردود شناخت ولی اپورتونیسیت نشد. مقاله مبارزه در راه وحدت معتقد است که این احزاب هنوز در حال گذارند و زمانی می توان آنها را اپورتونیسیت نامید که از احزاب برادر جدا شوند. (بولتن ۱۵ص) این مقاله بر آنست که حتی انحراف از مارکسیسم لنینیسم نیز اپورتونیسیم نیست و تا زمانی که "به تقابل با اندیشه و عمل جنبش جهانی کمونیستی نباشد" و انشعاب رونده اپورتونیسیت نامیدن آنها خلاصت (بولتن ۱۵ص) مقاله "اپورتونیسیم با انحراف بر است نیز هر چند از سویی این احزاب را اپورتونیسیت می نامد (همانجا) ص ۲۲) ولی از سوی دیگر (در همان صفحه) و در جمع بندی خود تصریح می کند که انحرافات حزبی تا زمانی که نهایتا به انشعاب از کل (جنبش جهانی کمونیسم) منجر نگردیده، اپورتونیسیم تلقی نمی شود" (بند ۲ جمع بندی) علت این نقض خص لنینیسم، چشم پوشی بر انحرافات پایین علمت و تناقض کوبی ما را جز در تلاش برای تهرئه حزب در جای دیگری نباید جست.*

* راه توده شماره ۸۸ را باز کنید. خود حزب احزاب مورد نظر را رویزیونیست و اپورتونیسیت و خادمان بورژوازی انحصاری اروپا می داند ولی رفقا برای توجه حزب حتی با خود حزب بر سر مسئله به این علمت توافق نمی کنند کس حال نیز در جزوه ای با نام "مارکسیسم - لنینیسم در نبرد جهانی علیه اپورتونیسیم" این احزاب را اپورتونیسیت نام داده است. شکفت آور این است که آیا منطق رفقا حزب و کس حال دشمن جنبش جهانی کمونیستی نمی گردند؟!؟

این دیدگاه در جستجوی سدی از بهینانگد اران مارکسیسم برای مستند ساختن اندیشه‌های خویش، مدعی می‌شود که گویانین، روزا لوکزامبورگ را "علیرغم خطاهای تاکتیکی و استراتژیکی" او مارکسیست نامدار، عقاب بلند پرواز و جاودانه نامیده است. این تحریفی بیش نیست. لنین - تا آنجا که نگارنده مطلع است - در مقایسه انتقالیون‌ها بهت قدم با اپورتونیست‌ها، در برابر تشبیه عقاب و مرغ خانگی را طرح کرده است. او یکبار در سال ۱۹۰۷ (در مقدمه به جزوه وینوف درباره روابط حزب و اتحادیه‌ها) بهل شخصیت برجسته سوسیال دموکراسی آلمان وین الملل دوم - که در سالهای ۹۰ قرن ۱۹ و آوریل سالهای ۱۹۰۰ با فرمیسم و رویزیونیسم در سوسیال دموکراسی آلمان بمبارزه برخاست - را علیرغم در اشتباه او عقاب نام نهاد. بار دوم در سال ۱۹۲۲ روزا لوکزامبورگ را به جهت ایستادگی قاطعانه در برابر اپورتونیست‌هایی چون کائوتسکی و... (که بنام مارکس سوگند می‌خوردند ولی در عمل بدان خیانت می‌کردند) و متعفن‌شامیدن سوسیال دمکراسی آلمان (پس از ۱۴ اوت ۱۹۱۴) به عقاب تشبیه کرد و جاودانه اش خواند. لنین روزا لوکزامبورگ را به مثابه مبارز پرشور راه پرولتاریا و دشمن سرسخت اپورتونیسم و بهینانگد ار "اسیاراتاکیست‌ها" به عقاب تشبیه می‌کرد نه بر خلاف تصور رفقا کائوتسکی، شیدمان و... را که بنام مارکسیسم کارگران را به دفاع از همین پرورز و ابی فرامی خواندند.

دیدیم که در پیش رفقامعیاری‌ای بندی به مارکسیسم سلفینیسم نه بر نامه ویراتیک و بلکه تأثیری که حزب از سوی احزاب برادر است و دیدیم که معیار اپورتونیسم از زاویه دید این پیش نه پیشبرد پرنامه و سیاستی که به تقویت نیروی‌هایی که علیه انقلاب کام‌برمی داشتند" و به فاجعه منجر شد نه عدول از برخی مبانی نظری و... بلکه تهاوت‌ها و تشعب از احزاب برادر است و پس. رفقا با این منطقی است که مدعی می‌شوند که چون "تکیه‌گاه بر قدرت حزب توده ایران در طول تاریخ علیرغم هجوم‌های مکرر ارتجاع مہستکی کمونیست‌های دنیا با او برده است" پس اپورتونیستی دانستن تفکر ساومان (و حزب) در دوره خط مشی گذشته اپورتونیستی شامیدن تمام احزاب کمونیست جهان است (بعنوان مثال رجوع کنید به عبد. ت آخرس ۲۵ بولتن) رفقا با این تفکر است که خود را آنچنان جلوه می‌دهند که گویی عاشقان سیقه چاک مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری اند. احکام رفقا تا چه حد علمی، واقعی و مارکسیستی است؟

آیا احزاب برادر در برابر اپورتونیسم مصونیت دارند و آیا محسوب شدن در چارچوب چنین کمونیستی حزب توده ایران را مصونیت می‌بخشد؟

با منطبق رفقا اولادیا لکتیک و ندگی تاثیر متقابل پدیده‌ها بر همدیگر نمی‌می‌گردد تا نیا تجارب مشخص جنبش جهانی کمونیسی، زندگی احزاب و نوشته‌های آنها انکار و تحریف می‌شود و ثالثا این تجربه همین حزب توده ایران دلیل بزرگ و روشن بر بطلان پیش رفاست. تا زمانی که طبقات وجود دارند و مبارزه طبقاتی در جهان جاریست، همواره امکان انحراف از مارکسیسم - لنینیسم و ابتلا به اپورتونیسم وجود دارد لنین باتوجه به همین امر بود که می‌گفت "یکی از شرایط آماده ساختن پرولتاریا برای پیروزی عبارتست از مبارزه طولانی، سخت و بی‌امان علیه اپورتونیسم، و فرمیسم سوسیال شوئیسم و اشواع دیگر نفوذ جریان‌های بورژوازی که پیدایش آنها تا آنجا که پرولتاریا در محیط سرمایه داری عمل می‌کند ناگزیر خواهد بود" (لنین، انتخابات مجلس موسان و دیکتاتوری پرولتاریا - تاکید از من است)

در جهان آنچنان داری و عنوانی وجودند ارد که با خوردن آن و یا با آویختن آن بخود نیرویی مصونیت جاودانه یابد، آنگونه که کسی حال می‌فوسد. "اپورتونیسم یک بیماری قدیمی است. از اولین چنگ و گریزهای طبقاتی در طول تاریخ این بیماری وجود داشته و تا آخرین نبرد نیز وجود خواهد داشت... در مقابل اپورتونیسم هیچگونه مصونیت خودجوش وجودند ارد" (کس‌مال اندیشه‌های درباره اپورتونیسم)

از همین روست که باید مدام هشیار بود و یقین داشت که بودن در کنفرانس‌های بزرگ احزاب برادر و امصای این بیان سفد خود بخود مصونیت بخش نیست. گفتیم که نظر سفین کفه در راه مصونیت احزاب کمونیست از انحراف و اپورتونیسم با تجارب تاریخی نیز

پرورز
که ما د
ساختن
سر این
آن هم
خرده
مورد
به هیچ
مشترک
اتحاد
از خط
در نبر
مشخصا
ضد ام
مبارزه
مشکلف
اصرار
خود ب
بلکه بر
بیشتر
کاربان
مساله
جبهه
برمی
موضع
لشکرها
بلکه ک
نمی‌شد
عین د
خمینی
خمینی
آن به
وانگهی
پیدا کر
مقدم
می‌گرف
انتخاب
سوی دو
نمی‌شد

در تناقض است. زندگی نشان داده است که بسیاری از این احزاب، این بیماری گرفتار آمده و بسیاری از آنها در مقاطع بعدی به نقد خویش نشسته، خود را اپورتونیست، حزب رفرم، راست گرا و... یاد آرای درک انحرافی از م. ل. آرزیایی کرده اند و در عین حال با کشف خطا و انحراف خویش نه تنها دشمن اتحاد شوروی و انترناسیونالیسم پرولتری نیز نگشته اند، بلکه به آن خدمت نیز نموده و به بهترین اعضای آن تبدیل گشته اند. مادر اینجانبها توجه به گنجایش بولتن و محدودیت اسناد در دسترس فقط به ذکر پاره ای فاکت ها اشاره می کنیم و برخی نامها را می شماریم، به دنیا شماره ۱ سال ۵۷ مراجعه کنید. پفخته دبیر اول حزب کمونیست یوشان "داروسته اپورتونیستها" رسال های ۱۹۶۸-۱۹۵۸ حزب کمونیست یوشان را منحل اعلام کردند، بهانه داروسته اپورتونیستها" این بود که بکلا اراعی حزب کمونیست با سایر سازمانهای چپ ائتلاف کنند، آنها "اینطور تصور می کردند که (با انحلال حزب) کمونیستها آنجا روی سازمانهای چپ تاثیر خواهند کرد و آنها را به کار پایه طبقه کارگر جلب خواهند کرد"

با این خیال "خیر خواهانه" هم حزب طبقه کارگر از هم پاشید و هم "ا.د.ا" آسیب دید زیرا از تاثیر هدفمند حزب بمثابة یک سیستم محروم گشت. حزب کمونیست مصر نیز در دوران ناصر با این خیال که ناصر خود پوسی سوسیالیسم می رود و دیگر نیازی به حزب نیست خود را منحل نمود.

شفیق خورخه همدل دبیر اول حزب کمونیست السالوادور می نویسد:

"... ما خود را متقاعد نمودیم که انقلاب دموکراتیک نباید الزاماً وسیله ما سازماندهی و اعتلا داده شود. برعکس ما می توانیم خود را به پشتیبانی از آن محدود سازیم و به این نقش کمی اکتفا ورزیم تا حدود وسعت نیروهای دموکراتیک در آن پیشتر گردد. بنابراین انقلاب دموکراتیک ضدامیربالیستی مانند یک راه ترقیبی (پیروزی نزدیک به یقین) "به گمان می آمد که می توانست با حفظ جناحهای ترقیبخواه "ضدامیربالیست" طبقات میانی (روشنگران، ارتش و...) و حتی بورژوازی در جبهه مقدم میسر شود. تجربه های برو، باناما و برتقال (و همچنین برای دورانی کوتاه حکومت ژنرال خوان توژادریولیری) ظاهراً این تصور را تثبید می کردند. اگر چه آنها خود سرانجام به نفی آن پرداختند... البته هیچ سند حزب این راستیهای نامی گوید اما این آن چیزی است که حزب ماسا برای احزاب برادر در عمل انجام داده اند. آنچه از این خطشی سر بر می آورد، حزب رفرم است و نه حزب انقلاب. حزب کمونیست السالوادر ناگزیر بود این مشی را کنار بگذارد تا بتواند نقش انقلابی اش را ایفا نماید... حزب کمونیست السالوادر برای مدت ۴۰ سال، بیشتر از بیماری رفرمیسم رنج برد تا از چپ روی". (قدرت، سرشت، راه انقلاب و اتحاد چپ - بولتن اطلاعاتی راه کارگر)

باید پرسید که چرا احزاب کمونیست یوشان و السالوادر که خود جزو احزاب برادر و امضاکننده اسناد جلسات مشاوره بوده اند به اپورتونیسم و رفرمیسم گرفتار آمدند؟ مگر نه این است که این احزاب بطور معنوی و مادی مورد پشتیبانی احزاب برادر بودند؟ آیا حزب کمونیست مصر که خود را منحل اعلام کرد، اپورتونیست بود یا نه؟ موضع مغفی حزب کمونیست نیکاراگوئه در برابر انقلاب این کشور را چگونه باید ارزیابی کرد؟ آیا رفقان نیز با همان مغفل پیش گفته می توانند اعلام کنند که؟

"بخشی از حزب (حزب سوسیالیست نیکاراگوئه) با پر بهادان به شیروی اپوزیسیون لیبرالی، و صرفاً سیاست پیشبرد اشکال پارلمانی مبارزه در اتحاد با تمام گروههای اپوزیسیون را در پیش گرفت و از موضعی انتقادی به مبارزه مسلحانه واحدهای ساندنیست برخورد نمود. سرشوت این فراکسیون نئومشوبکی همچون سلف روس خود، خروج از صفوف انقلاب بدست خود بود." (مقاله کوال تحت عنوان تجربه نخستین انقلاب خلقی سه بدست، ترجمه مندرج در آموزشهای از انقلاب سوسیالیسم شماره ۱۸ ص ۱۵)

مگر نه اینست که با منطبق رفقارخی از احزاب (از جمله حزب کمونیست فرانسه در کنکره ۲۵، حزب کمونیست عراق در کنکره ۴، حزب کمونیست سری لانکا در کنکره ۱۱...)، حزب کمونیست بنگلادش در کنکره اش بر این و... با انتقاد از خود، به دشمنان چنین جهانی تبدیل گشته اند.

شیوه برخورد بلشویکی حزب کمونیست اتحاد شوروی، حزب لنین و نیرومندترین و مقتدرترین حزب کمونیست جهان به خطاهای گذشته خویش، و تلاش بیگ جهت غلبه بر ذهنی گرابی و محافظه کاری و عقب ماندگیها... جهت کشودن راه آینده و نیز شیوه انتقاد از خود حزب کمونیست ویشنام از خود در کنکره اخیر باید نصب العین رفقای باشد که در بهترین حالت حاضرند برخی انتقادات به برنامه و سیاست سازمان در دوره معینی را بهر صورت بپذیرند ولی بیکاری انحراف، جستجوی میزان نسبی آن به حوزه های دیگر، تلاش برای یافتن بنیانهای نظری آن و کوشش برای یافتن جای پای آن در ساهلی قبل تر در "دوره معین" و... را ثلی تاریخ جنبش کمونیستی ایران

وقلم بطلن کشیدن به آنچه که "حیدرخان آغا ز و ارانی هموار ساخته" می‌بندارند.

ما از رفقا می‌پریم مگر حزب کمونیست بیونان که خود رامنجل نمود جزو امضاکنندگان اسناد جلسات مشاوره نبود و به هنگام انحلال حزب جزو احزاب برادر بشمار نمی‌رفت؟ مگر حزب کمونیست مصر امضاکننده اسناد نبود؟ مگر حزب کمونیست السالوادور که با این صراحت گذشته خود را حزب رفرم می‌نامد، مگر احزاب "کمونیست اروپایی" که در اپورتونیسیم آنها جزو رفقا کسی تردیدی ندارد جزو احزاب برادر نبوده‌اند و هنوز هم نیستند؟ پاسخ چیست؟ چه بسیار احزابی که هم در دوره غلبه اپورتونیسیم بر آنها جزو احزاب برادر بودند و هم هنگامی که بر آن فائق آمدند - حقیقت آنست که بگفته رفیق کارباچف و

"در مورد احزاب کمونیست باید گفت که هر یک از آنها بر زمین ملی رشد کردند اما ضمن بیان منافع بنیادی طبقه کارگر و زحمتکشان کشور خود، همه آنان یک هدف مشترک دارند - صلح و سوسیالیسم. این آن تکیه اصلی است که این احزاب را بهم متحد و فشرده می‌سازد." (کارباچف، مصاحبه با بیونیتا ۱۸ ماه مه ۱۹۸۷ - ستاکیید از نگارنده)

موضوع روشن است. نمی‌توان بر پایه محسوب شدن این یا آن حزب در چارچوب جنبش کمونیستی چه در سطح ملی و چه در سطح بین الملل، چشم بسته و بدون توجه به پراتیک آن حکم به بری بودن آن حزب از انحراف و اپورتونیسیم داد.

"به ما می‌گویند که تقسیم بندی "برهم‌نای اپورتونیسیم" کهنه شده و تنها یک نوع تقسیم بندی مفهوم دارد و آن هم بین طرفداران انترناسیونالیسم و طرفداران خود کفایتی ملی است. این عقیده از ریشه غلط است. مفهوم "طرفداران انترناسیونالیسم" در صورتی که آنرا بطور کثرت بسطند عیم، از هر محتوا و معنایی تهی است. لیکن هر گاهی در جهت بسط و تفصیل مشخص به معنای شمارش و نشان دادن اشکال دشمنی با اپورتونیسیم خواهد بود" (لنین، مجموعه آثار چاپ پنجم ج ۲۶ ص ۱۶۹ - بزبان آذربایجانی)

هر چند امروز بیش از هر زمان دیگری در جنبش جهانی کمونیستی تکیه می‌شود که "انحصار حقیقت" در دست هیچ حزبی نیست و مرکز واحد شکل و هدایت احزاب کمونیست (همچون کمیونترن) وجود ندارد ولی بیغش کهنه برای تهرئه حزب، به پنهان عضویت آن در "انترناسیونال" کوفی؟! این حقیقت را نمی‌پذیرد. و مدام از انترناسیونال کفونی سخن می‌گوید (رجوع کنید به پلتن شماره ۱ ص ۲۲-۱). و معتقدین حزب توده ایران را با چنان مخالفت با انترناسیونال کمونیستی موجود تکفیر می‌کند. روشن است که انترناسیونال سوم که بر اساس ۲۱ شرط لنین* و بمنظور ایجاد مرکز واحد جنبش بین المللی طبقه کارگر تشکیل یافت با آن ۲۱ ماده یاد شده خط قطعی میان مارکسیست‌های واقعی و اپورتونیسیت‌ها و سوسیال شوونیست‌ها! ترسیم نمود. ولی آیا اکنون نیز این مرکز واحد وجود دارد؟! رفیق کارباچف می‌گوید:

"انترناسیونالیسم همواره مشخص است و اثر بخشی آن با همکاری عملی مشخص می‌شود، برای این همکاری در شرایط کفونی نه تنها مکانیسم خاص و بهیوژه "مرکز" ضروری نیست، بلکه با آن مغایر نیز می‌باشد. من در حزبمان هیچ

* ۲۱ شرط لنین، تنها احزابی به سلف انترناسیونال سوم راه می‌یافتند که هم در عرصه ملی و در عرصه بین المللی در عمل به مارکسیسم وفادار می‌ماندند. ۲۱ شرط لنین چنین بود تسلط محافل غرب بر مطبوعات حزبی و ترویج شدید فعالیت‌ها، برکناری و فرمیست‌ها از مقام‌های کلیدی حزب، حفظ دستگاه حزب تحت هر گونه شرایط انجام فعالیت کمونیستی در میان دهقانان، ترک "سوسیال میهن پرستی" و فرمیسم، افشا "امپریالیسم خودی، کار در اتحادیه‌ها و تعاونی‌های محافظه کار، ضرورت مبارزه علیه بین الملل آمستردام اتحادیه‌های کارگری، کنترل شدید فر اکیسیون‌های پارلمانی، سانترالیسم دموکراتیک در سازمان، تجدید جهت نام دوره ای اعضا حزب، دفاع از اتحاد شوروی در مقابل حمله امپریالیستی، طرح یک برنامه برای حزب کمونیست، باید پرش و اجرای تمام قلیح نامه‌ها و قرارهای کمیونترن و تغییر نام احزاب به حزب "کمونیست"، انتشاز مطالب کمیونترن در مطبوعات حزبی، و بعلاوه احزاب می‌بایستی شرایط ۲۱ گانه را مورد بررسی قرار داده و بر طبق آن عمل می‌کردند، کمیته‌های رهبری کننده می‌بایستی بر مبنای جدید تجدید سازمان یافته و آن رهبرانی را که از پذیرش شرایط ۲۱ گانه امتناع می‌ورزیدند اخراج شوند" (تاریخ سه انترناسیونال ج ۲ ص ۷-۲۸۶)

"مارکسیست‌های در گفتار که مارکسیسم را تنها پذیرفته بودند (کاشوتسکی، تورانی، مک دونالد و...) به انترناسیونال راه داده نشدند. لنین فقط "پذیرش" و املاک نمی‌دانست.

پیشنهاد یا نقشه ای به‌طور که می‌خواهد باشد برای احیا این مرکز سراغ ندارم" (کارپاجف مصاحبه با یونیتا ۱۸ مه ۱۹۸۷ - تاکید از نگارنده)

هرچند همین مضمون در گزارش کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی به‌کفکره ۲۷ حزب (گزارش ک. م. ح. ک. ا. ش به کلنکره ۲۷ چاپ مسکو به زبان فارسی ص ۱۰۶) و نیز در ملاقات رفیق کارپاجف با "فاوا" رهبر حزب کمونیست آرژانتین نیز صریحا اعلام شده است (بر اودا ۵ مارس ۸۷) ولی با اینحال پیش کهنه مدام با مخلوط کردن انترناسیونالیسم پرولتری و "اشترناسیونال"، تلاش می‌کند هم بر پیش انقلابی برجسب دشمنی با انترناسیونالیسم بزند هم حزب را تهرئه کند.

آیا پشتیبانی چنین جهانی کمونیستی و احزاب برادر از حزب توده ایران و کمک‌های مادی و معنوی آنان - حزب، بر مسئولیت حزب در برابر جنبش جهانی کمونیستی و در برابر طبقه کارگر ایران می‌افزاید و یا آنرا کاهش می‌دهد؟

حزب توده ایران و پیش کهنه در سازمان ما بجای آنکه پشتیبانی احزاب برادر از حزب - ال بر مسئولیت بیشتر و وجود پارتنرین تر بردوش حزب تلقی کنند از آن چپایی جهت سرکوب پیش انقلابی و دفاع از انحراف ساخته‌اند. این منطبق بر گراه به باؤنگری به واقعیات و به مبارزه با انحرافات فراخوانده می‌شود با اشترناسیونالیست نمایی دو تاشه (که ما از آن سخن خواهیم گفت) و با استناد به پشتیبانی احزاب برادر می‌کوشد بر انحرافات، تحجر فکری عقب ماندگیش پرده کشد.

* * *

پراتیک معیار حقیقت است

"اگر در زندگی عادی میان آنچه که شخص درباره خود می‌اندیشد و بر زبان می‌راند و آنچه که در واقع هست و بدان عمل می‌کند فرق می‌گذارند در نبردهای تاریخی، بطریق اولی باید میان گفتار و ادعاهای احزاب و سرشت واقعی و منافع آنان، میان تصورات آنها درباره خویش و آنچه که در واقع مستند فرق گذاشت." (کارل مارکس ۱۸ پرورمژوئی بنایارت ص ۱۸)

معیار حقیقت پراتیک است. فقط بر پایه آزمون این یا آن حزب در عرصه پراتیک است که می‌توان بی‌پرده که حزب مورد نظر تاجه میزان به اصول و منافع طبقه خود پای بند است.

"مردم زانه بر منبای آنچه که خود درباره خویش می‌اندیشند بلکه بر منبای رفتار سیاسی آنان قضاوت می‌کنند." (لغین م ۲۶ ج ۱ ص ۶۹ آذربایجانی)

ولی حزب با منطبق ویژه خویش، سرکوب توسط رژیم‌های ارتجاعی و بیورشها را دلیل بر حقانیت برنامه و تاکتیک‌های خود بری بودن از اپورتونیس می‌دانند. و برخی زفقا میسنگی جهانی با او بهنگام سرکوبها را، ولی هیچکدام از آنها بهرمان قاطعی دال بر علمی و انقلابی بودن برنامه حزب نیست. ملاک پراتیک خود حزب است.

مسئله اصلی هر انقلابی مسئله قدرت سیاسی است. این حکم نه فقط ناظر بر سرشت قدرت سیاسی در انقلاب بلکه ناظر بر نحوه برخورد با قدرت سیاسی موجود و چگونگی آرزیابی و مبارزه با آن نیز هست. در نحوه برخورد به این امر است که برخورد طبقاتی در تمام عرصه‌ها خود را نشان خواهد داد. حزب توده ایران هر چند خوددهما مقاله درباره ضرورت برخورد مارکسیستی به قدرت سیاسی انتشار داده است ولی مرکز چه در تحلیل قدرت سیاسی موجود و تدوین خط انقلابی در برخورد با آن، وجه در تدوین استراتژی، هرگز به آن پای بند نبوده است. تمامی تاریخ حزب گواه این حقیقت است و ما فقلبه اشاره ای گذرا به دوره تاریخی معین و در عرصه ای معین اکتفا می‌کنیم.

حزب در سال ۴۲ شعار سرنگونی رژیم شاه را که آن نیز نه به مفهوم سرنگونی کل سلطنت باشد بلکه بعضی سرنگونی استبداد شاهی بکار می‌رفت. سه بهانه مغایرت آن با همزیستی مسالمت آمیز پس گرفت و نوشت:

* حزب در مقام تهرئه خویش، هنگامی که چیزی برای چنگ زدن نمی‌یابد، چنین می‌نویسد، "خائشانان پیدا می‌شوند که حزب توده ای ما را به "اپورتونیس" و "فررمیس" متهم می‌سازند. معلوم نیست به چه علت باید فرمیس و اپورتونیس را تیرباران کرد" (ما و آزادگان سیاسی)

"اگر هدف حزب توده ایران مبارزه برای استقرار حاکمیت پرولتاریا و متحدان آن نیست به چه علت آماج حملات رژیم‌های ارتجاعی و به طریق اولی امپریالیسم قرار گرفته است و می‌گیرد (همانجا)

"شعار سرنگون کردن رژیم در شرایط تازه... قبل از هر چیز و از جهت محتوای واقعی، مخالفت با همزیستی مسالمت آمیز و صلح بود. این شعار شعار سرنگون کردن رژیم کودتای ضد فئودالی بودونکر ارکندگان آن در شرایط نویی به ناچار باقی ماندن مناسبات فئودالی را میخواستند و به طور عینی در این مواضع قرار می گرفتند." (دنیای مهر ۵۴)

"شعار سرنگون کردن رژیم در شرایط تازه... قبل از هر چیز و از جهت محتوای واقعی، مخالفت و تکرار کفندگان آن در شرایط نویی بناچار باقی ماندن مناسبات فئودالی را میخواستند بطور عینی در این مواضع قرار می گرفتند." (دنیای مهر ۵۴)

حزب با این توجیه تلوریک و نیز بجهت تشخیص "گرایشات ترقیبخواهانه در رژیم شاه و وجود برخی نیروهای طرفدار راه سوم (نوسرمایه داری نوسوسیالیسم)؟؟؟ در میان هیات حاکمه (دنیای شماره ۲ سال ۴۳- مقاله غازیانی) شعاری را که به دور او صفحه مبارزه مطرح می ساخت، به شعار مبارزه در راه قانون اساسی تبدیل کرد.

"جهت اصلی مبارزه در شرایط کنونی باید متوجه آزادیهای دموکراتیک و استقرار مجدد اصول دموکراتیک مصرح در قانون اساسی کرد... هدف ما در این دوره فقط پایان دادن به شیوه مطلقه حکومت و استقرار آزادیهای سیاسی است که در قانون اساسی ایران مقرر گشته است" (دنیای شماره ۴)

حزب تا سال ۵۴ همواره از طرح صریح شعار سرنگونی ملغره رفت و فقط در برنامه ۵۴ شعار "واژگون کردن رژیم فرترت سلطنت" را همیدان آورد. حزب به همین برنامه هم پایبند نماند. حزب که معتقد بود "نزدیک به ۷۰ سال است که مرحله انقلاب ایران در نتیجه هدفهای استراتژیک جنبش انقلابی ایران اساسا تغییر نکرده است" (دنیای آن ۵۲) مجددا بر آن تاکید کرد و اعلام نمود، چون از طرفی "توده های مردم هنوز بیداری و آمادگی و تشکل لازم در جهت انجام انقلاب ملی و دموکراتیک را ندارند" (و نیز، نامه دنیای سال ۵۴). از سوی دیگر برخی عناصر و جناحهای هیات حاکمه نیز با استعداد شاهی مخالفتند. لذا باید با "عناصر دوربین تر طبقات حاکمه" دست اتحاد داد. حزب شعار "چپه واحد دیکتاتوری" را مطرح ساخت تا این چپه "انتقال قدرت از یک جناح طبقه حاکمه به جناح دیگر را عملی سازد" (دنیای مهر ۵۴) مجله دنیای در همان هنگام نوشت:

"اؤنظر ما این مسئله ائفندر مهم است که می توانیم این نوع انتقال قدرت را به یک شعار تاکتیکی روز تبدیل کنیم" تا "نتیجه این طبقات و اقشار اجتماعی (کارگران، دهقانان، خرده بورژوازی شهری، روشنفکران و بورژوازی ملی) بلکه قشرهایی از طبقات حاکمه نیز در آن شرکت چوبند" (دنیای اسفند ۵۴)

حزب بر این اعتقاد بود که، "بهتر آن است که جناح سالمتر و واقع بین تر هیات حاکمه زمام امور را در دست داشته باشد." (دنیای مهر ۵۴) حزب با همین تحلیل تا شهریور سال ۵۷ یعنی تا ماههای پس از شروع جنبش توده ای ضد رژیم، از طرح صریح شعار سرنگونی خودداری کرد.

آنچه که حزب در این دوره پیش برد اینست که چون اکنون نمی توان انقلاب کرد باید میان شر موجود و یک اصلاح "بسیار کوچک" در آن شر، یکی را انتخاب کرد و باید با بخشی از بورژوازی (هیات حاکمه) نیز که از این اصلاح بسیار کوچک جاشداری می کند دست اتحاد داد. بگفته لغین "این استدلال مینا و تئیبیک تمامی اپورتونیستها در سرتاسر جهان است" و اساس آن بر نفی تلوری سوسیالیستی مبارزه طبقاتی و جایگزین کردن تلوری پیشرفت متحدانه اجتماعی بجای آن است. (لغین ج ۱ چاپ ۴ ترجمه تاجیکی ص ۶۶-۶۲)

این بود آنچه که حزب در دوره شاه پیش برد و در دوره خمینی آن را با شکل دیگری عرضه داشت...

حزب نه ماهها پس از شروع جنبش توده ای یعنی از ۱۲ شهریور ۵۷ شعار سرنگونی رژیم را مطرح ساخت (اسفاد و دیدگاهها ص ۸۷۵) و این خود نقطه آغاز امتداد همان انحراف، مفتی به شکلی دیگر بود. انحراف خمینی پرستی در این دوره بود که تمامی انحرافات حزب بر روی پرده آمد.

اپورتوفیسم در مسایل برنامه ای، منطق، بی پرستی سیاسی، عدم اعتماد به توده ها، ذهنی گرائی، کرنش در برابر قدرت... با تجدید نظر آشکار در ابتدای ترین اصول مارکسیسم سلفیغیسم در برخورد با دین و دستگاه روحانیت درم آمیخت و روو بورژوازی پررنگ تر گشت. حزب مرز میان ماتریالیسم دیا لکتیکه و عقب مانده ترین نوع نگرش ایده آلیستی به جهان - یعنی نگرش مذهبی - را در هم ریخت و رابطه دیا لکتیکی شکل و محتوی را منسوخ کرد. حزب خطاب به نیروهای "خطامام" می گفت:

"ما میان پیروان اسلام انقلابی (اسلام خمینی) و پیروزی سوسیالیسم تناقضی نمی بینیم... تفاوت میان ما مارکسیست های متعهد با شما مسلمانان متعهد این است که ما اؤنقله نظر علمی و جهانی در برخورد با مسایل اجتماعی و

تحول تاریخی از دید وسیع تری برخورداریم". (پرسش پاسخ شماره ۱ خرداد ۵۸) حزب جمهوری اسلامی به مثابه حزبی که در راه برانداختن استثمار فرد از فرد مبارزه می کند، معرفی شد. حزب خطاب به این سازمان ارتجاعی نوشت: "بگذارید مبین عدالت اجتماعی که شما (حزب جمهوری...) بیافکرش هستید وقانون اساسی آنرا تصریح کرده، یعنی برانداختن استثمار فرد از فرد را با هم پیاده کنیم". (پرسش و پاسخ ۲۰ آذر سال ۶۰) سوسیالیسم به مثابه جامعه ای نو، به مثابه سرازاد گذار از عصر توحش به عصر مدنیت با جامعه اسلامی قرون وسطایی مورد نظر بهشتی و خمینی و... هم مضمون گشت.

همکاری ما با نیروهای انقلاب اسلامی (خط خمینی) یک مسئله استراتژیک و دراز مدت است و به هیچ وجه مسئله تاکتیکی و روزمره نیست و می توانیم با آنها تا ساختمان سوسیالیسم پیش رویم حال آنکه نظامی که در ایران برقرار خواهد شد فرضاً اسامی هم قسط اسلامی باشد، ما با آن موافقیم. بجای سوسیالیسم بگویید قسط اسلامی" (حزب توده ایران در عرصه سیاست روز ۱۸)

حزب، مونیسم (یک گرایی) مارکسیستی، مونیسم اسلامی هم هدف معرفی می کرد و در مقاله ای بنام "سوسیالیسم عملی و پیشش توحیدی" خمینی و پیروانش راه تشکیل جبهه فرامی خواند زیرا بقول مولوی "جان خوگان و سگان از هم جداست متحد جانهای با آن خداست" (نامه مردم ۱۲ خرداد ۵۸)

حزب که همواره از دوران گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم ته قوت پرولتاریا در عرصه ملی، بلکه ضعف آن را نتیجه می گرفت در توجیه این عدول خود از افکای مارکسیسم، در همین دوره در تریبونهای جهانی کمونیستی، تصریح می کرد که این "دوران" است که پس از ۱۴۰۰ سال در اسلام چنین پتانسیل نیرومندی آفریده است (مسائل بین الملل شماره ۶ سال ۶۱) هر چند این نحوه برخورد به دین بصورت پر اکنده از همان سالهای ۲۰ نیز در حزب وجود داشت، هر چند حزب از همان هنگام می نوشت که:

"حزب توده ایران نه فقط مخالف مذهب نیست، بلکه به مذهب بطور کلی و مذهب اسلام خصوصاً احترام می گذارد و روش حزب خود را با تعلیمات عالیه محمدی مغایر نمی داند، بلکه معتقد است که در راه هدفهای مذهب اسلام گونش" (اعلامیه مورخه ۱۵ دیماه ۵۸)

ولی در سالهای اخیر همین مضمون، توجیه فلسفی یافت و حزب به تنها وظیفه مارکسیستی مبارزه در راه جدایی دین از دولت رانگی کرد بلکه از آن فراتر رفت و ماتریالیسم دیالکتیک را با ایمان بخدا سازگار نمود. لنین می گفت:

"مارکسیستها باید ماتریالیست یعنی دشمن دین باشند، اما ماتریالیست دیالکتیک باشند. یعنی مبارزه با دین را نه بطور استرکت و انتزاعی، نه بر زمینه تجرید و صرفاً تئوریک و نظری موعظه ای که همیشه بکنواخت و یکسانست، بلکه بطور کنکرت و مشخص بر زمینه مبارزه طبقاتی مبتنی سازند که عملاً پیش از همه و بهتر از همه به تربیت توده ها منجر می شود. مارکسیست باید بتواند وضع مشخص را در نظر گیرد. همواره مرز میان آنارشیسم و اپورتونیسم را پیدا کند (این مرز نسبی و متحرک است ولی وجود دارد) و نه دچار لغای و ابستراکت و انتزاعی و عمل دچار "انقلابیگری" ترخالی آنارشیستی شود و نه گرفتار سازگاری و سازشکاری خرده بورژوا یا روشنفکر لیبرال گردد که از مبارزه با دین می ترسد و وظیفه خود را فراموش می کند و با ایمان به خدا سازگاری می شود و بجای پیروی از منافع مبارزه طبقاتی از حسابگریهای کوچک و ناچیز و تنگ نظری پیروی میکند که مبادا کسی را برهناند و رم بدهد و بترساند... حزب (پرولتاریا) باید پیشوای مسلکی در مبارزه با هر گونه نظامی قرون وسطایی و از جمله با دین قدیمی و رسمی و در مبارزه با همه تلاشهایی باشد که بقصد تجدید و نوسازی و با استدلال آن بشیوه جدید و غیره بعمل می آید... (لنین درباره مناسبات حزب طبقه کارگر با دین)

ولی حزب چنین نکرد. تحریف ماتریالیسم دیالکتیک، حسابگریهای سیاسی فرصت طلبانه، کرنش در برابر قدرت و... موجب آن گشت که حزب به جای انجام وظیفه مارکسیستی خویش، توده مردم را پسروی دین و حاکمیت دینی را خواند.

حزب در تلگرافی به خمینی بمفاسبت عید قربان به او گفت و "شما... در موضع طبقات زحمتکش، کارگر و کشاورز و دوبرابر استثمارگران ایستاده اید." (اسناد و اعلامیه های حزب توده ایران... ص ۲۲۲)

و به طبقه کارگر و توده ها تاکید می کرد

"برای پیروزی انقلاب تنها یک راه وجود دارد و آن پیروی بی چون و چرا از خط‌ده امپریالیستی و مردمی امام خمینی است!" (همانجا ص ۲۳۲)

بر این پایه بود که حزب اتحاد خود با خمینی و پدیرش رهبری او را استراتژیک و پرخاسته از "اعماق جهان بینی خودجویند" (اسناد و دیدگاهها ص ۲۵) و هراتقلابی مخالف با آن را بامارک ضد انقلابی و... کوپید و پانائیدیسکریب خشن آزادهای سیاسی به همان نتایجی رسید که نئین پیش بینی میکرد. با این درک از مارکسیسم لنینیسم، از طبقات و مبارزه طبقاتی، از رابطه شکل و محتوی و... بود که درست همان ماه فروردین ماه ۱۳۵۷، رهبران حزب در مجامع جهانی بجهت کشف تئوری اتحاد یکجانبه و تکامل مارکسیسم برخورد می‌پایند. در ادامه همین روند بود که حزب تا فروردین ۶۴ هفتاد و نه نفر را در "دولت حاکمیت" دل‌شکند و شعار سرنگونی رابر زبان نیارد و سرانجام تحت فشار توده‌های حزبی و جرم‌عمومی چغش پناچار به آن تن داد. (نامه مردم شماره ۱۰۷)

یکی دیگر از اضرافات بنیادی حزب توده ایران در این دوره (واکنش نئین) اعلام صریح کهنه شدن آموزشهای نئین درباره نقش طبقه کارگر در انقلاب دموکراتیک، فرارویی انقلابات دموکراتیک به انقلابات سوسیالیستی و نیز سیاست اتحادهاست. حزب توده ایران برای توجیه اضرافات خویش یکی از احکام بنیادی اثر مشهور نئین "دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک" - به‌مثابه یکی از آثار تئوریک مارکسیسم لنینیسم - ارائه شده اعلام کرد و نوشت:

"انقلاب دموکراتیک که مورد بحث دو تاکتیک... است در عصر امپریالیسم رخ می‌دهد... دو تاکتیک در ۱۹۰۵ نوشته شده است. اینکه در عصر امپریالیسم بدون سرکردگی پرولتاریا - انقلابات دموکراتیک ملی دورنمای ندارند... در مفهوم مجرد و عام خود سخنی درست است... اما این چه ربطی به عصر ما دارد." (نامه مردم شماره ۲۴۹)

دبیر اول حزب به صراحت می‌گفت:

"چریکها یک جمله از نئین می‌آورده‌اند که "در قرن بیستم، در یک کشور سرمایه‌داری نمی‌توان خود را دموکرات انقلابی شامد و ترسید که به سمت سوسیالیسم گام برداشته شود"... بعد نتیجه‌گیری می‌کنند که "دموکراتهای انقلابی حتماً نباید کمونیست باشند"... خوب، این همان ملائطی بودن است." (پرسش و پاسخ شماره (۱۴)، (۱۵)، (۱۶) ۶)

حزب هنگامی به این "خلایقت" - در واقع به نفع آشکار بخشی از تئوری مارکسیستی - مشغول بود که رهبری ح. ک. ا. ش. و بسیاری از حزب، آموزشهای نئین درباره سرکردگی پرولتاریا در انقلاب دموکراتیک، فرارویی انقلاب دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی و... را نمونه‌ای برای کمونیستهای سرتاسر جهان معرفی می‌کردند و مباحث عمیقی پیرامون ضرورت رهبری طبقه کارگر و زبانیهای ناشی از کم‌پاداد به آن شدیداً اجربار داشت.

حزب در این دوره تئوری اتحادها را نیز به ادعای خود "تکامل" داد و درست همان هنگام که رژیم بخش اصلی رهبری را به زیر تاژیک کشته بود، این خلاقیت در مارکسیسم را در کنفرانس پراگ (فروردین سال ۸۲ - بهمن ۶۱) به احزاب دیگر عرضه کرد.

"مسئله اتحادها با اقتضای ویژگی‌های تاریخی و سنتها بسیار متنوع می‌باشد، از جمله اتحاد یکجانبه، چه بسا چنین درکی از اتحاد در نگاه اول متناقض برسد. ولی در اینجاست بر سر آن اتحادی است که حزب مادر انقلاب ایران بکار می‌بخشد. و این شکل اتحاد مربوط به ویژگی‌های - مبارزه سیاسی است، در ایران جنبش خلقی ضد امپریالیستی تحت لوای شعارهای مذهبی ظاهر می‌کند. رژیم موجود در کشور، موقعیت حزب مادر تدارک انقلاب و در پیشبرد آن را برسمیت نمی‌شناسد. اینکه ما از سوی مسلمانان مواجه با عدم ذرک می‌شویم مانع از حمایت ما از انقلاب نیست، بدین ترتیب ما سیاست اتحاد را - حتی بصورت یکجانبه - با نیروهای انقلابی دارای اعتقادات مذهبی بکار می‌بندیم." (صلح و سوسیالیسم - آوریل سال ۸۲ متن روسی - این گفتار از سوی حزب ترجمه نشده است) و این اتحاد یکجانبه جز دنباله روی آشکار، جز نایب کردن بی قید و شرط طبقه کارگر به حاکمیت ضد انقلابی تلوکراتیک چیز دیگری نبود.

"تکامل" تئوری راه رشد فیر سرمایه‌داری یکی دیگر از خلاقیت‌های ح. ک. ا. ش. در این دوره بود. حقیقت مجرد وجود ندارد، حقیقت مشخص است. کسی نمی‌تواند به این سؤال که بهاران خوب است یا نه؟ پاسخ مشخص دهد. اگر زمین تخم خورده بر آن بذر پاشیده شده باشد طبعاً بهاران ملایمی مفید است و برعکس اگر درختان

تازه شکوفه زده باشند باران تند قطعاً زین آور است. در مورد تئوری‌ها (راه رشد غیر سرمایه داری...) نیز باید بطور مشخص برخورد کرد. همانگونه که باران برای روستایی در شرایط نامناسب بدبختی و است، پذیرش راه ستر اتوری و تاکتیکی - که به امر قدرت سیاسی و سازماندهی مبارزه طبقاتی مربوط می‌گردد - بدون توجه به شرایط هلاکت آور است. مبارزه برای دیکتاتوری دموکراتیک کارگران و دهقانان در دوره معینی از تاریخ روسیه انقلابی ترین شعار مبارزاتی بود ولی هر آن کس که در دوره مرحله انقلاب سوسیالیستی و سوسیالیسم خواستار بازگشت بدان باشد مرتجع است. آنچه که بخشی از سوسیال دموکراتهای روسیه زایه گرداب اپورتونیسم و خیانت آشکار به طبقه کارگر و خلق کشفاد همافا عدم درک دوران نوین و عدم اعتقاد به ضرورت رهبری پرولتاریا در انقلاب پرولتاریا بود. راه رشد بگواهی تمامی اسناد و به اعتراف خود حزب "برای کشورهای بود که هنوز مفاسد تولیدی سرمایه داری در آنها رشد نیافته بود و مالا فائد طبقه کارگر رشد یافته بود" (نامه مردم ۱۱۴) حل تبدیل این تئوری به ستر اتوری حزب طبقه کارگر در کشوری که مفاسد سرمایه داری در آن مسلط است، انقلاب آن به کشوری که پرولتاریا و پرولواژی دوطبقه اساسی و تضاد کار و سرمایه تضاد اساسی آن را تشکیل می‌دهد برسمیت شناختن آن در این کشور به مثابه "تئوری انقلابی حاصل خیز معنایی جز افتعاع از مبارزه طبقاتی، تبدیل طبقه کارگر بزایه افشار غیر پرولتری ندارد.

در شرایطی که جنبش جهانی کمونیستی سرگرم جمع بندی تجارب این تئوری و بر حذر داشتن از ساده نگری بوده اند، در شرایطی که احزاب کمونیست کشورهای دارای مفاسد تولیدی سرمایه داری بر ضرورت رهبری طبقه کارگر در انقلاب پیش از پیش تاکید می‌کردند، افتخار چنین انحرافی نصیب حزب توده ایران گشت. نامه مردم می‌نویسد: "... ما در پرتیامه ۵۴، بر این اولین بار (در جهان) مسئله جد گیری سوسیالیستی را در کشوری که مفاسد سرمایه داری در آن تا حد انحصارهای محلی پیش رفته بود مطرح ساختیم" (نامه مردم ۱۱۵) حزب نه در سال ۵۴ بلکه در سال ۶۵ به این قابلیت فخر می‌کند. تکامل مارکسیسم بدینجا خاتمه نمی‌یابد. حزب تاکید بر آموزش لنین درباره دموکراتهای انقلابی را "ملائقی" بودن معرفی می‌کند. اگر برای طی این راه در کشورهای عقب مانده رهبری دموکراتهای انقلابی - که نه تنها باید ضد کمونیست نباشند بلکه بعضاً باید هوادار سوسیالیسم علمی نیز باشند - ضروریست، بنظر حزب، طی اینراه ندر کشورهای عقب مانده بلکه در کشورهای سرمایه داری دارای انحصارات محلی آسوری ضد کمونیستهای حرفه ای نیز میسر است. کیانوری هنوز در سال ۵۹ اعلام می‌نمود که این راه در ایران آغاز شده است (پیش و پیاخ سال ۵۹ شماره ۴) و تاکید می‌کرد: "حتی اگر این پدیده جدید در ده چاشنیها شکست روبرو شود آن را دلیل نادرستی آن نمی‌دانیم". (همانجا)

این بود تنها شمه ای از تاریخ حزب توده ایران* و برخلاف رفقا حزب مرکز حاضر نشده است از خودش انتقاد (به مفهوم کشف علل انحراف و اجتناب از ظهور آن به شکل دیگر در سیر حرکت آتی خویش) کند. برخورد حزب بدخاطهای خود در همین دوره پس از انقلاب بهمین (خطاهایی که بقول رفقا ستر اتوریک بوده، علل نظری داشته و به تقویت ضد انقلاب و فاجعه منجر شده است) گواه این ادعای ماست. حزب صدها بار بر صریحت "خطای گذشته" مهر تأیید کوبیده است و این معنای جز آن ندارد که باز به همان راه خواهد رفت که رفت و همان سیاست و برنامه ای را در پیش خواهد گرفت که در موقع مساعد به "فاجعه" منجر خواهد گشت.

در شرایطی که خود حزب انکار ضرورت تاکتیکی انتطاف پذیر را اپورتونیسم و خیانت به طبقه کارگر می‌نامد و

می‌نویسد:

* می‌گویند شما با این برخورد، خدمات حزب به جنبش (نشر آثار مارکسیستی و...) را انکار می‌کنید، و بر تاریخ جنبش کارگری ایران با یک چرخش قلم خطبطلان می‌کشید و...

ایند گفت هر چند در واقع حزب در عرض ۴۶ سال موجودیت خود، در ترجمه آثار پنهان گذاران مارکسیسم فری العاده کم کاری کرده است به هر حال ما منکر کار حزب در این عرصه نیستیم. ولی به بهانه ترجمه و نشر آثار مارکسیستی - حتی اگر با حد اکثر توان هم انجام گیرد - نمی‌توان حزبی را به جهت انحرافاتش در برخورد با "قدرت سیاسی" به مثابه "مساله اصلی" تهرئه کرد. آشنایی حزب به مقوم مارکسیستی و دست رسی داشتن به تمامی آنها و نشر این آثار نه تنها مسئولیت حزب به جهت برخورد با "مساله اساسی" را نه تنها سبک نمی‌کند بلکه بر آن می‌افزاید. حزب بخشی از وظیفه خود یعنی نشر بخشی از آثار کلاسیک را انجام داد و در بخش اصلی و اساسی یعنی برخورد به "قدرت سیاسی" و مبارزه به خطا رفت.

"انکار ضرورت تاکتیک انعطاف پذیر استفاده از همه امکانات موجود برای ادامه مبارزه انقلابی طبقه کارگر چیزی جز اپورتونیسم چپ و خیانت به طبقه کارگر نیست" (مارواؤدگان سیاسی ص ۲۶)

در این صورت چگونه می توان حزب را با کوهی از خطاهای استراتژیک اپورتونیست نداشت و با آن درک واحدی از مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری داشت مگر آنکه مارکسیسم - لنینیسم را به دو شقه یعنی به "تئوری عام" و "تئوری تطبیقی" تقسیم کنیم. تئوری عام را بر طاقچه ای بگذاریم تا از اپورتونیسم در امان باشیم و آنگاه با تئوری تطبیقی "خطاهای استراتژیک" کنیم و برنامه ای را در پیش گیریم که به "فاجه" منجر گردد ولی به هرکت تئوری عام هیچ لکه ای بر ادعایمان نشیند.

* * *

پیشش کله انترناسیونالیسم را چگونه درک می کند

قبل از هر چیز باید تصریح کنیم که بحث ما در اینجا در کادر پذیرندگان و مدعیان انترناسیونالیسم پرولتری است و نه غیر آن. زیرا قاصدان اثبات اینست که انترناسیونالیست های واقعی آنانی هستند که پیوند دیالکتیکی مبارزه ملی و بین المللی طبقه کارگر و حزب پیشامک آنرا درک می کنند. از طرفی در بین خود مبارزه ای انقلابی علیه ارتجاع خودی - بمثابه بخشی از ارتجاع جهانی را پیش می برند، از پاکیزگی مارکسیسم - لنینیسم قاطعانه دفاع می کنند، با هرگونه تجلی اپورتونیسم و انحراف مرز می کشند طبقه و توده را با روح انترناسیونالیسم پرورش می دهند... "، از طرف دیگر علاوه بر خدمتی که از این طریق به اردوی انقلاب جهانی می نمایند بعد دیگر مسئولیت بین المللی خویش یعنی همبستگی و پشتیبانی تام و تمام از جنبش جهانی کمونیستی، اردوگاه سوسیالیسم و جنبش های انقلابی در تمام جهان را درک می کنند و وظایف ناشی از آن را چه در عرصه ملی و چه در عرصه بین المللی انجام می دهند. بی تردید آنکس که فقط مبارزه انقلابی در عرصه ملی و... را وظیفه خویش می پندارد در بهترین حالت انقلابی آفته به بسوم ملی است. باید قبل از هر چیز انترناسیونالیسم پرولتری را بمثابه یک اصل و یک رکن مارکسیسم پذیرفت و آنگاه به این نکته پرداخت که آیا در کردار نیز بدان پای بندیم یا نه؟ بحث ما در این بخش صرفا در چارچوب همین کادر است و پس.

انترناسیونالیسم پرولتری عضو ارکانیک مارکسیسم - لنینیسم است و آن دیدگاهی که در عمل مارکسیسم - لنینیسم را از مبارزه انقلابی جدا می کند، قادر نیست درک درستی از انترناسیونالیسم ارائه دهد و به مسئولیت انقلابی خود در برابر آن عمل کند.

می توان مارکسیست - لنینیست بود ولی از جنبش جهانی کمونیستی، از اردوگاه سوسیالیسم (و در راس آن اتحاد شوروی) روی برتافت و عمیقا با آن پیوند نخورد. این امر ناشی از بین المللی بودن طبقه کارگر و وجود دشمن مشترک یعنی پروروزای جهانی و وجود هدف مشترک یعنی "صلح و سوسیالیسم" است. ولی ابراهیمسنگی با جنبش جهانی کمونیستی و اردوگاه سوسیالیسم فقط یکی از ارکان انترناسیونالیسم پرولتری است. هر آن حزب که از مبارزه انقلابی در کشور خویش سرباؤ ُند، آفرا - بهر دلیل - او مسیر حقیقی منحرف سازد، نمی تواند انترناسیونالیست واقعی باشد. زیرا مبارزه در عرصه ملی و مبارزه در عرصه جهانی درهم تنیده اند. زیرا هرگز کمترین وظیفه انترناسیونالیستی طبقه کارگر حزب او در هر کشور معین، کمک به برادران طبقاتی خویش در تمام جهان از طریق مبارزه انقلابی در کشور خویش و مبارزه انقلابی در راه بکسره کردن کار پروروزای خودی و استقرار خاکمیت پرولتاریا و شبرد برای حفظ بقا شروع بر ساست. تنها از این طریق است که آن اعلام همبستگی ها واقعیت می یابند. نمی توان در عرصه ملی از مبارزه انقلابی باؤمانند، و در آگاهگری و سازماندهی طبقه کارگر و توده های استثمار شونده کشور خویش علیه پروروزای خودی منحرف گشت و به کجراه افتاد. سپس مدعی خدمت به جنبش بین المللی طبقه کارگر و بخش پیروزمند آن اردوگاه سوسیالیسم گشت. این است درک لنینی او انترناسیونالیسم پرولتری.

"انترناسیونالیسم در کردار فقط و فقط یکی است و آنهم کار پیدریغ در راه توسعه جنبش انقلابی و مبارزه انقلابی در کشور خویش و پشتیبانی (از راه تبلیغات و همدردی و کمک مادی) از این مبارزه و او این خط

مشق و فقط از این خط مشی بدون استثنا در تمامی کشورهاست. (لنین، زیر پرچمی دروغین)*

در دوران معاصر - دورانی که با اکثر کبیر آغاز شده است - دفاع و پشتیبانی بی دریغ از اردو ۴۰ سوسیالیسم (در راس آن اتحاد شوروی یکی از ارکان اصلی انترناسیونالیسم پرولتری است و بدون آن نمی تواند سخنی از انترناسیونالیسم پرولتری در میان باشد. ولی دفاع و پشتیبانی و همبستگی با اردو گاه سوسیالیسم بدون مبارزه انقلابی در کشور خویش جهت تبدیل آن یکی از کشورهای سوسیالیستی در بهترین حالت معنایی چنان پائین آوردن سطح حزب پیشاهنگ پیشروترین طبقه انقلابی تاسطح یک حزب دوستدار کشورهای سوسیالیستی ولی بی عمل نمی تواند داشته باشد. از اینروست که در همان اسفادی که خود حزب توده ایران در ده سال پیش بر آنها امضاء نهاده است تأکیدی می شود.

"بقدرت رسیدن طبقه کارگر و متحدانش بزرگترین خدمت احزاب کمونیست کشورهای سرمایه داری به امر سوسیالیسم و کمونیسم است" (اسناد جلسات مشاوره - تأکید از نگارنده است) آیا با مسکوت گذاشتن ضرورت رهبری طبقه کارگر، نه فقط برای پیروزی انقلاب دموکراتیک، بلکه حتی برای آستانه گذار به انقلاب سوسیالیستی، می توان به امر سوسیالیسم و کمونیسم خدمت کرد؟ چگونه می توان با حمایت مطلق و یکجانبه از رژیم بی عقل خود رفقا! استقرار ولایت فقیه و مبارزه با کمونیسم و سوسیالیسم از بهترین مشخصات آن بود" (۲ ص مقاله رفیق خسرو) خدمتکاران پیگیر و استوار امر سوسیالیسم و کمونیسم بود! آیا انتخاب مشی تحکیم پایه های رژیم خمینی رژیم بی ریختن خون کمونیست ها را! واجب غیر کفای می دانند - در میان توده های زحمتکش می توان دم از خدمت به امر سوسیالیسم و کمونیسم زد.

بدون مبارزه علیه انحرافات در درون جنبش طبقه کارگر، بدون مبارزه علیه دوگوشه تقاضای ثقل اپیدئولوژی بورژوازی و خرده بورژوازی در درون جنبش، بقدرت رسیدن طبقه کارگر و متحدانش و انجام این بزرگترین خدمت امری ناممکن است و بر این پایه "آن طرفدار انترناسیونالیسم که مخالف سرخست اپورتونیسم نباشند فقلبتک موجود خیالی است و پس" (لنین منتخب آثار یکجمله ای فارسی ص ۴۴۴)

لنین با یادکردن او انترناسیونالیسم پرولتری بود که با ۲۱ شرطیاد شده در قبل، علاوه بر ماده "دفاع قاطع از اتحاد شوروی" بمثابة تقاضای کشور سوسیالیستی آن روزگار پذیرش ۲۰ شرط دیگر علیه اپورتونیسم راست و "چپ" به منظور پیشبرد مبارزه انقلابی در کشور خویش را به متاقبه شروط پذیرش به انترناسیونال سوم (همچون حزب واحد جهانی) و محکم پای بندی به انترناسیونالیسم مطرح نمود.

لنین در قطعنامه در باره وحدت انترناسیونالیست ها علیه بلوک دفاع طلبی خرده بورژوازی" (مضوبه کنفرانس سرتاسری آوریل ۱۹۱۷ ح. س. ک. ر. ب) پس از توضیح سیاست مغشوبیها... در قبال جنگ (دفاع از میهن خودی و بورژوازی خودی) و دولت موقت تصریح کرد که

"کنفرانس مقدومی دارد"

۱) وحدت با احزاب و جریاناتی که این سیاست را پیش می برند مطلقاً غیر ممکن تلقی شود

۲) وحدت و نزدیکی با گروهها و جریاناتی که در موضع انترناسیونالیسم در کردار قرار دارند به هم نهایی دوری گزیدن از سیاست خیانت خرده بورژوازی به سوسیالیسم ضروری محسوب شود. (لنین - مجموعه آثار - چاپ پنجم، جلد ۲۱ ص ۴۱ - ۴۶ بزبان آذربایجانی)

آشپه که بنظر لنین معیار اصلی پای بندی یا عدم پای بندی به امر انترناسیونالیسم محسوب می شد، نه ادعاهای خود این یا آن حزب بلکه برانیک واقعی آنان بود! آیا ما در سال های که شعار سرنگونی رژیم داده شد به وظایف انترناسیونالیستی خویش در برابر جنبش جهانی کمونیستی وارد می سوسیالیسم و خلقهای تحت ستم، آشنانگه شایسته پیشاهنگ انقلابی طبقه کارگر است عمل کردیم؟

* مقاله "وحدت صوری یا وحدت اصولی" در مقام توجیه انترناسیونالیسم در گفتار به متاقبه معیار وحدت، بدون اشاره به صفرا و کبرهای لنین و بدون توجه به پس و پیش قطع نامه و بدون ذکر بند ۱ این قطع نامه، فقلبتخشی از بند ۲ را آن نیز به طور ناقص و درهم ریخته، نقل و استنتاج کرده است. آن چه مقاله نقل نموده است چنین است:

"بنیانگذاران مارکسیسم - لنینیسم همواره خواهان وحدت انترناسیونالیستها بودند لنین کبیر در قطع نامه... نوشت که... "تقریباً وحدت با گروه بندی ها و جریاناتی که در واقعیت امر روی بنیاد انترناسیونالیسم اتکا دارند، بر اساس دوری از سیاست خائنانه خرده بورژوازی و..." (رجوع کنید به صفحه ۴۴)

انترناسیونالیسم تربیت طبقه و توده با روح برادری جهانی پرولتاریا و توده زحمت است. بهترین راه تربیت توده و طبقه با این روح، مبارزه واقعی در راه حقوق و منافع آبی و آبی آسان نشان دادن حقانیت مارکسیسم-لنینیسم در عمل است. تنها از این طریق می توان آسان راه حقانیت اردوگاه سوسیالیسم و جنبش جهانی طبقه کارگر واقف کرد. مایه پرسم آبا بر نامه شکوفایی جمهوری اسلامی " در مین ماکوئیسم و اعتبار جهانی آنرا افزایش داد با به آن آمیختن و پاسخ چیست؟

حزب توده ایران معتقد است که در سالهای ۶۱-۵۷

"حزب در زمینه انجام وظایف انترناسیونالیستی خود، از جمله در پشتیبانی شجاعانه از انقلاب و جمهوری دمکراتیک افغانستان، انقلاب فیکار آگوشه، اتیوپی، آنگولا، جنبش آزادیبخش فلسطین و دیگر نهضت های رهایی بخش و نیز دفاع استوار از اردوگاه سوسیالیسم و دستاوردهای مادی و معنوی آن کوتاهی نکرد" (اسناد کنفرانس ملی ح. ت. اسامه مردم شماره ۱۱۹)

بگذارد همین نمونه افغانستان را بعنوان مثال زنده بررسی کنیم. در این که سازمان ما و حزب صادقانه و در زیر شدیدترین فشارهای "افغانستان سبزی" پرچم دفاع از انقلاب نور و دستاورد آن - جمهوری دمکراتیک افغانستان - را بر زمین نگذاشت تردیدی نیست. وی با مشارکت ما در امر تحکیم پایه های رژیم خمینی بمقابله دشمن قدر اتحقاقی افغانستان و بیا یکا عده ضد انقلاب، مگر در فرجام کار، آنچه باقی ماند بهره مندی رژیم ولایت فقیه ضد افغانانی از نیروی ما نبود؟ مگر نه ایست که بررکتترین خدمت به مبارزه مردم افغانستان، مبارزه با رژیم خمینی و جلوگیری از تحکیم پایه های او می بود؟ پاسخ ما به احزاب رادری منطقه چیست؟ چگونه میتوان در شرایط گسترش خوچ خمینی گرایی در منطقه " اتحاد یکپارچه " با "حزب الهی" های طرفدار ولایت فقیه را تلو ریزه کرد و آنگاه مدعی انجام بین انترناسیونالیستی در برابر خلقهای منطقه شد؟ چگونه می توان انترناسیونالیست بود و رژیمی را دشمن داشت و حتی او را حمایت کرد که برای نشان دادن کیفه خود نسبت به اتحاد شوروی، پرچم آن را بهی شرمانه در زیر پای او با شان خود می کند؟ فرق بین انترناسیونالیسم در کردار و انترناسیونالیسم در گفتار چیست؟

ما با این اتهامات از نبرد سخت در دفاع از سوسیالیسم جهانی و برای بر افکندن سوسیالیسم در مین خویش،

از نبرد با دشمنان رنگ و وارنگ سوسیالیسم بازنخواهیم ایستاد. این اتهامات قادر نخواهند بود ما را از مبارزه برای کشف علل خطاهای اصلاح خویش و مبارزه با انحرافات در سازمان و جنبش کمونیستی میهنمان و سرانجام از مبارزه به خاطر منافع طبقه کارگر و توده زحمتکش منحرف سازند. حقایق روشن تر از آن است که به مثنی اتهامات هیچ بتوان بر آن برده سانس کشید.

- جنبش راست با ایجاد گسست میان تلوری و پراتیک و پراگماتیسم سیردن برنامه، اسامه، خط مشی سیاسی واحد و عوامل ویژه - که در هر کشوری، در هر مقطعی و در مورد هر نیرویی بطور ویژه مطرح است - تنها معیار وحدت را پذیرش صوری مارکسیسم - لنینیسم قرار می دهد. این پیش حتی با عدم موضعگیری قطعی در بر اهرنگی کنندگان دیکتاتوری پرولتاریا و لنینیسم، محسوب شدن در چارچوب جنبش کمونیستی جهانی و احزاب برادر را تنها معیار وحدت احزاب تلقی می کند. - این پیش با چشم پوشی بر اپورتوئیسم حزب توده ایران، حزب را جاودانه و تنجسم مل در ایران می بیند ارد. در عمل وحدت جنبش کمونیستی ایران را تنها در انحلال دیگر نیروهای جنبش در حزب توده ایران می داند.

- درک این پیش از مارکسیسم - لنینیسم، انترناسیونالیسم پرولتری جهانی وحدت و حزب توده ایران درکی انحرافی و راستگرایانه است.

* * *

" اگر کار بشیوه جدید را بشیاموزیم، اگر قادر نهائیم، عتالت و محافظه کاری را در هرگونه مقام آن رفع نشائیم، اگر شجاعت از بیایی سالک اوضاع را از دست بدهیم و اوضاع را همانگونه که هست مشاهده نکنیم، آنگاه نمی توانیم حتی یک کام به پیش برداریم. برای اینکه بی مسولیتی ریشه کن گردد، باید نامیدن یدیده ها

به اسم خویش همچون قاعده زندگی پذیرفته شود و درباره همه صافخانه قضاوت شود، وقت آن رسیده است که به نژاکت بی جا، درجایی که باید سختگیری، تقوا و وجدان وجود داشته باشد خاشته داده شود"
از گزارش م. س. کارپاجاف به کنگره ۲۷ ح. ک. ا. ش

جنبش جهانی کمونیستی در حال گذار به مرحله ای کیفیتاً نوین از تکامل خویش است. اینک جستجوی عمل ناکافی ها به رکن مهمی در مباحث جاری در میان کمونیست های جهان تبدیل گشته است. روی آوردن به "کار به شیوه جدید" و "ارزیابی شجاعانه"، نامیدن پدیده ها به اسم خویش، و دور انداختن "نژاکت بیجا" آن پدیده هایی هستند که مدام گسترش می یابند.

باید به شیوه ای لنینی به جهان و جامعه و جنبش نگریم. این طلب متد لنینی و نیز نیاز، ژمان است که خطا در تمامی عرصه ها و بی امان جستجو شود متأسفانه تفکری چنین نمی اندیشد و این در شرایطی است که جنبش کمونیستی ایران گرفتار یکی از بحرانی ترین دورانهای حیات خویش و شاید بحرانی ترین آن است. پیش کهنه همانگونه که حاضر نیست از "انحراف پرست از سیاست مستقل طبقه کارگر دست بکشد، همانگونه نیز نمی خواهد تفکر گذشته درباره جنبش کمونیستی را نیز کنار گذارد و آنرا آنگونه که واقعا هست ارزیابی کند. این پیش مفوض حزب را سرمفول مقصود می داند و دیگر سازمانهای مارکسیست-لنینیست ایران را بسته بنوع برخورد آنها با حزب، خرده بورژواها، "چپ"ها، دمکراتهای انقلابی و... می نامد. این پیش هر چند علی الظاهر وحدت طلب است ولی آنچه که از قطعنامه وحدت درک می کنند تنها وحدت با حزب توده ایران و طرد دیگران است. عمل این پیش نقض وحدت در زیر پرچم وحدت طلبی است.

باید اعتراف به این حقیقت نهراسید که در جنبش کمونیستی ایران حقیقت در انحصار هیچ نیرویی نیست. در تمامی سازمانهای جنبش کمونیستی ایران (ما، حزب توده ایران، سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)، سازمان فدائیان خلق ایران (پیروان بیانیه ۱۶ آذر)، سازمان آزادی کار ایران و...) کمابیش اجزایی از حقیقت وجود دارد و هر کدام به سهم خویش دارای انحرافات هستند، خاص خویش و بعینا مشترک باهم. (از جمله در مسئله انترناسیونالیسم پرولتاری) برحسب کردن حزب در میان تمامی آنان، تعیین مناسبات با آنها بر اساس مناسباتشان با حزب، جز در خدمت تحکیم هر چه بیشتر انحرافات حزب، جز در خدمت تفرقه هر چه بیشتر جنبش، جز ضربه زدن به منافع طبقه کارگر ایران-بویژه در این دوره حساس-مفهوم دیگری ندارد.

* * *

هژمونی و دو استراتژی

۱- اگر بپذیریم که دوران ما، دوران گذار جهانی به سوسیالیسم است، و اگر بپذیریم که یکی از مشخصه‌های عمده دوران ما اصل عدم تقید جغرافیای انقلاب است، به ناکزیر باید بپذیریم که در هیچ انقلابی، هیچ مانع ماقبل تجربی، بر سر رکود کنونی پرولتاریا وجود ندارد. بنابراین هر کس که در تئوری به دنبال مانع تراضی بر سر هژمونی پرولتاریا در انقلابات است، اگر مشکل فقر تئوریک نباشد، در درجه نخست باید تئوری دوران را به دور افکند و از لنینیسم دست شوید. اما در تهر به، آن چه که باید در اساس مدنظر قرار گیرد، درجه آمادگی پرولتاریا برای کسب هژمونی، انجام انقلاب سوسیالیستی و یا فرارویاندن انقلاب به یک انقلاب سوسیالیستی است.

۲- وظایف انقلاب، عمومی‌ترین مفهومی است که یک مرحله از انقلاب را تعیین می‌کند. تعیین‌کننده وظایف انقلاب، پرولتاریاست؛ پرولتاریاست که برنامه حداقل خود را به پیش می‌نهد و درمی‌یابد که آیا یک انقلاب پیروز شده است، و یا سقط‌گرده و شکست خورده است. بنابراین ما در هر انقلابی در درجه نخست باید به سهم پرولتاریا چشم بدوزیم. در یک انقلاب دمکراتیک، با حرکت از زاویه سهم پرولتاریا، حزب پرولتاریا ضمن شرکت فعال در انقلاب، هیچ‌گاه خطراً را کم نمی‌کند، سبه نحوی دیگری در راه منافع پرولتاریا، که هیچ چیزی جز منافع واقعی جامعه نیست، می‌چنگد، سب استقلال طبقاتی پرولتاریا پای می‌فشرده.

۳- انقلاب دمکراتیک را باید آلیزه نمی‌کند، از آن کعبه آمال نمی‌سازد و این توهم را در صفوف پرولتاریا دامن نمی‌زند که با پیروزی انقلاب دمکراتیک، طبقه کارگر آزاد می‌شود.

۴- حزب پرولتاریا با آید آلیزه نکردن انقلاب دمکراتیک، برجم انقلاب بیکر را برمی‌افزاید و خواهان فراتر رفتن از چارچوب نظام سرمایه‌داری (و یا هر نظام استعماری مسلط دیگری) و گذار انقلاب دمکراتیک به انقلاب سوسیالیستی می‌شود.

بر اساس این شیوه برخورد علمی و انقلابی، دو استراتژی و خط مشی یک حزب کمونیست اصالت از آن منافع پرولتاریاست و نه خلقی بودن و ضد خلقی بودن یک حاکمیت. اصالت دادن به مفاهیم "خلق" و "ضد خلقی" در یک خط مشی، از مبانی اندیشه یوپیولیتی است. این اندیشه در برابر "حاکمیت خلقی" دچار سرکیچه گشته، متحد افراطی آن حاکمیت از کار درمی‌آید و در برابر "حاکمیت ضد خلقی" با اپوزیسیون بورژوازی، خرزروشی‌نازدارد.

۲- مفاهیم و یا عباراتی هم چون سهم پرولتاریا، منافع پرولتاریا، درجه آمادگی پرولتاریا و فرارویاندن انقلاب دمکراتیک به انقلاب سوسیالیستی، با مقوله هژمونی گره می‌خورد. اکنون گره بحث‌های درون سازمانی ما نیز این مقوله است. در مورد مقوله هژمونی توجه به این نکات ضروری است:

- مفهوم هژمونی در درجه نخست استنتاجی از نقش تاریخی - جهانی پرولتاریاست. این نقش مستقل از خواسته "این یا آن پرولتاریا کل پرولتاریاست". این نقش ناظر بر "هویت پرولتاریاست و آن چه که بر مبنای این هویت به ناکزیر به توسل پرولتاریا باید انجام پذیرد." ()

- دومین مفهوم هژمونی در اصل ضرورت تشکیل حزب مستقل طبقه کارگر، مستتر است. طبقه کارگر و در درجه نخست پرولتاریای صنعتی، باید خود را به صورت یک نیروی سیاسی منسجم سازمان دهد و از همین رو باید به توسط حزبی آگاه، پیش‌رو رزمنده، رهبری شود.

- سومین مفهوم هژمونی در سیاست اتحادهای طبقاتی (بر مبنای "وحدت اراده" بلوکی از طبقات تحت ستم در یک مرحله انقلاب) هویدای می‌گردد. طبقه کارگر توده دهقانان و زحمت‌کشان را به خود ملحق می‌سازد و به عبارت دیگر آن‌ها را زیر هژمونی خود درمی‌آورد. از یک دیدگاه اپورتونیستی، هژمونی یک چیز است و سیاست اتحادهای طبقاتی یک چیز دیگر. از همین رو از دیدگاه یک اپورتونیست خرده‌بورژوازی و همه اقتشار آن به مثابه یک نیروی طبقاتی سیاسی، در حال یک نیروی انقلابی است. اما از دیدگاه لنین، همان‌گونه که هژمونی در عرصه اتحادها معنی پیدا می‌کند، اتحادها نیز در پرتو مقوله هژمونی قابل فهم و مجاز است. اتحاد طبقاتی‌ای که ست آن اعمال هژمونی پرولتاریا و یا تسریع روند تحقق امر سرکردگی این طبقه نباشد، نفی صفت مستقل را به دنبال می‌آورد.

- بنابراین سه مقوله اتحادهای طبقاتی، هم‌مونی و صف مستقل را باید در پیوند تنگاتنگ دیالکتیکی با یکدیگر، درک کرد. ترتسکی به اتحاد پرولتاریا و دهقانان اعتقاد نداشت و از این رودر قاموس وی واژه هم‌مونی فاقد اصالت است، همان‌گونه که برای رفرمیست‌ها این واژه بی‌معنی است، چرا که آن‌ها به صف مستقل، اعتقادی ندارند.

- هم‌مونی در مبارزه به دست می‌آید و از آسمان نازل نمی‌شود. خرده‌بورژوازی - و خاصه قشر فوقانی آن و نیروی رهبری کننده و بازتاب دهنده منافع اخص طبقاتی آن - سازمانی که ناکزیر نشده است، سازمانی که ناکزیر نشده است، تا زمانی که همه درها به رویش بسته شده است، به رهبری پرولتاریا تن در نمی‌دهد. خودیگری‌های دوران مانافی این حکم لئینی نیست. (۲)

- هم‌مونی با قدرت رابطه تنگاتنگی دارد. هر چه طبقه کارگر و حزب پرولتاریا قوی‌تر، پرنفوذتر، آگاه‌تر و رزمنده‌تر باشد، امکان برقراری هم‌مونی پرولتاریا در جامعه بیشتر است. یک بلشویک می‌گوید، می‌رزمیم و هم‌مونی پرولتاریا را برقرار می‌کنیم. اما یک اپورتونیست، که در عین اپورتونیست بودن از سرزدگی نیز سخن می‌گوید بدان دل می‌بندد که انشاالله، دموکرات‌های انقلابی در فرجام انقلاب دمکراتیک رهبری را به ما خواهند داد. هر همین اساس نیز هست که یک بلشویک حزبی رزمنده و یک اپورتونیست، حزبی بی‌رقم، نالایق، فاسد، و تسلیم طلب می‌خواهد.

- هم‌مونی معطوف به کسب قدرت سیاسی است. اگر نیرویی معتقد باشد که قدرت مستقر (آخوندها، "حاکمیت خلق"، بورژوازی دمکرات، خرده بورژوازی دمکرات، دمکرات ملی، دمکرات انقلابی...) وظایف انقلاب را انجام می‌دهد و انقلاب را به پیش می‌برد، خود به خود ایده هم‌مونی را کنار می‌نهد. محول کردن زمان تحقق این ایده به "فرجام انقلاب دمکراتیک" نیز مستلزم به دور افکندن آن است.

- تحقق هم‌مونی در زمان صورت می‌گیرد و بنابراین ناظر به یک روند است. ایده آن به معنی واقعیت آن نیست، اما واقعیت یافتن آن مستلزم پافشاری بی‌تزلزل بر روی ایده آن و مجاهدت بی‌دریغ در راه تحقق آن است.

- هم‌مونی پرولتاریا در مفهوم نهایی خود متناظر با موضع برتر پرولتاریا در قدرت سیاسی و در آخرین کلام متناظر با دیکتاتوری پرولتاریاست. اما هم‌مونی پرولتاریا عیناً با دیکتاتوری پرولتاریا مترادف نیست. گذاشتن علامت تساوی بین این دو، شگردی اپورتونیستی به منظور نفی ضرورت هم‌مونی پرولتاریا در انقلاب دمکراتیک است.

- از به فرجام رسیدن انقلاب دمکراتیک نمی‌توان بدون هم‌مونی پرولتاریا سخن گفت. هیچ حاکمیتی نمی‌تواند بدون هم‌مونی پرولتاریا متصرف به صفت انتقالی باشد و جامعه را به سمت سوسیالیسم هدایت کند.

- لنین چه پیش از کسب قدرت به توسط حزب بلشویک و چه پس از کسب قدرت در جریان بحث بر سر نقش اتحادیه‌های کارگری در دیکتاتوری پرولتاریا، نشان داد که نباید از هم‌مونی درکی پروریکر اتیک داشت. هم‌مونی قدرت صوری نیست، هم‌مونی فرمانروایی در شکل کمونیسم جنگی نیست، هم‌مونی دیکتاتوری حزبی نیست، هم‌مونی معاهده بین حزب کمونیست با احزاب دیگر از موضع زور نیست، هم‌مونی قدرت واقعی پرولتاریا در همه ارکان جامعه است. هم‌مونی یک سیاست نوین، یک روان‌شناسی اجتماعی نوین و یک فرهنگ نوین است.

- تلاش در جهت کسب هم‌مونی بنیاد استراتژی پرولتاریاست. اندیشه هم‌مونی اندیشه راهنمای پرولتاریا و معیار محک برخورد با استراتژی دیگران، اندیشه‌های دیگران، بلوک‌های سیاسی مختلف و قدرت سیاسی پس از سرنگونی رژیم کهنه است.

۴- از مجموعه آن چه که گفته شد می‌توان نتیجه گرفت که آن درکی که ایده هم‌مونی را با سوسیالیستی دانستن مرحله انقلاب هم‌سنگ در نظر می‌گیرد و بر مبنای دمکراتیک بودن مرحله انقلاب به مقابله با طرح هم‌مونی پرولتاریا برمی‌خیزد اولاً از درک لئینیستی دوران و دیالکتیک مراحل انقلاب به دور است و ثانیاً برداشت بسیار محدودی از مفهوم هم‌مونی دارد. این برداشت محدود، که به دیگران اتهام آلوده بودن به انحرافات ترتسکیستی می‌زند، به یک اعتبار در اساس با برداشت ترتسکیستی از مقوله هم‌مونی هم‌سنگ است. استالین به درستی در "مسایل لنینیسم" تأکید می‌کند که لنین اساساً از آن روعلیه ترتسکیست‌ها برخاست که "آن‌ها ایده هم‌مونی پرولتاریا را نمی‌فهمیدند." درکی که ایده هم‌مونی پرولتاریا را تنها در دیکتاتوری پرولتاریا و مرحله سوسیالیستی انقلاب محسم

می‌بیند نیز حق این ایده را نمی‌فهمد و هم چون پاروس، پدر فکری ترسکی، این تزا را مهنا می‌گذارد که "اگر سوسیال دمکراسی در راس جنبش انقلابی پرولتاریا... قرار گیرد، این دولت، دولت سوسیال دمکراتیک... و دولت موقت سوسیال دمکراتیک، دولت یک پارچه‌ای با اکثریت سوسیال دمکراتیک خواهد بود." (۲)

۵- هم چنان که در آغاز این مقاله گفته شد ما مطلقاً نمی‌توانیم در تئوری به دنهال محملی برای معوق کردن طرح ضرورت برقراری هم‌مونی پرولتاریا بگردیم، تئوری مارکسیسم-لنینیسم چنین محملی را در اختیار ما نمی‌دهد. بنابراین ضرورت برقراری هم‌مونی پرولتاریا را باید به عنوان یک اصل مسلم تئوریک و به عنوان یکی از فرض‌های اثبات شده مساله در نظر گرفت و در تحلیل مشخص برای چگونگی تحقق پیدا کردن ایده هم‌مونی چاره‌جویی نمود. اما این مساله که از زمان تثبیت لنینیسم در سطح جنبش جهانی کمونیستی، چنین وضوحی یافته است، هنوز برای عده‌ای از رفقای ما که رسوبات پیش فاجعه‌بار گذشته را از مغز خود نژوده‌اند، واضح و آشکار نیست و بنابراین گاه ما ناچاریم به بحث‌های ۸ دهه قبل برگردیم و مباحثی را از سرگیریم که نتایج آن‌ها کاملاً روشن شده است.

اکنون به بحث هم‌مونی در سازمان ما، بحث میان دو استراتژی است، یک استراتژی که هدف خود را جمهوری دمکراتیک خلقی و تأمین سرکردگی پرولتاریا نهاده است، ایده هم‌مونی طبقه کارگر را به عنوان پایه و اساس می‌پذیرد و استراتژی دیگر که طرح استراتژی و تاکتیک مصوب پلنوم فروردین ۶۵ شکل مدون آن است، مبنای کار را بر روی "حاکمیت خلقی" و تحقق ایده هم‌مونی صرفاً در فرجام انقلاب دمکراتیک می‌نهد.

در چارچوب بحث هم‌مونی، یک اختلاف عمده بین این دو استراتژی، بر سر رابطه بین ایده هم‌مونی و سیاست اتحادهای طبقاتی است. استراتژی معطوف به "حاکمیت خلقی"، که شکل مناسب با اوضاع و احوال، "تصحیح شده استراتژی" اتحاد یک‌سویه" (۴) است، رابطه بین هم‌مونی و سیاست اتحادهای طبقاتی را از هم نمی‌گسلد. اندیشه هم‌مونی با متحدین پرولتاریا در عرصه مبارزه طبقاتی، ماتریالیستی و بنابراین اسمی‌گرایانه برخورد می‌کند. اما اندیشه‌ای که اتحاد را مطلق می‌سازد، با متحدین، برخوردی ذات‌گرایانه دارد. این برخورد ذات‌گرایانه بدان‌چنان منجر می‌شود که هر متحدی نخست در عام انتزاع، در فضای بین سیارات، متصف به صفت انقلابی شده و آن‌گاه در عالم واقع نیز، همواره و به صورت پایدار، انقلابی پنداشته شود. در چارچوب چنین دیدگاهی، کافی است نماینده خرده‌بورژوازی در یک حاکمیت شرکت داشته باشد، تا آن حاکمیت مفتخر به تصاحب عنوان "حاکمیت انقلابی خلقی" گردد. در این دیدگاه، از آن‌جایی که پیوند با خرده‌بورژوازی فی‌الذاته و لذاته، فی‌الذاته و لذاته استراتژیست است، پیوند با "حاکمیت خلقی" نیز استراتژیست می‌شود. بنابراین، سیاست پرولتاریا در قبال "حاکمیت خلقی" در این استراتژی، در چارچوب "اتحاد و انتقاد" می‌گنجد.

سیاست "اتحاد و انتقاد" - که در مورد آن به اندازه کافی تجربه تاریخی و از جمله در کشور خودمان وجود دارد - به نفعی صاف مستقل می‌انجامد. این‌جاست که وجه دیگر اختلاف آشکار می‌شود. طرح مصوب پلنوم و مدافعان آن، رابطه تنگاتنگ و دیالکتیکی بین سه رکن سیاست لنینی هم‌مونی، اتحادها و صف مستقل را درک نمی‌کنند. از همین‌روست که طرح پلنوم ۶۵، بیشتر از طرح منشوریکی انقلاب دمکراتیک، از مارکسیسم فاصله می‌گیرد. منشوریک‌ها سیاست خود را با "دولت موقت انقلابی" برپایه سیاست ابوزیمینوف افراتی بودن تنظیم می‌کردند، اما طرح، با امید بستن افراتی به "حاکمیت خلقی"، این سیاست را برپایه متحد افراتی بودن، بنیاد می‌گذارد.

از این بحث می‌توانیم وجه بعدی اختلاف را استنتاج کنیم. در هنگام توضیح پیرامون مقوله هم‌مونی گفته شد که اندیشه هم‌مونی، محکم و معیار برخورد با قدرت سیاسی پس از سرنگونی رژیم کهنه است. این وجه از اندیشه هم‌مونی می‌گوید سیاست ما در قبال قدرت تازه استقرار یافته، در درجه نخست تابع آن است که میزان نفوذ واقعی طبقه کارگر و برنامۀ آن، در کانون قدرت تاجه حد است و قدرت حاکم، تا چه‌طبقه کارگر را برای سازمان‌یابی آزاد می‌گذارد. در مقابل، سیاست مطلق‌کننده اتحادها، شیفته و فریفته قدرتی می‌شود که یک رکن آن و بی‌تأمین آن، نماینده طبقه‌ای است که بالقوه می‌تواند متحد پرولتاریا باشد. این سیاست بغا بر گرایش درونی خود به شهادت تجربه، منجر به اتحاد افراتی با "حاکمیت خلقی" می‌شود. در مقابل این سیاست وجه رابطه مستقیم و اثباتی قدرت حاکم - پرولتاریا جای خود را به وجه معکوس و سلبی قدرت حاکم - بورژوازی بزرگ و یا قدرت حاکم - امپریالیسم می‌دهد و هر ستیز قدرت مستقر با بورژوازی و امپریالیسم با نژدیگی آن به زحمت کشان یکسان انگاشته می‌شود. در مقابل، استراتژی مبتنی بر ایده هم‌مونی، محقوای رابطه قدرت حاکم - بورژوازی و قدرت حاکم - امپریالیسم را بر مبنای محتوای رابطه قدرت حاکم - پرولتاریا تعریف، ارزیابی و ارزشگذاری می‌کند.

۶ - همه انحرافات استراتژی مبتنی بر "حاکمیت خلق"، در سیریه که این خط مشی برای انقلاب و حاکمیت پس از سرنگونی ترسیم می‌کند، تبلور می‌یابد. طرح مصوب پلنوم که حتی موضوع درهم شکستن ماشین دولتی و ضرورت آزادی بی‌قید و شرط را مسکوت گذاشته است و "حاکمیت خلق" را صرف متکی بر نیروهای محرکه انقلاب و از جمله طبقه کارگر کرده و شرکت نمایندگان این طبقه را در حاکمیت، شرط انقلابی بودن آن قرار نمی‌دهد، در مورد این حاکمیت، توهم پراکنی می‌کند. طرح، نقش طبقه کارگر را تنها در محدوده مقوله کمیت می‌سنجد و برای آن بار کیفی قابل نیست؛ "درجه پیگیری این دولت (یعنی حاکمیت خلق) در اجزای برنامه مذکور (یعنی برنامه طبقه کارگر) با میزان سهم و نقش طبقه کارگر و پیش آهنگ آن در این حاکمیت بستگی دارد." در این جمله این نظر مستتر است که حداقل برنامه طبقه کارگر با حداقل برنامه خرده‌بورژوازی هم‌سنگ است و از همین روست که طرح اصولاً با مقوله کیفیت (دست کم تا آستانه سوسیالیسم) کاری ندارد و تنها به کمیت‌ها و درجات، دل بسته است. می‌پرسم: کدام درجه از پیگیری را باید به عنوان آن حد اقلی پذیرفت که حاکمیت را به حاکمیت انقلابی خلق تبدیل می‌کند؟ و نیز می‌پرسم: در مملکت محروسه ایران، این درجه از پیگیری آیا متناظر با یک کیفیت نوین هست یا نه؟ و آیا این کیفیت نوین می‌تواند قاشق بر خرده‌بورژوازی باشد؟ سکوت طرح در مورد این قبیل مسایل پرمعناست.

در سیاست (اگر سیاست‌گذار واقع بین باشد و یا چند ارد که واقع بین است) "باید بشود"، مترادف است با "می‌تواند بشود". طرح مصوب پلنوم، حاکمیت خلق را صرفاً متکی بر اتحاد نیروهای محرکه انقلاب می‌کند ولی با سکوت خود در مورد الزام شرکت طبقه کارگر در این حکومت، این امر را الزامی ندانسته و صرفاً می‌گوید اگر چنین شود، مفید خواهد بود. این چنین حاکمیتی باید خطوط برنامه ای مطروحه در بند ۵ طرح را به مورد اجرا بگذارد و از آن جایی که "باید" به معنی "می‌تواند" است، بنابراین می‌تواند به این برنامه جامه عمل بپوشاند و خرده بورژوازی می‌تواند به ساحت سرمایه نیز حمله برد و در واقع از چارچوب برنامه حد اقلی پرولتاریا خارج شده و هدایت‌گر اجرای برنامه انتقالی نیز باشد. اما برنامه انتقالی خود چیزی نیست جز شکستن مرز بین برنامه حد اقل و حد اکثر. خرده‌بورژوازی این مرز را می‌شکند و راه رشد غیر سرمایه داری کذا را برمی‌افزاید!

۷ - در این جا است که اختلافات بر روی نقش و قابلیت خرده‌بورژوازی به طور عام و به طور خاص نقش و قابلیت این قشر در ایران، تمرکز می‌یابد. در بالا به جنبه‌هایی از بحث عمومی در این مورد اشاره شد، اما آن چه که در بحث ویژه ایران باید مورد توجه قرار گیرد علاوه بر تجربیات مشخص، ساخت و بافت و گرایش‌های طبقاتی در جامعه ایران از یک سو و کارکرد و جایگاه دولت در این جامعه، از سوی دیگر است.

طرح استراتژی و تاکتیک مصوب پلنوم پذیرفته است که مناسبات غالب در ایران، سرمایه داری است. اما طرح جایگاه تاریخی این سرمایه داری را تعیین نکرده و از بیان صریح این موضوع که پرولتاریا و بورژوازی دو طبقه اصلی جامعه ایران را تشکیل می‌دهند، عدا خودداری ورزیده است. در این طرح این سرمایه داری، آنگذرها هم سرمایه داری نیست. اما این سرمایه داری، سرمایه داری یعنی همان نظامی است که تنها سوسیالیسم قادر به نفی آن است و نه شبه فرماسیونی به نام "حاکمیت خلقی". این سرمایه داری ویژگی‌های خودش را نیز دارد، از جمله این که وابسته است، متکی بر نئت است و پاسدار آن دولتی است که سرمایه بزرگ امروزه اساساً در غالب آن تجسم می‌یابد.

سرمایه داری ایران، الهته نه صرفاً به دلیل جوان بودن، هنوز فاز ویژه تحرک اجتماعی عمودی حد فاصل بین پایان مرحله انباشت اولیه سرمایه و تبلور یافتن گرایش‌های انحصاری را از سرنگذرانده است. خرده بورژوازی‌ها ما هنوز چشمانمان به بالاست، با "حرص و ولع" (اصطلاح کلاسیک‌ها) می‌خواهند خود را بالا بکشند و حتی آن هنگام که از پل صراط رفاهیت و کشمکش، به پایین، به اعماق جامعه، به میان پرولتاریا و نیمه پرولتاریا می‌افتند، چه بسیار دیده می‌شود که هنوز چشم بر آسمان دارند. در بسیاری از کشورهای عقب مانده و یا سرمایه داری‌ها رشد متوسط آمریکای لاتین، آسیا و آفریقا، وضعیت چنین نیست. در این کشورها بخش مهمی از خرده‌بورژوازی به سرنوشت خود تن داده است و به پرولتاریا به چشم ناچی می‌نگرد. اما در میان عمده‌ترین بخش‌های خود آگاه اقشار متوسط جامعه ایران، بخش‌هایی که از تحرک سیاسی برخوردارند و یا می‌توانند برخوردار باشند، به دلایل عینی، با چنین روان‌شناسی مهمی مواجه نیستیم. نهایتاً فراموش کنیم که بخش عمده قشر مرفه و متوسط خرده‌بورژوازی ایران، حاصل سیاست لویی فیلیپی "شروتمند شوید" شاه با اتکا بر درآمدهای شرارت نفعی است و نهایتاً از نظر دور داریم که همین

اقتدار - خاصه قشر مرفه - به انقلاب و ژاکوبینیسم انقلابی، با چه بدبختی مغرطی می‌نگرند. در ایران، بخش‌های مهمی از خرده‌بورژوازی، هنوز خود را جمهوریه فتردن دست پر و لئاریائی می‌بیند و اگر بر مسند قدرت بنشینند، برای طبقه کارگر سهمی در نظر نخواهد گرفت. (۵)

به ویژگی‌های مسند قدرت در ایران باید توجه ویژه‌ای مبذول داشت. دولت در ایران بزرگ‌ترین کارفرماست. هم اکنون سرمایه بزرگ اساساً دارای شخصیت حقیقی بلکه دارای شخصیت حقوقی است که در قالب دولت تجسم می‌یابد. آیا رفقای مدافع طرح پلنوم حاضرند یا خیال آسوده این دولت راه دست خرده‌بورژوازی بسپارند؟ آیا رفقا حاضرند با اطمینان خاطر زمام سرنوشت^{نقش} را که حاکم بر اقتصاد کشور است، به دست خرده‌بورژوازی و حتی رادیکالترین تیره آن بدهند؟ اگر کسی سوار این مرکب شد، دو طلبانه پیاده خواهد گردید تا طبقه کارگر بر روی زمین آن بنشیند؟ بگویید یک دولت خرده‌بورژوایی در ایران، به‌طور مسلم به کدام سمت استحال خواهد یافت، چه به سمت بورژوازی؟ چه به سمت دیکتاتوری؟ پس چرا توهم می‌آفرینید؟

۸ - اما ایران کشوری است خرده‌بورژوایی و به همین دلیل، برعکس استنتاج راست روانه از این واقعیت، که می‌بایست بر این امامزاده دخیل بنشینیم، باید این تذکر لنین را - در آن جایی که به واقعیت خرده‌بورژوایی بودن روسیه اشاره داشت - آریزه گوش کنیم که نباید در مورد جریان‌های خرده‌بورژوایی دچار توهم شویم و از جمله به همین دلیل می‌بایست "در راه طبقانی پرولتری خود شایسته قدم باشیم." (۶)

در ایران، خطایی بس جدی خواهد بود اگر اتحاد طبقه کارگر و خرده‌بورژوازی را در مرحله انقلاب دمکراتیک، در غالب معاهده بین کمونیست‌ها و یک یا چند سازمان خرده‌بورژوایی، مجسم ببینیم. ما عیناً باید به این واقعیت توجه داشته باشیم که هیچ بخش‌های رادیکال خرده‌بورژوازی، اساساً باید به توسط خود کمونیست‌ها حول شعارهای دمکراتیک و عدالت‌جویانه، صورت گیرد. مظهر اتحاد خلق در ایران، از جمله اتحاد طبقه کارگر و خرده‌بورژوازی، اساساً نه جبهه‌ای از تشکلهای موجود، بلکه تشکلهای توده‌ای است که از هم اکنون می‌توانند تشخیر کنند، با برآمد انقلاب برآمد یابند، بنیادهای آن را تشکیل دهند و مظهر دمکراتیسم آن باشند.

قشر فوقانی خرده‌بورژوازی جدید در ایران عمدتاً در برابر سرنگونی نمی‌ایستد، اما در برابر تحولات انقلابی ایستادگی می‌کند. از این قشر و بخش فعال خرده‌بورژوازی سنتی قشری مسلمان که بگذریم، باقیه اقتدار خرده‌بورژوازی می‌توانیم در تئوری، متحد باشیم. اما در مبارزه سیاسی، در تقاضا و تهبولوژیک آگاهانه. مبارزه طبقاتی، ما فکلهای معینی را می‌توانیم به عنوان مظهر خرده‌بورژوازی توانا برای اتحاد دمکراتیک با پرولتاریا در نظر بگیریم. دیدگاه راست، با خرده‌بورژوازی به طور کلی متحد می‌شود، اما استراتژی مبتنی بر ایده هرژمونی، با خرده‌بورژوازی جمهوری خواه، رادیکال و دمکرات. از دمکراتیک بودن مرحله انقلاب، نباید این برداشت را داشت که باید با هر نیروی خرده‌بورژوازی و با دازای ریشه در خرده‌بورژوازی، متحد شد. دمکراتیک بودن مرحله انقلاب و ضرورت گذار بی‌وقفه آن به سوسیالیسم، ایجاب می‌کند که مرکز ثقل اتحادها و ائتلاف‌ها بر روی آن نیروهایی قرار گیرد، که از تحولات انقلابی و کام برداشتن به سوی سوسیالیسم نمی‌هراسند. ما باید به دقت توجه داشته باشیم که هر نیرویی برای آینده چه نقشه‌ای در سر دارد. ما از هم اکنون، در هر کجا که ضرورت داشته باشد و هدف مبارزه با دشمن اصلی را در سایه نبرد، باید در برابر مجاهدین و امثالهم (به فرض قابل بحث خرده‌بورژوایی بودن آن‌ها) بایستیم و آنان را افشا کنیم. (۷)

۹ - از لنین آموخته ایم که کمونیست‌ها باید محتمل‌ترین مسیر انقلاب را برای توده‌ها، تصویر کنند. ما باید به توده‌ها و مقدماً طبقه کارگر بگوییم که تنها جمهوری دمکراتیک خلقی می‌تواند برای آن‌ها آزادی، عدالت، کار، مسکن، تأمین اجتماعی و یک زندگی انسانی به ارمغان آورد. تنها جمهوری دمکراتیک خلقی می‌تواند ماهه آزادی برنامه حداقل پرولتاریای ایران در عرصه قدرت، باشد. آیا همین امروز امکان برقراری این تنها شکل انقلابی

قدرت، فراهم است؟ سیاست انقلابی نمی‌تواند برپایه کاجی به از هیچی باشد و پیاپی مردمانه و منفی به این سوال، حقانیت ضرورت برقراری جمهوری دموکراتیک خلقی را نمی‌تواند به زیر سوال برد. ما در این مسیر خواهیم جنگید و یک نقشه سنجیده کسب قدرت را مکمل برنامه عمومی خود خواهیم ساخت. ما پانهادن هدف برپایی جمهوری خلقی در برابر خود، از پیش می‌گوییم که در مورد هیچ شکل حکومتی دیگری توهم نداریم و از هم اکنون در این زمینه، در سطح جنبش جامعه، توهم زدایی می‌کنیم.

آیا ایده هژمونی و به طور مشخص ایده جمهوری دموکراتیک ایجاب می‌کند که هم اکنون خواسته‌های انتقالی پیش کشیده شود؟ ما سوسیالیسم و خواسته‌های انتقالی را به جای خود تبلیغ و ترویج می‌کنیم، اما اساساً به دموکراتیسم، به عنوان هدف مقدم و در عین حال کوی پرش خود می‌تکرم. در این زمینه، آموزش‌ها گالین راغنامی ماست. لنین در انقلاب ۱۹۰۵ برای برقراری هژمونی پرولتاریا در سطح جنبش و در تدارک خود در بلوک انقلابی قدرت، به دموکراتیسم پیگریز به عنوان حلقه‌ای می‌تکریست که با دست بازیدن به آن، تمام ژنیردر دست جا قرار خواهد گرفت. لنین بر هژمونی تأکید می‌کرد، اما در ۱۹۰۵ نمی‌گفت که قدرت هم اکنون می‌تواند در دست پرولتاریا قرار گیرد. لنین چنین نگفت، اما صدها تأکید کرد که پرولتاریا باید مسلح باشد. لنین در آن هنگام نگفت که نمایندگان پرولتاریا باید جای مقامات رسمی را بگیرند، اما گفت که همه مقامات باید انتخابی باشند و مردم باید حق داشته باشند همه مقامات خالی را عزل کنند و به محاکمه بکشند. لنین نگفت قضاوت را به ما بسپارید، اما گفت که قضات را باید مردم برگزینند. لنین نگفت که فرماندهان ارتش باید کمونیست‌ها باشند، اما گفت که باید تسلیح عمومی جایگزین ارتش شود. لنین نگفت اساتذگان و فرماندهان را ما باید منتصب کنیم، اما گفت که باید خودگردانی وسیع محلی و منطقه‌ای برقرار شود. لنین نگفت اداره منظرغات و کنترل همه انتشارات را پرولتاریا به دست گیرد، اما گفت که آزادی زبان و قلم باید بی‌هیچ قید و شرطی برقرار گردد. لنین نگفت ایدئولوژی پرولتاریا باید ایدئولوژی رسمی باشد، اما گفت که بی‌هیچ اما و آگری باید آزادی عقیده برقرار باشد. لنین نگفت که کارخانه‌ها را به نام پرولتاریا مصادره کنیم، اما گفت که کنترل تولید باید در دست پرولتاریا باشد. باز هم می‌توان بر فهرست این مطالبات - که هیچ یک سوسیالیستی نیستند - افزود. بتگرید به برنامه حزب سوسیال دموکرات روسیه، بتگرید به مقالات بر نامه‌ای لنین، بتگرید به دوتاکتیک، بتگرید به همه نوشته‌های لنین در دوره پرآمد انقلاب دموکراتیک روسیه، بتگرید به قطعنامه‌های کنگره سوم.

آری، ایده هژمونی نمی‌گوید باید بلافاصله تو قدرت را دست گیری، چنین نمی‌گوید، اما می‌گوید اگر در رأس قدرت نبود، باید دست نشستگان بر مسند قدرت را از پشت بپندی، باید به آن‌ها هیچ گونه توهمی نداشته باشی، باید حلقه محاصره را مدام بر آن‌ها تنگ تر کنی، با شوراها، با کمیته‌ها، با کنترل کارگری، با خودگردانی وسیع محلی و منطقه‌ای، با حق تعیین سرنوشت خلقی‌ها، با آزادی بی‌قید و شرط، با تسلیح توده‌ای، با درهم شکستن ارکان‌های مرکوب‌گر، با حق اعتصاب، با حق تظاهرات، با حق انتخابات آزاد، و در صورت لزوم و در صورت امکان با حق قیام. و این همه نافی آن نیست که ما می‌توانیم با خط و مرزهای روشنی از برخی اقدامات معین دولت موقت خلقی پس از سرنگونی، پشتیبانی کنیم و از آن در برابر امپریالیسم و ارتجاع سرنگون شده حمایت به عمل آوریم. این یک استراتژی است و یک استراتژی آن است که طرح مصوب بلتوم ارائه می‌دهد. این طرح که حتی در هم شکستن ارکان‌های مرکوب‌گر و بهرورکراسی دولتی را مسکوت نهاده است، از پیش اعلام می‌کند که فریخته حکومت خلقی خود خواهد شد.

۱. یکی از مظاهر درک بیوایی لنین از مقوله هژمونی، شیوه برخورد او با دولت انقلابی موقت در کنگره پنشوکی سوم است. در کنگره سوم، در قطع نامه درباره حکومت انقلابی موقت "گفته شد: "...کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه مقرر می‌دارد که،

الف - ضروری است در بین طبقه کارگر ایده مشخصی در مورد محتمل‌ترین مسیر انقلاب و هم چنین در مورد لزوم تشکیل حکومت انقلابی موقت در لحظه معینی از انقلاب رواج داده شود، حکومتی که پرولتاریا از آن

خواهان اجرای فوری تمام خواسته‌های سیاسی و اقتصادی برنامه ما (برنامه حد اقل) خواهد بود،
 با بسته به توازن قوا و عوامل دیگری که نمی‌توان از پیش دقیقاً آن‌ها را معین کرد، نمایندگان حزب ما ممکن
 است مجاز به شرکت در حکومت انقلابی موقت باشند تا مبارزه بی‌رحمانه‌ای را علیه کلیه تلاش‌های ضد انقلابی
 به عمل آورده و از منافع مستقل طبقه کارگر دفاع کنند،
 چ- به عنوان شرط ضروری چنین مشارکتی، حزب ما نظارت شدیدی بر نمایندگانش اعمال داشته و از استقلال
 حزب سوسیال دمکرات - که برای انقلاب سوسیالیستی کامل مبارزه می‌کند و از این رو دشمن آشفتنی‌ناپذیر کلیه
 احزاب بورژوازی است - بی‌بسته حراست می‌کند،
 د- بدون توجه به این که سوسیال دمکرات‌ها قادر به شرکت در حکومت انقلابی موقت باشند یا نه، ما موظفیم
 در میان وسیع‌ترین بخش‌های پرولتاریا این ایده را رواج دهیم که پرولتاریای مسلح و تحت رهبری حزب سوسیال
 دمکرات باید بی‌بسته حکومت موقت را به منظور حفظ، تحکیم و گسترش دستاوردهای انقلاب، تحت فشار قرار
 دهد. (۸)

بنابراین اگر از ما بپرسند که شما در برابر دولت پس از سرنگونی‌ای که در آن رژیم‌مونی‌ن‌دارید، چه رفتاری
 خواهید داشت می‌گوییم پاسخ مساله را از لنین بگیریید. ما عین این قطع‌نامه را رونویسی می‌کنیم.
 در این قطع‌نامه رژیم‌مونی هم هدف و هم مبنای مرزبندی است. هدف ما نیز کسب رژیم‌مونی است و با هر "حاکمیت
 خلقی" که در آن رژیم‌مونی پرولتاریا برقرار نماند، مرزبندی خواهیم کرد. مدعی نخواهیم شد که "دولت خلقی"
 می‌تواند تا مرز سوسیالیسم حرکت کند، مدعی نخواهیم شد که قابلیت حمله به ساحت سرمایه را دارد و از این رو گول
 هیچ ملی‌شدنی را نخواهیم خورد. دستان را باز خواهیم گذاشت و برای کسب رژیم‌مونی خواهیم جنگید. تنها رهبری
 پرولتاریا و جمهوری دمکراتیک خلق در گذار به راستی بی‌وقفه خود به سوی سوسیالیسم، به مانان و آزادی خواهد
 داد و فتح و شادی خواهد بخشید.

۱۱ - اگر ما بخواهیم بر مبنای درک مستقر از ایده رژیم‌مونی در قطع‌نامه بلشویکی درج شده در بالا، خود در شرایط
 ایران به قطع‌نامه‌های مشابهی دست یابیم باید با این انحرافات عمده مرزبندی کنیم،
 - انحراف کناره‌گیری و امتناع‌گرایی هم در شکل منفعل و هم در شکل فعال آن. کناره‌گیری منفعل همان
 آکونومیسم است. بر اساس نظر کناره‌جویان منفعل ما از آن رو که به ضرورت برقراری رژیم‌مونی در انقلاب دمکراتیک
 رسیده‌ایم و از آن رو که این رژیم‌مونی به‌طور بالفعل برقرار نیست، باید ورود به عرصه مصادف بر سر قدرت را به
 آینده‌ای دور موکول کنیم و اکنون صرفاً به کار در کارخانه‌ها برای آماده‌سازی طبقه کارگر بپردازیم.
 بر مبنای نظر کناره‌جویان و امتناع‌گرایان فعال، ما اگر خود در جبهه سرنگونی و یاد در دولت آینده برآمده
 از دل یک قیام توده‌ای، رژیم‌مونی بالفعل نداشتیم، باید از شرکت در جبهه دمکراتیک سرنگونی و در قدرت ائتلافی
 آینده خودداری کنیم، در این مسیر جنگیم و اپوزیسیون افراطی هر دو دست کم قدرت ائتلافی آینده باشیم.
 دیدگاه کناره‌جویان فعال با دیدگاه آنتروویستی (۹) مشابهت‌هایی دارد.

- انحراف امتناع‌جویی از کسب رژیم‌مونی. بر مبنای این انحراف ما باید اکنون فقط جبهه وحدت خود را با
 نیروهای دمکرات شرکت‌کننده در جبهه سرنگونی ببینیم، مبنای ائتلاف باید نیروی راننده برنامه آن برای آینده
 بلکه در جبهه خلقی قرار داشتن پایگاه طبقاتی آن نیرو بگذاریم، در آینده در قبال "دولت خلقی" آلترناتیو،
 سیاست اتحاد و انتقاد کاذب‌ایی را پیشه بگیریم و خود را با قانونی‌تی که از سوی این دولت دیکته می‌شود، انطباق
 دهیم. این دیدگاه در مورد دولت آلترناتیو توهم پراکنی می‌کند و برای آن ظرفیتی قابل‌میل می‌شود که نافی ایده
 ضرورت رژیم‌مونی پرولتاریا در انقلاب دمکراتیک است. تخصص مهم هرچند داران این انحراف، به رخ کشیدن
 ضعف‌های طبقه کارگر نه به قصد چاره‌جویی، بلکه به قصد تبلیغ خرده‌بورژوازی و مرغوب‌تر جلوه دادن ایده‌های
 خرده‌بورژوازی در برابر ایده رژیم‌مونی پرولتاریاست.

۱۲- در ایران، ضمن منتفی نبودن جنگ داخلی، انقلاب دمکراتیک شکن یک جنگ راهایی بخش را که به همت کمونیست‌ها از نقطه‌ای شروع شده و سراسر کشور را در برمی‌گیرد- به خود نخواهد گرفت. از این روستا حتی سرکردگی پرولتاریا اساساً از کانال تحقق خواسته‌های دمکراتیک، بیج توده مردم و مقدم بر همه بسیج طبقه کارگر و بالاخره مسدود کردن و مسدود ساختن درآلترناتیوهای خرده‌بورژوازی و بورژوازی می‌گذرد. کارخانه هم اکنون مهم‌ترین سنگ رزم ماست، اما باید شرایطی فراهم آید که کمونیست‌ها بتوانند بیشترین تماس را با توده کارگران برقرار سازند و کارگران بتوانند از تشکلهای طبقاتی خود برخوردار گردند. ما باید بر ایده مؤسسه تأکید کنیم اما نباید از یاد ببریم که پرولتاریایی که هنوز خود را به صورت یک سندیکا سازمان نداده است، به هیچ روفادریست خود را در قالب یک دولت سازمان دهد. از همین روست که باید پیگیرانه شعار آزادی را پیش برد و یک بار برای همیشه، این اندیشه پوسیده و شکست آور را، که شعار آزادی یک چیز است و مهارزه کارگری یک چیز دیگر، از ذهن به دور ریخت.

کارخانه مهم‌ترین سنگ ماست، اما مساله مؤسسه صرفاً در کارخانه حاصل نخواهد شد. اگر دست خرابچنین پندار غلطی شویم، لاجرم باید روند تحقق سرکردگی را از کانال معاهده حزب پرولتاریا از موضع برتر با سازمان‌های دهقانی و خرده‌بورژوازی ترسیم کنیم و بیش از آن بسیج توده غیرپرولتار را و طبقه چریکات غیرپرولتاری بدانیم. نه، بسیج توده غیرپرولتاریز- همان‌گونه که در اکثر قریب به اتفاق انقلابات پیروزمند دیده می‌شود- وظیفه ما کمونیست‌هاست. انقلاب ما یک انقلاب خلقی است و امر سرکردگی، هم منوط بدان است که پرولتاریا صاف مستقل خود را داشته باشد و هم بدان وابسته است که آیا ما قادر به بسیج نیروهای تعیین‌کننده در اردوی خلق خواهیم بود یا نه. مساله مساله نیروست. مساله مساله لشکرکشی است و مسابله مهارزه طبقاتی در نبردهای قطعی از طریق نیرو و لشکر حل می‌شود. انقلاب ما یک انقلاب توده‌ایست و حزب کمونیست در ایران باید حزب یک انقلاب توده‌ای باشد. کمونیست‌های ایران لازم است به روان‌شناسی اجتماعی مردم ایران و تجربیات انقلاب بهمین و پس از آن -بر مبنای تحلیلی همه جانبه از جامعه ایران- توجه ویژه‌ای داشته باشند. یک تجربه قابل تامل تجربه خود جنبش چریک‌های فدایی است که ما نیز از دل آن بیرون آمده‌ایم. مشی چریک‌ها به شکن‌های مختلف نقد شده و بعضاً از مواضع اکونومیستی و راست نیز کوبیده شده است، اما کمتر کسی این مساله را پیش کشیده است که آن مشی غلط‌حوازی این عنصر صحیح نیز بود که با جنبه خاصی از روان‌شناسی مردم انطباق داشت و منجر به رشد در مجموع وسیع فدائیان گشت. کارخانه به تنهایی -با درک هنوز ساده‌نگرانه‌ای که ما از کار در میان طبقه داریم- قادر نبود به ما آن قدرت را که اساساً به دلیل اتکانش به کارخانه و ایدئولوژی کارخانه از دستش دادیم -ارزانی کند.

* * *

جمع بندی و نتیجه‌گیری کنیم: ایده مؤسسه باید بنیاد استراتژی و تاکتیک‌های ما را تشکیل دهد. وظیفه انقلاب در هم کوبیدن کهنه و آوردن نو است. نو در ایران اساساً جمهوری دمکراتیک خلقی است. هر شکن دیگری از سازمان‌یابی قدرت سیاسی، مستقیماً با با نرسانتهی، کهنه را در خود باز تولید می‌کند، سرمایه‌داری را حلقه کرده و بساط دیکتاتوری تازه‌ای را برپا می‌سازد. هر شکن دیگری از سازمان‌یابی قدرت، تنها به اعتبار شکن تازه‌ای از اعمال چهره طبقاتی ارتجاعی خود، نو خواهد بود.

ایده مؤسسه هم هدف، هم خط راهنما و هم مبنای مرز بندی است. سکتاریسم پاسداری از ایده مؤسسه نیست. مؤسسه در اتحادها معنی پیدا می‌کند. برای اتحادها باید آغوش بازی داشت، اما در هیچ اتحادی، در هیچ وضعیتی و در نهال هیچ قدرتی، از جمله قدرت متحدین، نباید ایده مؤسسه را کنار نهاد.

کمونیست‌های ایران، پیش از آن که به اتحادها بپیوندند، خود باید ایجادگر اتحادها باشند. اتحاد نیروهای محرکه انقلاب در ایران، به هیچ رومنحصر به جبهه‌ای از احزاب انقلابی و ترقی‌خواه موجود نمی‌شود. نه تنها وظیفه بسیج و سازمان‌دهی کارگران و زحمت‌کنان، بلکه وظیفه بسیج افشار میانی دمکراتیک نیز بر عهده کمونیست‌هاست.

این امر به هیچ رو منافاتی با مرزبندی با دموکراسی غیرسوسیالیستی ندارد. جوانان، زنان، دانشجویان، روشنفکران ترقی‌خواه، نویسندگان و هنرمندان، اساساً ما باید این توده وسیع را بسیج کنیم. بسیج آن‌ها و مقدم بر آن‌ها بسیج کارگران و زحمت‌کشان، فقط پایبندترین شکل پایبندی به دموکراسی میسر است. ما بسیار کم به این سخن انگلس پایبندیم که کمونیست‌ها مقدم بر هر چیز دموکراتند. اگر بدین سخن پایبند بودیم، ذره‌ای به رژیم جنایتکار قحط‌دل نمی‌بستیم، پرچم آزادی را از دست نمی‌نهادیم و اجازه نمی‌دادیم دیگران دم از آزادی‌خواهی بزنند.

نبرد برای هژمونی تنها می‌تواند جفت هم‌زاد نبرد برای آزادی باشد. این سخن روح دوران و روح بحث‌ها و نظرات نوین در جنبش جهانی کمونیستی را در خود بازنتاب می‌دهد. هیچ‌کس به ما آزادی نخواهد داد و هیچ‌گاه جنبه‌ای شکن نخواهد گرفت که ما جناح هوادار سوسیالیسم آن باشیم و دیگران جناح هوادار دموکراسی آن. سوسیالیسم و دموکراسی هر دو باید در نام کمونیست‌ها گره‌خوردگی یابند. آزادی را نمی‌توانیم طلب کنیم. آزادی را باید مستقر سازیم. ایده هژمونی، نبرد برای آزادی و تلاش برای کسب قدرت، تنها اینان می‌توانند پایه‌های یک خط‌مشی انقلابی باشند.

کمونیست‌های ایران باید در حزب واحد طبقه کارگر متحد شوند. آن‌ها باید مدام بر قدرت و گستردگی دامنه نفوذ خود بیفزایند. آن‌ها باید به مبارزه برای کسب قدرت عده‌بار پیش از آن‌چه اکنون به‌ما می‌دهند، تاکید ورزند. تنها در صورت پانهادن به عرصه این مبارزه، از هر نظر مسؤله‌تر عمل خواهیم کرد، از سکتاریسم دوری خواهیم جست و به دل‌نشین به طلب آزادی و عدالت از قدرت دیگران، به فرمیس در نخواهیم غلتید. مبارزه برای کسب قدرت و نقشه جنگی سنجیده‌ای برای پیش‌برد آن، به هیچ رو اهمیتی کمتر از برنامه ندارد. هر آدم آگاه، صادق و خیراندیشی شاید بتواند در این زمینه با آن زمینه برنامه جامع و نیکویی بنویسد. اما برنامه‌نه برای طلب کردن اصلاحات، بلکه برای معرفی خود است. برنامه می‌گوید: اگر ما قدرت را به دست آوریم، چنین خواهیم کرد.

ما باید بر مبنای سه رکن هم‌بسته تلاش برای کسب هژمونی، نبرد برای آزادی و نبرد برای کسب قدرت، تحولی عمیق در تاکتیک‌ها و سبک کار خود به عمل آوریم. ما از یک سو چندان به بی‌ترسیدنی‌ها پایبند نیستیم، و از سوی دیگر به دموکراسی عمیقی دچاریم. ایران، کشوری است با رشد متوسط سرمایه‌داری و در میان کشورهای با این خصیصه، دارای ویژگی‌های خود. در کشورهای هم‌تراز ایران، در فاز فعلی روند انقلابی جهانی، انقلاب پیروزمندی رخ نداده است. ما ضمن تجربه اندوژی از مجموعه انقلابات، باید پیش از هر چیز از انقلاب بهمین و بی‌آمدهای آن، درس بگیریم. این انقلاب و درس‌های حاصل از شکست آن و درس‌های مش‌شکست آور خودمان - که باز برخی می‌گویند در قالبی دیگر آن را احیا کنند - نزدیک‌ترین منابع عینی برای تنظیم یک استراتژی انقلابی است.

مهدی ۱۵ شهریور ۶۶

پانویس‌ها

- ۱- به نقل از "خانواده مقدس"، مجموعه آثار مارکس و انگلس (به آلمانی)، ج ۲، ص ۲۸.
- ۲- رجوع کنید به مقاله "اعترافات ارزنده پتریم سوروکین" (در جلد ۲۸ مجموعه آثار لنین و نیز مقاله "گردهمایی

کارکنان حزبی مسکو" در همان جا). لنین این مقاله را در دوره پس از اکتبر نوشته و در آن صریحاً نقش خرده‌بوروازی را در دوران جدید بررسی می‌کند. این مقاله در جلد ۸ منتخب آثار ۱۲ جلدی فارسی چاپ پروکرس، درج شده است.

۲- به نقل از مقاله "سوسیال دموکراسی و دولت موقت انقلابی" اثر لنین (لنین درمقابله با ترسکیسم ص ۲۷)

۴- اصطلاح "اتحاد یک سویه" از شاهکارهای نهج رهبری حزب توده ایران است که نتایج و ثمرات آن راهمکان به چشم دیدند. این اصطلاح را علی‌خاوری دبیر اول فعلی حزب توده ایران در سال ۱۹۸۲ در سمینار نشریه "صلح و سوسیالیسم" پیرامون "هژمونی و قدرت" (توجه کنید، هژمونی و قدرت!) بیان داشته است. بنابنده حزب توده ایران در این سمینار گفته است: "اتحاد سیاسی بر طبق ویژگی‌ها و ستن تاریخی ممکن است شکن‌های گوناگونی از جمله شکل اتحاد یک سویه را به خود بگیرد. چنین نظری نسبت به اتحاد در وهله نخست تناقض آمیز می‌نماید. اما این شکلی از اتحاد است که حزب ما در انقلاب ایران تجربه کرده است." (صلح و سوسیالیسم - آوریل ۱۹۸۲). معنی "اتحاد یک سویه" در آن هنگام که رهبری حزب آن را فرموله کرد و به کار بست، چنین بوده: امام خمینی به عنوان رهبر حق دارد هر چه خواست بر سر ما که متحدین مخلص هستیم، بگوید. ما متحد او بییم و ضروری ندارد که او هم به ما دست اتحاد دهد. این خیابان یک طرفه است!

۵- منظور من در این جا به هیچ رو آن نیست که خرده‌بوروازی در ایران متحد بوروازی است. من تنها به گرایش به سوی بوروازی در میان خرده‌بوروازی ایران اشاره دارم. این خرده‌بوروازی اگر به قدرت دست یابد، نه برولتاریا بلکه بوروازی را بر خواهد گزید. به نظر من مشخصاً باید گفت که دموکراتیسم انقلابی در کدام از بخش‌های خرده‌بوروازی تبلور می‌یابد. اگر به تاریخ چند دهه اخیر بنگریم ذهنمان در درجه نخست متوجه دموکراتیسم می‌شود که سمت روشن چپ داشته است و در زیر چتر سازمان‌های چپ عمل می‌کرده است (جنبش دانشجویی و نظایر آن). بنابراین ناموی "خرده‌بوروازی دموکرات انقلابی" به هیچ رو در کلیت خود صحت و واقعیت ندارد.

۶- منتخب آثار تک جلدی فارسی ص ۵۰۹.

۷- بهارها و بهارها باید به تاریخ سازمان مجاهدین، برای درم شکستن توهم نسبت به خرده‌بوروازی دموکرات رجوع کرد. معمولاً گمان می‌شود که قضیه تقی شرام، رابطه مجاهدین و چپ را تیره کرد. هم راست و هم خود مجاهدین، چنین تبلیغ کرده‌اند. این قضیه تأثیرات منفی خود را داشته، اما تعیین کننده نبوده است. انقلاب اسلامی در هر حال دهان مجاهدین را آب می‌انداخت، آن‌ها ابتدا به سمت خمینی و پس از آن به سمت لیبرال‌های می‌گزیدند. تنها قدرت ما و ارائه آلترناتیو از سوی ما می‌توانست دموکراتیسم را در بخشی از آن‌ها پدید آید. آن‌ها مقداری که قدرت یافتند، این گونه ضد کمونیست شدند، اگر قدرت سیاسی به دستشان می‌افتاد، چه از کار درمی‌آمدند؟ با ما متحد می‌شدند؟ آری، به شرطی که همه مهدی‌سابع می‌شدیم! اگر مهدی‌سابع بتواند در شورای ملی مقاومت به نیروی هژمون تبدیل شود، با چشم بسته باید استراتژی مهلتی بر "حاکمیت خلق" را پذیرفت. در صورت وقوع آن حادثه میبوس، واقعا امکان دارد که رفقای ما هم در "حاکمیت خلقی" مصوب پیلوم، هژمونی راه دست آورند.

۸- به نقل از "قطع نامه و تصمیمات حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه، ص ۵۹، انتشارات اقلیت.

۹- اتزویسم (otzovism) اصطلاح روسی مشتق از واژه otzive (یعنی احضار، فراخوانی) عنوان یکی از گروه‌های اپورتونیست که به سال ۱۹۰۸ در میان پلشویک‌ها پدید آمد. این گروه با شرکت نمایندگان حزب در مجلس دوما دولتی و نیز در اتحادیه‌های کارگری و شرکت‌های تعاونی و دیگر سازمان‌های توده‌های قانونی مجاز یا نیمه مجاز مخالف بودند و می‌گفتند تمام فعالیت حزب باید در چارچوب یک سازمان غیر علنی متمرکز باشد و به همین جهت طلب می‌کردند که تمام نمایندگان حزب از دوما دولتی "فراخوانده شوند". اتزویسمت‌ها به فعالیت حزب سخت زبان زدند. سیاست آن‌ها در جهت کسب کسب میان حزب و توده‌ها و تعدیل حزب به یک سازمان سکتاریست ناتوان از بسیج نیروها برای یکبار انقلابی سیر می‌کرد. لنین اتزویسمت‌ها را "احتلال طلبان وارونه" می‌نامید.

(به نقل از زیر نویس‌های کتاب "لنین درمقابله با ترسکیسم")